

(انتقادی)

ارتجاع و مرتجع

سید علی عمرزی

Ketabton.com

به نام آفریده کار بی همتا

ارتجاع و مرتجع

(انتقادی)

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹ شمسی

مشخصات کتاب

نام: ارتجاع و مرتجع
(انتقادی)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۱۹۹

نوبت چاپ: اول

ناشر: صاحب اثر

سال: ۱۳۹۹ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

در این کتاب:

- ۱- ارتجاع و مرتجع..... ۱
- ۲- ادبیات شر و فساد، ترس ندارد!..... ۷
- ۳- از سنگ، کلوخ می ماند!..... ۱۷
- ۴- انتقادک..... ۲۳
- ۵- انحصار گرایان در حصار دشواری..... ۲۷
- ۶- بازنده گان راه گم کرده..... ۳۴
- ۷- بازی های گروهک موذی..... ۳۸
- ۸- پایان کار آخرین نمونه..... ۴۳
- ۹- تریون آلوده گی صوتی..... ۴۹
- ۱۰- تولدی دیگر..... ۵۴
- ۱۱- جمعیت ناچیز..... ۵۹
- ۱۲- خودمختاری تنظیمی..... ۶۶
- ۱۳- زاغ و زغن در کاخ امیر آهنین پنجه..... ۷۲
- ۱۴- سهمیه ی کانکریت و سمنت..... ۷۷
- ۱۵- طرز تلقی یک تنظیمی..... ۹۰
- ۱۶- عبدالله را از طرز خرام «رحیمی» بشناسیم!..... ۹۵
- ۱۷- عوامل شر و فساد، دولت را مواجه می سازند!..... ۱۰۵
- ۱۸- قصه ی مفت جبهه ی مقاومت..... ۱۱۱
- ۱۹- قهرمان محصور..... ۱۱۷
- ۲۰- قهرمان ملی کیست؟!..... ۱۲۱
- ۲۱- کارشناسان تنظیمی..... ۱۲۷
- ۲۲- لاش تنظیمی..... ۱۳۲
- ۲۳- مجریان فرهنگ فساد..... ۱۳۷
- ۲۴- معنی این صیغه را نیز فهمیدیم!..... ۱۴۲
- ۲۵- ناقضان اتحاد و همدلی آزرده اند؟!..... ۱۴۷
- ۲۶- نماینده گان فساد تاریخی..... ۱۵۳

- ۲۷- نماینده گی دفاع از دزدان.....۱۵۸
- ۲۸- نیرنگ نو نباشد؟.....۱۶۴
- ۲۹- هذیان گویان و روان پریشان.....۱۷۱
- ۳۰- هیاهوی بی جا.....۱۷۸
- ۳۱- یکی بدتر از دیگر.....۱۸۵
- ۳۲- معرفی مصطفی عمرزی.....۱۹۵

- ارتجاع و مرتجع

- (مقدمه)

ماهیت ارتجاعی احزاب سیاسی افغانستان، حتی از نوع چپی که می‌کوشید با الگوهای استالینی، بهشت سوسیالیسم بسازد، مجموع افراد درگیر در سیاست‌های ما را عقب‌گرا می‌نمایاند. شاید این، کمی سخت‌گیرانه باشد، اما ناگزیر باید اعتراف کنیم که حزبی‌گری در کشور، به ویژه از زمان کودتای ننگین هفت‌ثور، ماحصل خوب، نداشته است.

تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، درون نظام افغانستان با تحولات پی‌در پی، بالاخره به سیستمی منتهی شد که نوع دیگر مدیریت سیاسی، شمرده می‌شود. این واقعیت که برداشت از این نوع سیستم نیز بسیار درست نبود، کشور‌های زیادی را مثال می‌زند که در جلد نظام‌های شاهی، بهترین دیموکراسی‌ها و مدیریت‌ها را دارند. به پندار من، تلقی قشری بعضی که نظام سلطنت، میراث قومی پشتون‌ها می‌باشد، تجربه‌ی دهه‌ی دیموکراسی را نیز اغماض کرد؛ زیرا در اواخر سالیان اقتدار شاه محمد ظاهر(رح) داخل نظام افغانستان به قدری منقلب شده بود که نه فقط محدود به یک خانواده‌ی مختلط نبود که از اکثر اقوام، خویش و نزدیک، همکاری و رفیق داشت، بل با روحیه‌ی ملی، عملاً به یک سیستم کثرت‌گرا مبدل می‌شد.

حسرت مردم از ضیاع فرصت‌های معقول دوره‌ی شاهی و جمهوریت که اگر می‌ماندند، حداقل شاهد کشوری می‌بودیم که در آرامش‌های آسمان‌نیلی افغان‌ها، زنده‌گی، بدتر از آن چه نمی‌شد که پس از هفت‌ثور، شروع شد.

ارتجاع و مرتجع / ۲

حزبی گری های ارتجاعی، به ویژه در قشر جهادست را می توان اولین نشانه های بزرگ عقب گرایی جامعه ی افغانی شمرد. در این میان، احزاب غیر پشتون هایی که به گرایش های اسلامی، تظاهر می کردند، ماهیت ارتجاعی آن ها را مکتوم کرده بود.

اولین آسیب حزبی گری ارتجاعی که عملاً اقتدار شکوهمند پشتون ها را نشانه می رفت، طرح حکومت های اسلامی بود که ماهرانه از سوی جهادست های غیر پشتون، طرح می شد. در این غرض و مرض که سال ها پس از تجربه ی جهادی و حکومتی اسلامیت ها، هنوز هم دولت اخوانی، به مضحکه می ماند، تقسیم قدرت به نام ارتجاع مذهبی، پشتون ها را سر سفره ای نشانند که حق شان را چند برابر بیش از تاریخ، اکثریت و ظرفیت شان می خوردند. در آن سال های جهالت، اخوانی گری پشتونی نیز به آسیب هایی منجر می شد که توجه به کلتی اخوانی به جای مشروعیت تاریخی، ارتجاع و مرتجع دینی - مذهبی را به دو گونه ی تخریش سیاسی افغانستان، مبدل می سازد.

در برآمد حکومت ننگین سقوی دوم و تنازع شدید و گسترده ی جنگ های داخلی که دار و ندار مملکت را فدای خواسته های احزاب اقلیت های قومی ساخت، ارتجاع حزبی به طیف جدید مرتجعان داخلی منتهی شد که با وجود پوست انداختن اخوات اخوانی، چون دختر ربانی که با فحشا و برهنه گی به حامیان جهانی دولت افغانستان، پیام می دهند راه ما از طالب و القاعده جداست، اما ماهیت ادعای قومی شان در طرح های فرهنگی که ستیزه گر مجوس را حیران می سازند اگر از اسلام ببرد، نفع فرقه ی مذهبی حنفی را از دست می دهد (انبوه مسلمان) و اگر اسلامیت شود،

ارتجاع و مرتجع / ۳

گویا هژمونی قومی او با دراز گوش های باستانی (آریانا و خراسان) نافی هویت قومی ست، آنان را درمانده می سازند. در کنار آن، نسخه ی داعشی خراسان (اسلامی) در برابر نسخه های سیاه خراسانی (حرکت های تاریخی ضد اسلام چون ابو مسلم) عامه ی مردم ما را در هرج و مرج ارتجاع و مرتجع در موضعی قرار می دهد که به جای تامین اولیت های رفاه، ناگزیر باید عرق بریزند تا پلشتی های چند ناقل، پاک شوند.

در کتاب «ارتجاع و مرتجع»، موضع ما در برابر بخشی از بدترین نوع حزبی گری بیگانه گان را تبیین کرده ام. مجموعه نوشته های این کتاب، در مقاطع مختلف زمانی، نوشته شده اند. بر این اساس، خواننده ی افغان را در زوایایی سمت و سو می دهند که به خصوص در سالیان اخیر در افغانستان، چه گونه افرادی در تظاهر به مدنیت، دنبال اغراضی اند که در گذشته های تاریخی، واقعاً نداشته اند (فقر سیاسی).

در میان حزبی گری های بیگانه گان، شهرت فرقه های جمعیت و شورای نظار بسیار است. در واقع این فرقه ها که حالا کاملاً به مُخل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغان ها مبدل شده اند، نماد های عیان ارتجاع و مرتجع نیز می باشند.

از بخت بد، از زمان حضور گسترده ی ناقلین آسیای میانه در افغانستان که بدبختانه در مناطق خوش آب و هوای کشور در شمال شرق، مستقر شده اند، افزون بر غصب هزاران جریب زمین افغانی، نضج آن ها در مدنیت شهری افغانستان به گونه ای بود که اگر از رسمیات تاریخ افغانستان (به اصطلاح آریانا و خراسان) ذهنیت های صاحبان بومی را القا می کردند، حزبی گری های چپی و راستی که با تجاوز شوروی و حکومت تنظیمی، عملاً روی

ارتجاع و مرتجع / ۴

ایده های روسی و فارسیسم ایرانی، استوار شده اند، گرایش آن ها به نفی تمامیت ارضی افغانستان را به قدری شدید و وقیح ساخته است که با تخریب تمام پُل های پشت سر، حالا که جامعه ی جهانی با طالبان اکثرأ پشتون، روی میز مذاکره و مشروعیت آنان نشسته اند، هنوز هم انواع مرتجعانی را معرفی می کنند که نهان و آشکار با دهن کجی بر هویت ملی، می خواهند امتیاز سیاسی به دست آورند.

همانند اکثر کار های روشنگرم، در این مجموعه هم ضمن تفصیل هر چه بیشتر روی «تفسیر سیاسی» ناقلین، کوشیده ام وقتی در تنازع مجوسان، واقع می شویم، بدانیم که خمیرمایه ی آنان از چند نوع موادی تشکیل شده که در تمام آن ها برای خود اصالت می تراشند.

این واقعیت که با چند نوع تاریخ، چه قدر می توان روی اصالت های قومی تاکید کرد، اگر در جوانبی که تواریخ سیاسی واضح دارند، چون پشتون ها و ترکان که بسیار زیر سیطره ی دیگران، خم نشده اند، به قناعت برسد، در جوانبی که در حیات روستایی/ دهقانی از تاریخ سیاسی، عموماً محروم بوده اند، نمی توان حتی به حداقل برسد. منظورم این است که در تقابل با ناقلین افغان ستیز که در فرقه های جمعیت و شورای نظار، بیشتر شناخته می شوند، حزبی گری تنها به معنی گرایش هایی نیست که با آن ها ظهور کرده اند. اگر چنین باشد، حالا باید جمعیت و شورای نظار را بچه ها یا کره های سازمان استخبارات پاکستان نامید؛ زیرا هم ربانی و هم مسعود، هر دو زاده ی طرح های حمید گل ها هستند. فکر

کنید، حتی در عرصه‌ی پشتون ستیزی نیز به قدری وابسته اند که اصلیت شان به طرح‌های پشتون‌های پاکستانی نیز می‌رسد.

نوع استقلالیت که در آن‌ها می‌گرفتند، می‌خوردند، چور می‌کردند و می‌کشتند در زمینه‌ای که دیگر مُهره شده بودند، ساخت قامتی را که گویا مستقل است، در ذهنیت‌هایی نیز وابسته می‌کند که بعداً در بازی‌های سیاسی، زیاد روی آن‌ها فشار می‌آوردند.

در کُل حاکمیت سکوی دوم، اصرار زیاد مسعود-ربانی برای تشکیل حمایت فارسیستی منطقه که روی تاجکستان، روسیه و ایران تاکید می‌کرد، فرقه‌ی این افراد را به اختیار مشی‌ای کشاند که حالا کاملاً به داعیه‌ی ایدیالوژیک، مبدل شده است.

فراموش نشود که حتی اصرار و فشار ما در موضع افغانی هم باعث جذب عناصر ناقل نخواهد شد؛ زیرا نیاز به تبارز قومی، اشد نیاز سیاسی ناقلینی است که می‌دانند دیگر بازار مکاره‌ی جهاد و مقاومت، پول ندارد. همین جاست که متوجه می‌شویم برخورد ما با ارتجاع و مرتجع فرقه‌هایی چون جمعیت و شورای نظار، مهم‌تر از آن است که تا نشر مضامین این کتاب، اکثراً در حد توییح، شعاری باقی مانده بود.

امیدوارم خواننده‌ی افغان را متوجه کرده باشم که مجموعه‌ی معاند جلو ما وقتی چند منظوره عمل می‌کند و در تمام آن‌ها مخالف است، چه در چانه دارد؟ اگر فرصت یافتید، پس از یافت سوژه‌های بسیار، به روشنگری‌های فرهنگی من سر بزنید! آن جاست که برای تان هیچ شکی باقی نمی‌ماند که فرقه‌های جمعیت و شورای نظار، چه قدر ارتجاعی و مرتجع‌اند.

من در سالیان اخیر، به خوبی دریافته‌ام که گونه‌هایی از ارتجاع که به نام تاریخ و زبان، توجیه می‌شوند، ممد‌هایی اند که در

جریان سیاسی بعضی اقلیت های قومی، دم می شوند. یعنی با گونه ی دیگر گرایش های ارتجاعی که باستان گرایی هم خوانده می شوند، سعی می کنند حزبی گری های فرقه های به اصطلاح جهادی را به منظور اخلال در زمینه ی افغانستان نگه دارند تا با تضعیف پشتون ها، اعتلای کشور ناممکن شود.

هر دو سقوی اول و دوم، چه پی آمد هایی داشتند؟ آیا ایستاهی در تمام عرصه های مثبت نبودند! ما در دایره ی بازی های بزرگ، درگیر بازی های منطقه یی نیز هستیم. من یقین دارم که تعمیم فساد فرقه یی اقلیت ها، ابعاد گسترده تر دارد. اگر نتوانیم جلو آن ها را بگیریم، نارضایتی داخلی از عدم رفاه که توسط عناصر مُخل فرقه یی فرهنگ سازی می شود، کشور را در پیرامون ما استحاله می کند. به این لحاظ، حتی کشور حقیر و فقیری چون تاجکستان نیز در امور داخلی ما خواهان مداخله است.

همسو با القای ذهنیت های تردید که از سوی ستمیان، تعمیم می یابند، اخلال سیاسی فرقه های جمعیت و شورای نظار در حالی صورت می گیرد که اگر از شانس های بی ثباتی منطقه که دامنگیر پاکستان، ایران و کشور های وابسته به شوروی است، مستفید نمی شدیم، تداوم حالت فعلی که در آن موقعیت کشور ما به لحاظ رفاه در برابر کشور های همسایه، سیر نزولی دارد، حداقل تعدادی از اقلیت های قومی را عملاً به هویت های سیاسی پاکستانی و ایرانی مایل می سازد.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹/۱/۲ ش

کابل - افغانستان

- ادبیات شر و فساد، ترس ندارد!
- (به زودی در بحرانی که بسازند، غرق می شوند)

پس از ظهور طالبان، اصطلاح «شر و فساد» برای معرفی جانب مخالف آنان، تعمیم می یابد. فرار دولت ربانی از کابل و میراثی که از حاکمیت چهارساله ی او در پایتخت و تمام افغانستان باقی ماند، مجموعه ای از ویرانی های گسترده با مردمی بود که از هتک حرمت تا تجاوز بر ناموس، ضیاع مالی، بی چاره گی و آواره گی، اگر ربانی را به یاد بیاورند، بدون حاکمیت او نمی آورند.

«شر و فساد»، خوب ترین نامی بود که طالبان به حاکمیت تنظیم ها داده بودند؛ هرچند آنان را در قضاوت های تاریخی به خاطر سقوط بدترین حاکمیت تاریخ افغانستان (سقوی دوم) براثت می دهند و کارنامه ی ضد تنظیمی شان، یک ودیعه ی الهی برای ملت افغان بود، با این وجود، ناکارایی های سیاست خارجی امارت اسلامی و درمانده گی ها در فهم مسئله ی حکومت و دولت، اشتباهات و آن چه در سناریوی سیاسی ما نوشته بودند، مردم را بار دیگر با قواره هایی مواجه کردند که با تغییر نسبی، اما با کسان و بقایایی بر آنان نازل می شوند که در نوبت تنفس حاکمیت مدنی کرزی، فقط با تغییر لباس که به قول انگلیس ها «انسان با لباس شناخته نمی شود»، دنبال همان برنامه ها و سیاست هایی بیافتند که اگر روند همپذیری آسیب دید، بیشتر برای زیاده خواهی ها، تحمیل سیاست های حزبی به جای ملی و انحصار قدرت با تبلیغات بی شرمانه برای حذف افغانستان جهت ساخت قباله ای بود فکر کرده بودند در نوبت حضور امریکایی و در غیاب رقیبانی

که در چند سال حاکمیت امارت اسلامی، تمام حماسه های به اصطلاح ضد روسی و قهرمانی شان را نقش بر آب کرده بودند و با عقب نشینی های متواتر، پذیرفته بودند کاری جز ورزش مقاومت ندارند، می توانند سوء استفاده کنند.

متاسفانه موضع ضد غربی مخالفان شر و فساد، مواقع فراوانی ساخت تا اعضای فرصت طلب، ضمن دستبرد، انحصار و چپاول گسترده، بر دولت کرزی فشار بیاورند تا با اجرای نقش ضد طالبانی که آن را با شعار شرم آور «طالبان، گروه قومی اند!»، تعمیم می دادند، جای دولت را از آن ظرفیت های بشری، محروم کنند که جزو تبار کرزی بودند. اگر تیم کرزی از فرصت های تعقل سیاسی، استفاده می کرد، هرگز کسی را یارای راه اندازی گفتمان ضد افغانی نبود.

متاسفانه خسک های ضد طالبان، حکمتیار و ملت افغان، با تحمیل سیاست های حزبی خویش، روند مصالحه ی ملی را به شدت خدشه می زدند. آنان در خلای نبود رقیبانی که مثل تفنگسالاری و زورسالاری خودشان باشند، تکنوکراتان و اعضای تحصیلکرده و با تربیت حکومت را فشار می دهند تا هرازگاهی با ادبیات تهدید «چنان می شود و چنان می کنیم»، به قبول خواسته هایی تن دهند که گذشته از تاوان آن چه در حاکمیت کرزی پرداختیم، اکنون با حاکمیت دکتور غنی، بار دیگر ضیاع فرصت ها، منابع و امکانات ما در حالی تداوم می یابد که از کاهش بحران، خبری نیست.

گروهک بحران که اینک در لشکر عبدالله، عطا و «مجاهلین»، موضع گرفته اند، ضمن ارائه ی مثنوی تهدیدات کودکانه، اصرار می ورزند که آن چه از حق تبار خودشان و ملت افغان، انحصار

کرده اند، خوب ترین توزیع سیاسی ست و دولت ضمن پذیرش خواسته های شرم آور شان (حذف افغانیت) باید در تناول قدرت، به آنان اجازه دهد میراث شوم آنان تا پایان عناصر انگل، نه فقط تداوم یابد که باید برای تخمه ها و زاده گان شان نیز تضمین شود. اکنون که بار دیگر برای خواسته های بی شرمانه، فضا را پُرتنش و بحرانی می سازند، تبیین واقعیت هایی کمک می کنند تا رییس جمهور ضمن مراجعه به افکار عامه با تمام قدرت، جوانب روشنگر را کمک و فرصت دهد تا با ارائه ی چهره ی واقعیت های افغانستان، به عوامل بحران هشدار دهند در محضری که انواع سیاست های عدو و مغرض را برای ملت افغان، درس داده اند، کسانی ناکام می مانند که نصاب واقعیت افغانستان را نمی خوانند. مردم از ادبیات شر و فساد، هراس ندارند، زیرا می دانند کسانی با دامن زدن به بحران افغانستان، زیان خواهند دید که زاده ی بحران هستند.

سرنوشت کشور در پیوسته گی به سرنوشت بسیاری از قدرت های جهان، چنان گره خورده که اگر افغانستان منزوی زمان طالبان، حاکمیت امریکا در یازده ی سبتمبر را تهدید کرد، افغانستان بحرانی کنونی، تمام منطقه و جهان را به آتش می کشاند.

شرایط در کشوری که بقای حاکمیت و زمامداریش بیشتر به کمک های خارجی وابسته است و نفوذ نظام با پنجاه درصد حاکمیت دولتی در شهرها در مقابل پنجاه درصد حاکمیت مخالفان مسلحی که بیش از همه، تیم شر و فساد و عبدالله را دشمن می پندارند، به ضرر طرف هایی تمام می شوند که بدون کمترین تضمین در ساماندهی مملکت، با گروه «مجاهلین» در گردن ملت آویخته اند و بی توجه اند که در زمان ترک نظام، حتی در

خاستگاه مقاومتی خویش، گروه‌های در کمینی را در انتظار خواهند داشت که برای ذبح‌شان، روزشماری می‌کنند. متأسفانه با سر و صد‌ها و تبلیغات بیش از حد طرفداران حکومت موازی، همه غافل شده‌اند که شرایط افغانستان، هرگز مجوز نمی‌دهند که چنین تجربه‌ی مسخره، عملی شود.

حاکمیت میلانی افغانستان برای احتیاج به جامعه‌ی جهانی، ضعف‌های آشکار دولت جهت حفظ تمامیت ارضی، وجود نیروی بسیار مخالفان مسلح در تمام جغرافیای شهری و روستایی و این‌که اکثریت قریب به اتفاق موتلفین «مجاهلین»، منتظر بودند پس از رد ائتلاف‌شان در شراکت دولت، چهارنعل به سوی دکتور غنی بیایند، حاکمیت مسخره‌ی ریاست اجرائیه با تمام طول و تفصیل انگل‌های آن بر ملت افغان را تحمیل کرد. در واقع ادبیات شر و فساد، موثر واقع شد. مجتمعی که قرار بود فقط در شانس تنفس دره‌ی متروکه‌ی پنجشیر که مردم آن با بی‌توجهی اعضای بالای شورای نظار، اکثرآ به سایر ولایات و کابل کوچیده‌اند، واقع شود، به زودی نفس کسانی را گرفت که همه جا گریخته بودند و به اصطلاح پادشاهی لرزان والی بلخ با هاله‌ی تنظیم‌ها و اقوام مقتدر، هیچ‌امیدی نمی‌گذارد تا واقعیت تهدیدی که کرده بودند، رونما شود.

بحث‌های کودکانه تا مرز تجزیه و جدایی در حالی که نشان می‌دهند مخالفان تا چه حد بی‌آزم‌اند که در آن چه حق ندارند، سهم یابند، واقعیت‌های افغانستان را در حالی متبارز می‌سازند که خلط قومی، عوامل فرهنگی، مشترکات و آسیب‌هایی که از رهگذر گرایش‌های تنظیمی، خورده بودند، ضمیمه‌ی قدرت

های بیرونی و جامعه‌ی جهانی که برای تمامیت ارضی افغانستان، حفظ و جغرافیای آن احترام و مایه گذاشته‌اند، در تغافل دیگر، مردم را فریفت تا همچنان در راستای حاکمیت، بی تنش و غیر سیاسی، نومید بمانند.

اکنون که بار دیگر، زخم‌های ناسور تنظیمی، چرکین شده‌اند، عوامل بحران با خط و نشان، ادبیات داغ، تند و هتاک استعمال می‌کنند که گویا مردم از درک حقایق، قاصر اند.

عوامل بحران بدانند که تضعیف نظام در شرایطی که زنده‌گی همه بسته‌گی به کمک‌های خارجی و رعایت حال هم‌دیگر دارد، به سرآمده است. بنا بر این، برای یک گروهک ناچیز ظرفیت بشری، دیگر شانس زیادی نیست تا بقای حیات طفیلی و انگلی او را تضمین کنند.

عوامل فساد اگر بحران بسازند، به زودی در بحرانی غرق خواهند شد که می‌پندارند «شری به پا شود که به خیر آنان باشد». ویژه‌گی وابسته‌گی عوامل بحران که طرف تیم «مجاهلین» است، در برداشت‌های کشورهای همسایه و منطقه که اینان بر آنان حساب می‌کنند و در واقع خط سرخ شان، پیوستن به جغرافیای دیگران می‌شود، چند مزدور، دون و حقیری نیستند که اگر در بحران افغانستان، تاجکستانی شوند، در چند هفته با اشتراک خوراک در «قره‌وانه» ی امام علی رحمانوف که خود گرسنه است، تحریم غذایی می‌شوند و همسایه‌ی غربی با آن دامنه‌ی ولایت فقیه، اینان را عناصری می‌دانند که نه فقط ناصبی‌اند، بل در کشوری که از بیست سال می‌شود جواز نقد فارسیسم و ایرانیسم را صادر کرده‌اند (بنیان‌اندیشی) تا واقعیت‌های چندگانه‌اش نمایان شود، مقوله‌ی فارسیسم که اینک برای همان

چند گانه گان، دست آویز و امتیاز است، اصلی نمی شود که چند بی ریخت در مانده در عقده ی حقارت را «خودی» بدانند. بحران سازی، پیش از همه عوامل فساد را زیان می رساند. اینان در ۱۶ سال گذشته، میلیون ها دالر از کمک های جهانی را اختلاس، دزدی و انحصار کرده اند. از طیف های وابسته ی شان در دولت که سر به هزاران بی کفایت و بی سواد می زنند تا نزدیکان و خویشانی که از شان دولت افغانستان به جا و مقامی رسیدند و در اروپا و امریکا، مشغول فراگیری دروس آدمیت اند تا پیش از همه پدران و مادران خویش را محاسبه کنند، غصب هزاران جریب زمین، اعمار مراکز تجارتي، شهرک ها و خانه های مجلل با سرمایه هایی که در تجارت داخلی در گیر کرده اند، در زمان بحران، از آسیب پذیرترین منقولات و غیر منقولاتی اند که در گام نخست از سوی کسانی چور خواهند شد که زمانی برای جبهه ی مقاومت اینان، مفت و مجانی، فرزندان خویش را به کشتن داده بوده اند.

طالبان در آخرین نبرد خونین که منجر به فتح تالقان (مرکز ولایت تخار شد) به قول شمار زیاد اشتراک کننده گان جبهه ی به اصطلاح مقاومت، در حدود بیست هزار تن از افراد مسلحی را که قوماندان مسعود از گروهک های قومی و موتلفانش بسیج کرده بود، مجروح، اسیر و به قتل می رسانند. آسیب ناشی از این جنگ، به اندازه ای شدید بود که در کنار گذاشتن اکثریت قربانیان در میدان جنگ، قوماندانی به اصطلاح مقاومت به کولاب تاجکستان رفت و خوف و مرگ با تمام قدرت، مقاومتچینی را دربر گرفت

که کوما گرفته از مزایای سوراخ ها و کوه های افغانستان، به عنوان سنگر های طبیعی، در برابر طالبان، کار می گرفتند. امروزه بسیاری از مناطقی که در شمال شرقی، ظرفیت بشری جبهه ی مقاومت را می ساختند، نه تنها جایگاه های مهم مخالفان دولت و تیم عبدالله هستند، بل مردم آن ها با تنفر شدید، کسانی را به یاد می آورند که تا سرحد قربانی عزیزان خود برای آنان ایشار کرده بودند، اما در ۱۶ سال گذشته، نه فقط چیزی نیافتند، بل با طرد و توهین، مشاهده کردند گروهک کوچکی که همه چیز را انحصار کرده اند در زمان درمانده گی، شرایط را بحرانی می سازند و بدتر از همه، تکدر اندیشه ها و ایدیالوژی های خویش را بر روابط انسانی گسترده و مانع می شوند تا به بهانه ی آن چه هرگز در شان شان نیست (داعیه ی فوقیت) تنش های قومی، زبانی، منطقه یی و حزبی بیشتر شوند.

زاده گان بحران، نخستین کسانی اند که از بحران سازی، آسیب خواهند دید. زود شاهد مردمانی خواهیم بود که با چپاول، تاراج و غضب دارایی های نامشروع شان، محاکمه ای را مجال می دهند که برای تامین عدالت اجتماعی، در اولین شورای ملی پس از طالبان، رد کرده بودند.

بحران سازی، دامنگیر بحران سازان خواهد شد و در میلان به ضعف اقتصاد و آن آرایش جنگی مخالفان، «خواهند داد آن چه از حرام، گرفته بودند.»

در شرایط فعلی، پیشنهاد ما به عوامل بحران که بر ملت، تحمیل شده اند، این است تا ضمن پوزش، پی رفع آلامی باشند که در حضور ۴۰ ساله ی سیاسی، مملکت و مردم را عذاب داده بودند/ می دهند.

به رییس جمهور غنی و روسای نزدیک اوست تا با مراجعه به ملت و تبیین نارسایی هایی که با حاکمیت های ائتلافی، عذاب الیم می شوند، چند سفارش ما را که هر چند ظاهر شوخ دارند، اما مهم اند، جهت رفع مشکلات، روی دست بگیرند:

۱- برپایی کورس های کوتاه مدت و دراز مدت برای اعضای تیم «مجاهلین» که اکثراً فاقد تحصیلات ابتدایی اند. با این کار، روند قانونمندی جامعه تسریع و کسانی مجال تبارز می یابند که تحصیل کرده و شایسته ی وظیفه باشند.

۲- برپایی صنوف درسی شبانه و روزانه برای اعضای تیم «مجاهلین» که با چسپیدن به قدرت، نمی خواهند با رفتن به بیرون، فرصت کسب دانش و مطالعه بیابند.

۳- تدویر کورس حُسن خطابه و کنفرانس مطبوعاتی برای عطا و امثالش تا به درستی سخن بگویند.

۴- کاهش تشکیلات ریاست اجراییه و افراد آن.

جناب رییس جمهور! باور بفرمایید اگر به این مامول (کاهش تشکیلات تنظیمی و افراد آن) موفق شوید، بقیه ی عوایدی را که از کارکرد آینده ی وزیر مالیه، انتظار دارید، در چند هفته ی آینده به دست می آورید. یعنی با کاهش تشکیلات و نفرات تنظیمی، عواید بودجه ی کشور فقیر ما، به زودی به ۵۰ درصد افزایش می یابند.

۵- برای اعضای بحران، سفارش شود تا از ملت معذرت بخواهند و برای درمان درد های مردم، از میلیون های دالر و پولی که اختلاس، دزدی و انحصار کرده اند، در یک حساب ویژه ی بانکی که به نام ملت افغان یا مملکت افغانستان باشد، نه فقط به

مردم نادار و کسانی که کشته و تاراج کرده اند، کمک کنند، بل در این اولین اقدام که زمینه ی باز کردن دوسیه های خاینان چهل ساله خواهد بود، به جبران خساراتی پردازند که در چهار سال حکومت ربانی، سه صد سال دست آورد های سیاسی، عمرانی، فرهنگی، اقتصادی، ملی، آموزشی و تربیتی را برباد داده بودند.

اکثریت بلند پایه گان حاکمیت ننگین ربانی زنده اند و از شان افغانستان و افغانان، میلیون ها دالر اندوخته دارند. دولت باید با یک برنامه ی رسمی به آنان بفهماند که به زودی به آن دنیا می روند. بنا بر این پیش از این که در آن جا فقط نظاره گر جنایات و پله ی خالی اعمالنامه ی خوب خود باشند، بهتر است برای توشه ی آخرت، به آن عبادات و طاعات ساخته گی، دل-خوش نکنند که قاتل و مجرم، امید می بندند.

دولت، طی اقساط کوتاه مدت و دراز مدت، از عوامل حاکمیت چهار ساله ی ملا ربانی، پول بگیرد و آن را در حساب بانکی ملت افغان، پس انداز کند تا دوباره در ساخت، احیا و اعمار آن دارایی های سه صد ساله ی ملت که در چهار سال برباد رفتند و هزاران سند ویدیویی و تصویری دارند، به مصرف برسند. این پول ها خیلی بهتر از کمک هایی که اکنون بسیار کاهش یافته اند، می توانند روند احیا و اعمار را جلو بیاورند.

خلاصه، عوامل بحران با رجوع به عقل و وجدان خویش «بلا را ندیده، دعا را شروع کنند!»



- از سنگ، کلوخ می ماند!

این مثل قدیمی زبان دری را زیاد شنیده ایم که «از سنگ، کلوخ می ماند!» معنی این جمله که از ادبیات شفاهی مردم ماست، به این معنی که کمیت (نه کیفیت) اصل خواصی می شود که از یک بدنه ی بزرگ، سوا شود. این مثل، کنایی ست. بنا بر این، بار انتقادی دارد.

در دنیای پُر از تنوع سوژه، در نگرش روتین به مسایل، باری به مجموعه ای خیره شدم که اکنون از باب دنیای مجازی در شبکه های اجتماعی، نوع دیگر همه گیری بیماری شاید «کلوخی» را نشان می دهند.

پسرک های سرخ و سفید، به رُگ گویی عوام بزله گو «شیر و پراته» در حالی که در احاطه ی یک مجموعه ی کلوخی - گوشتی (محافظان) قرار دارند، در نمایش های بیشتر فلمی، به همه جای این کشور داغان شده از جنگ، انداخت می کنند. جاذبه ی این تصاویر، برای بی کارانی که در رکاب آنان از دور و نزدیک، نان می خورند، نوعی از ادبیاتی شده است که با بلند رفتن ارقام لایک و شی ی ر فیس بوک، شاید باب دیگر «انواع ادبی» شود.

من شک ندارم که با حضور و تداخل بلندرتبه گان در دولت، آقازاده گان با کارنامه ی پدری، جزو نصاب رسمی مکاتب و پوهنتون ها خواهند شد. تندیس های جنایتکاران تاریخی از ارتجاع اول تا ارتجاع زمان حال جاری، شهر های ما را به جعلی ترین شهر های دنیا در بازتاب «واقعیت برعکس»، مبدل ساخته اند. در مثل کنایی «از سنگ، کلوخ می ماند!» با گذشته ی کسانی که در کلیت عام، وزنی داشتند، مثال آن بر کسانی که در سلسله ی

زاد و ولد، کلوخ می گذارند، شاید درست باشد. بلندرتبه گان تنظیمی با سال ها حمایت و سرمایه ی خارجی، با سنگینی در کرسی های دولتی، راستی سنگی می نمایند، اما این حقیقت تا زمانی ثقیل است که می بینیم پای خارجی در کار و زور آنان پشتوانه می سازد.

در این جا از باب ناچاری، مثل «از سنگ، کلوخ می ماند!» را برای برداشت راحت، انتخاب کردم. در واقع، سنگی که در این مثل، به سنگینی اشاره می کند، متعلق به کسانی ست که از منشه ی اصلی و مورد احترام ذات، باری در یادگار خود، کم آورده اند. فرزندان سرخ و سفید تنظیمی در زمان ادعای مدنی، با قلمک ها و کتابچه ها در مراسمی سلفی می شوند که در اصل، بیشتر برای تقدس بانیان ارتجاع و تداوم این راه، نمونه های کلوخی این دودمان را وارد بازار دلالتی کرده اند. این ارز های کلوخی، امید های کسانی اند که امیدوار اند در سلسله ی ابقای تحمیلات، نام ها و آدرس های کذایی، سفره ی سلسله ی خاینان را همچنان رنگین بسازند.

تصاویر پیروی از پیشه ی پدری، کلوخ های تنظیمی را در اوضاعی معرفی می کنند که در ادعای دوری از دهشت و وحشت جنگ، همیشه به مخالفان مسلح، حمله کرده اند.

تماشای فرزندان عطا محمد نور و احمد شاه مسعود با اسلحه ی گرم، اگر واقعاً جدی نباشد، شاید بخشی از تبلیغاتی به شمار برود که در سایه ی تربیت پدری، تفهیم می کنند در کشوری که در ۱۶ سال اخیر، سطح معامله و معادله ی سیاسی، شایسته سالاری را به اصل حاشیه یی می کشاند، همآغوشی با تفنگ، عادت به جنگ و

ترمیم گذشته ای که در زمان حال جاری تنظیمیان، آنان را تحریک می کنند تربیت یافته گان تکنوکرات را بیشتر بترسانند (در واقع بفریبند) در زمینه ی به اصطلاح مدنی کنونی، در مانده گی ما در فهم مسایلی را نیز بیشتر ساخته اند که بالاخره «شیر اینان سفید است یا سیاه؟!»

فرزندان والی بلخ، با ملموسیت های بیشتر، چنانی که برمی آید قرار است در سلسله ی اصل و «نصب» (به جای نسب، عمداً استفاده شد) نصب بمانند، نه با گذشته ای که از تاریخ تصویری پدر شان باقی مانده است. آنان با لباس های به اصطلاح خودشان «پلوخوری»، به قول قضاوت مردمی که «مهمات مورد ضرورت جبهات را ضایع می کنند»، اما در پرتگاه همان نیستی، قرار گرفته اند که در تماس و مماس دشواری های افغانستان، هیچگاه کسی را نمی بخشد:

دشمنی میلیونی با مردمی که در برابر چشمان آنان، در برابر فقر توده های گسترده، از راه ناثواب، تجمل می کنند.

یگانه پسر احمدشاه مسعود، بسیار پیدا نیست. گروهک شر و فساد در کاریزمای سیاسی که با تبلیغات و اعتقادات دیوانه وار، پدر او را در راس خیانت های بزرگ، ستر می کنند، گاه لندن نشینی ست که درس می خواند. گاه رهروی ست که «پکول کج» می گذارد و اما زمانی با اهمیت کسب پدری، در تصاویری دیده می شود که در سلسله ی تمرینات بربادی افغانستان، به کوه ها و دشت ها فیر می کنند و از این منظر، لایک ها و شی ی رهای فیس بوکی او نیز افزایش می یابند.

سنگ ها یا سنگپاره های قبلی، هرچه بودند، از آشنایی با گرد و خاک این مملکت، حداقل به خودشان رسیده اند، اما بازمانده گان

کلوخی در بستر مدنی کنونی که به شدت زیر فشار خنجر سیاسی، جنده-پاره می شود، نمی توانند ضامن ابقایی شوند که بازمانده گان زاده ی بحران چهل سال اخیر، حداقل گرم و سرد سنگر هایش را دیده اند.

بهتر است به جای نمایشات کسب پدری، بقایایی کلوخی تنظیمی را با مسایلی سرگرم و تربیت کنند که در نوبت نو، در تنور آتشین افغانستان، کسانی پخته خواهند شد که در میدان سیاست و بیان، عقب هیچ خارجی ای پنهان نمی شوند.

خوب تر است بقایای کلوخی - تنظیمی را با نقد و انتقاد سازنده مجوز ندهیم در کسوت پدرپیشه گان، بار دیگر وارد میدان های سگ جنگی سیاسی (هرج و مرج، تنازع، خیانت، تاراج و...) شوند. اکنون که نقد تنظیمیان «کور خود، بینای مردم» از گریبان مخالفان مسلح گرفته است، ژست و ادای بقایای آنان، در منطق مسوولیت هایی که باید به مسوولان نظامی محول شود، خوش نیست.

بقایای کلوخی تنظیمی با سلاح ها و تجهیزاتی که بیشتر از مارک و ساخت، به وابسته گی های نو خارجی، حکایت می کنند، فشار مضاعف برای جلوگیری از تداعی خاطرات تلخ اند که با نام و یاد پدران شان، ما را به دهه ی هفتاد می برند.

شرح تصاویر:

طارق نور(پسر عطا محمد نور) و احمد مسعود(پسر احمد شاه مسعود).

ارتجاع و مرجع / ۲۱



ارتجاع و مرتجع / ۲۲



- انتقادک

من در مقاله ی «آیا ویرانگری ها عمدی نبودند؟»، تبیین کرده بودم که یکی از عوامل تخریب گسترده ی کشور در سقوی دوم، به بینش عصبیت قومی عاملان تخریب برمی گردد. اگر به خوانش سیاسی ستمی گری مراجعه کنید، این جا را کشوری می دانند که با مخروبه های قدیمی، گویا ثبوت مال آنان هستند.

این که میراث عتیقه ی گذشته را چه گونه تقسیم می کنند، مشکلی ست که بسیاری از کشور ها حل کرده اند. در هر کجایی که از این میراث رسیده باشد، به نام کشوری یاد می شود که در آن جا قرار دارد. افزون بر این، توارد تاریخی باعث شده تا کاست تاریخی، روی همدیگر قرار بگیرد. مثلاً در افغانستان کنونی در کاست تاریخی، از بودیسم و هندویسم که هریک با مردمان و مشخصه های منحصر به وجود آمده اند تا کنون، ده ها قوم گذشته اند. به این دلیل، اگر دعوای اصالت راه بیاندازیم، باید دنبال بقایای مردمانی باشیم که پنجاه هزار سال قبل در هزار سم در سمنگان سوراخ کنده اند؛ اما با این همه فراز و فرود تاریخی، یافت انتساب به آن مردم در میان اقوام کنونی افغانستان، یک حماقت محض است.

در افغانستان ما در کنار حضور پُر رنگ، اکثریت و سرنوشت ساز پشتون ها، میراث عمرانی، فرهنگی، اجتماعی و مدنی آن ها به اندازه ای ست که هرگز قابل اغماض نمی باشد. در واقع تمام مجموعه ی قابل دسترس، مستعمل و ملموس کارآمد ما، به ویژه در بیش از یک و نیم قرن گذشته، ساخته شده اند. این مجموعه ی تاریخی به اثر اهمیت معاصر آن، از مجموعه ای تفکیک می شود

که از گذشته های دورتر باقی مانده اند و به استثنای معدودی، چون استوپه ها و مجسمه های دوران بودایی، چند قلعه، مناره، زیارت و مساجد دوران اسلامی و قرون وسطی، اکثراً کاملاً معدوم و از میان رفته اند.

ستمی گری، افزون بر عداوت احمقانه با پشتون ها، از میراث تاریخی آن در عذاب است. من یقین دارم که رو آوردن به تخریب گسترده ی دست آورد های دولت سازی، حکومتداری، عمرانی و رفاهی کشور در سقوی دوم، کاملاً عمدی بود؛ زیرا این مجموعه نیز حضور مردمی را ثابت می سازد که در این جا اکثریت دارند و خدمت کرده اند.

برپایی رونق تاریخی معاصر، سنگینی و جا افتاده گی مردمی را محرز می کند که در این جا داعیه دارند. بنا بر این، تخریب خائنه ی دست آورد های تاریخی معاصر، به بینش ستمی گری برمی گردد که از گسترده گی آن ها در عذاب است و نمی تواند با شکوه ها آن ها ادعا کند.

احمد ولی مسعود، در یک بیان عقده مندانه، احیای شکوه تاریخی دارالامان را بازسازی یک «قصرک» خواند. این تعریف توهین آمیز از سوی آدم معمولی ای همانند احمد ولی مسعود که با اداره ی بنیاد مسعود، بدترین نوع اداری در کشور را معرفی کرد و در برآمد سیاسی نیز اگر سایه ی مسعود نباشد، هیچ است، خیلی زشت بود. این ها باید بدانند که مردم، ویرانگران کشور و مملکت را می شناسند، اما درود به شرف آقای ریگستانی که در یک مصاحبه با رادیو آزادی اعتراف می کند دولت ربانی - مسعود در

خیانت تخریب آثار تاریخی نقش داشت و این عمل باعث صدمه به پرستیژ حکومت به اصلاح مجاهدین شده بود.

من کار های سیاسی آقای احمد ولی مسعود را دنبال کرده ام. نهایت ضعف آن ها در کتابی به نام «اجندای ملی» متمرکز بود که چیزی زیادی جز توهین به گذشته ی تاریخی ما هم ندارد.

این شخص بار ها سعی کرد با برآمد سیاسی، شهرتی به دست آورد، اما جزو کلوخ سنگ، به هیچ جایی نرسیده است. میلان آنان به ستمی گری که با استعانت خارجی، ۱۸ سال در سیستم تحمیل شده اند، بار ها به این بیان رسانه یی می رسد که همین گونه (انحصار ۵۰ درصد دولت توسط یک گروهک مربوط یک اقلیت قومی) درست است و باید ادامه یابد.

هنگام بازسازی آبدات پُرشکوه عصر عبدالرحمن خان، حبیب الله خان و شاه امان الله، حرف و حدیث های سخیفی رد و بدل می شدند که حتی دختر شاه امان الله نیز در آن ها سهم گرفت.

اصولاً پول بودجه ی احیای آثار تاریخی ای که افزون بر رونق عمرانی، به صنعت توریسم کمک می کنند و باعث تسهیل در برنامه های ملی و فرهنگی می شوند، کمتر از پول بودجه هایی ست که مخالفان وانمود می کنند به جای احیای آثار تاریخی، کارخانه و فابریکه می ساختند! مثلاً اگر فابریکه ی نساجی گلبهار را احیا کنیم، به کار اندازیم و در یک رقابت تولید امتعه ی با کیفیت مداوم ببخشیم، باید پول تمام جمعیتی ها، شورای نظاری ها و خاینانی را مصادره کنیم که آن ها را خراب کرده بودند.

آقای احمد ولی مسعود با وصف «قصرک»، پیش از این که بتواند عقده ی ستمی خویش را نمایش دهد، کوچک بودن خودشان را

نمایش داد. آنان در منطقه ی کوچک پنجشیر، حتی با چهل یا پنجاه هزار نفر در جاتنگی محض، عادت دارند. بنا بر این همه چیز شان «ک» تصغیر یافته است. دشتک، جنگلک، قرصک و حالا با توجه به تاریخ سیاه حضور سیاسی، جهادک، مقاومتک و قهرمانک را جدی نمی گیریم و می گویم وصف تو نیز یک انتقادک است؛ اما شما که این همه مایل به مدیریت کشور استید، حداقل نزاکت ها را درک کنید! در این کشور، یک درصد جمعیت اکثریت (مخالفان مسلح) در میز مذاکره با امریکا نشسته اند و زور نظامی شان، نفیر تمام تان را در آورده است. این واقعیت، ضمایم دیگر نیز دارد که شامل بزرگان و تاریخ ما می شود. ما به کسانی لیک نمی گویم که افزون بر گذشته ی ننگین سقوی گری، در ویرانی های مملکت، نقش اول داشتند و در ۱۸ سال گذشته، تمام سعی شان، وارد کردن زیان به مردم ماست. بخش بزرگ تراژیدی زنده گی ما وابسته به اعمال افرادی ست که با بینش حزبی، حتی حرمت پیوند ها و وطنداری را زیر پا گذاشتند. اگر بیشتر از این نمی گویم، به حرمت روابط اجتماعی با شماست که به نام وطنداری، خویشاندوی و همسایه گی داریم. ما خود حافظ منافع، تاریخ و مردم خویش استیم. فقط خدا کند مرز های چپی و راستی ما زودتر بشکنند!



- انحصارگرایان در حصار دشواری

انصراف قوماندان امان الله گذر از پذیرش مسوولیت قول اردوی پامیر در شمال، فصل دیگر در مراحل حاکمیت کنونی افغانستان است. هنوز چند روز از تفرری فرمانده پیشین جمعیتی، نگذشته بود که انتشار تصاویر وی با پتلون چرک خورده و کمر بند تاب زده، در تفسیر و تاویل مخالفان دولت، در جایی که مسئله ی سمت و طرف مطرح است، به صد ها نوع می رسد. حامیان امان الله گذر، در تمام جوانب مدنی و دهاتی، در الفبای نوع مرض زده (خراسانی - پارسی) شروع به پارس می کنند که این سمت، هر چند طول و تفصیل، امکانات و جلوه ها دارد، اما دامی ست که به اصطلاح قبيله گرایان ارگ نشین گذاشته اند و همانند گذشته، در حالی که اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت، هزاران دشمن داخلی و خارجی دارند، خار چشمان آن مسوولان دولتی می باشند که فقط با کارنامه ی مکتوب های حامد کرزی، به هزاران بی کفایتی می رسند که ضمن لوث ادارات دولتی، امضا گرفته بودند پُست ها و کرسی های دولت را با حیف و میل، انحصار، تعصب و ستیز قومی و حزبی، به تاراج ببرند.

قوماندان جمعیتی، از چاقو کشان و بدماشان در خلای حضور طالبان و آن مخالفانی شده است که در درگیری نبرد با جامعه ی جهانی، چند سال تا سواحل آمو، به شر و فساد، درس ادب داده بودند که در زمان ابراز احساسات، همان قدر باشند که از محاسبه ی احصاییه ی گروهک ها، واقعاً وجود دارند.

انصراف امان الله گذر را با هیاهوی زیاد خبرساز کردند، اما برای اولین بار در بیش از یک دهه ای که گذشت، لقمه ای از دهن می ماند که هراس آور شده بود.

گروهک های انحصارطلب، احزاب و سازمان های ضد افغان در فرصتی که می دانستند تکنوکراتان ارگ، نماینده ی هرکسی باشند، از تبار خود نمی شوند، در فرصت های مدنی خودشان، ضمن حمایت از جنایات خارجی که با دست آویز طالب و القاعده، شامل حال پشتون ها می ساختند، تاراج و انحصار تاریخی را وارد بحث سیاسی ما می کنند.

از این که از فرصت های جامعه ی جهانی، چه گونه استفاده شد و چه کسانی مستفید شدند، گلایه نمی کنیم، اما آن چه می توانست از این میل، استحقاق حق را جدا کند، در سلوک غیر انسانی، پخش اکذیب، توهین و بهتان به جانبی که گویا نماینده ی طالبان است، قضایای دشواری افغانستان را در معاضدت پیچیده می سازد که نوع امان الله گذر نشان دهد، دیگر روزی که با فرمان های کرزی در سلسله مراتب ادارات معامله و ائتلاف، به ویژه نظام امنیتی را کشور را منحصر کرده بودند، گذشته است.

هراس از حملات خشن، انتحاری، انتقامی و هجومی مخالفان مسلح، بسیاری از شیرک های گروهک ها و احزاب را دربر گرفته است. خواب های خراب شده با انحصار قوای مسلح که جاوید های کوهستانی ۷۰ درصد غیر پشتون می دانند، در ناکامی مدیریتی که چند قوماندان کمینچی را رسوا کرد، زیرا ناکارآمدی و عدم توان نیروهای مسلح، چه در سکتور اردو و پولیس، چه در بخش امنیت ملی، درز های آشکار برای نفوذ مخالفانی شد که

نشان دادند در تار و مار کردن واحد ها و گروهک هایی که روزی نود درصد افغانستان را از وجود آنان پاک کاری کرده اند، بیش از همه، در بی کفایتی کسانی محرز هستند که با حضور سربازان امریکایی، ادعای جهادی خویش را فراموش کرده بودند و با شوق اعضای ستمی - پرچمی از حضور نیرو های اتحاد شوروی، روحیه می گرفتند تا رویه ی آنان برای خیانت به افغانستان، اجرای ادعای به اصطلاح ستم ملی را با چشم پوشی از گسترده گی اقوامی گسترش دهند که با رژیم های کودتایی، از صلاح زعامت قومی، محروم می شوند.

بر اساس آن چه پخش می شود، ۳۰ تا ۵۰ درصد جغرافیای کنونی افغانستان با حضور مخالفان مسلح، به شدت ناامن است و دولت افغانستان از رهگذر ۵۰۰۰۰ هزار پُست خالی دولتی، قادر نیست خدمات را موازی به نیاز های مردم، به ویژه در مناطقی بسط دهد که روستایی اند و شدت نیاز های مردم، بستر های خوب برای کشت کوکنار و جذب قوای بشری ضد دولتی می باشد.

انحصار گرایان که بیشترین در برابر طالبان، مطرح می شوند، در جانب خیانت به منافع ملی، نتوانسته اند شانس های چور و چپاول را به فرصت هایی مبدل کنند که در درازمدت می توانستند با قبول واقعیت های جامعه ی ما، آنان را در کسوت مدافعان هویت ملی، ارزش های فرهنگی جامعه، به ویژه در سطوح کسانی که با جرتقیل جامعه ی جهانی، بلند شده بودند، در جایگاه مناسب، نه همانی کند که امروزه با معلق ماندن در فضای سیاسی افغانستان، در گذشته ای که بیش از یک دهه شد، بر هر چه باعث قانونمندی، حفظ منافع ملی و اتحاد فکری می شد، گند زدند و در توهم فرهنگی که گذشته ی تاریخی آنان را نشان می دهد، در فضای

بیرون از رسوبات شاهنامه‌یی، در عوض افغان ستیزی و دشمنی با واقعیت‌های خورد و کلان مملکت، به عقل می‌آمدند و جوانبی را از چشم نمی‌انداختند که اگر کس یا کسانی خیال می‌کنند با پارس کردن‌های نوع فرهنگی و رسانه‌یی، می‌توانند افغانستان و واقعیت‌های افغانی‌اش را محو کنند، «خیال است، محال است و جنون.» این توهم، از ۶ جدی تا ترخیص سربازان امریکایی از افغانستان، به سنگینی واقعیتی می‌ماند که یک جاهل پس از تصادم با آن، وقتی از پافتید و مجروح شد، می‌پذیرد که افغان ستیزی، راهی است که به ترکستان می‌رسد.

ترس از قبول مسوولیت‌های امنیتی، حتی برای به اصطلاح گردن کلفتان حکومت ائتلاف و معامله، مبحث سیاسی افغانستان را در مسیر دیگر قرار داد که مستلزم نگرش جامعه‌شناختی، نوع تمایلات و مفاد ناشی از بقای حاکمیت می‌شود.

کسانی که چند سال قبل با شوق و ذوق زیاد در پُست‌های امنیتی، لم داده بودند، از هراس کشته شدن و معلولیت، در جامعه‌ای که در بی‌ثباتی سیاسی آن، در داخل شهرها نیز التهاب دارد، به انرژی‌ای می‌مانند که اگر در مسیر رویارویی هزینه نشود، در متن جامعه‌ی مدنی، نباید همانی شود که طیف دیگر آنان در قامت «ملکی»، ادارات افغانستان را به گند کشیده‌اند.

خبرساز شدن تصادم در اداره‌ی توزیع تذکره‌های الکترونیکی، نمایش دیگر از کسانی است که نظامیان آنان در میدان‌های جنگ با سمت بخشیدن به رنگ قومی، جنایات هولناک بشری کرده‌اند، اما همفکران ملکی آنان با تمرکز در داخل نظام، ستیزی قومی را در تشدید گسست فکری باعث می‌شوند.

در حالی که سیمای ناچیز ایمنی‌ها، هر لحظه‌ای به آرامش‌های قبل از طوفان می‌رسد، پشت کردن گروهک‌های انحصار طلب به میدان‌های جنگ، نشان می‌دهد که روند تداخل افراد بی‌کفایت، در نفی فرهنگ شایسته‌سالاری، دولت افغانستان در سال‌های پیش رو را با معضل دیگر مواجه می‌کند که افراد وابسته و افغان‌ستیز با ایجاد موانع بر امور ملی و عرصه‌ی خدمات عامه، ضمن حرص برای حیف و میل، تقرر و انحصار، پاتکسالاری زمان حاکمیت تنظیم‌ها را وارد سیستم کرده‌اند.

اخبار این که عدم توازن در ساخت نظام نو، با میلان به گروهک‌های شرپسند، از اردو تا همه‌امور مملکت، دستگاه‌اداری حکومت را از پا انداخته، اگر فقط نمونه‌های نظامی آن مانند هلمند است که چند سال قبل مسوولان این ولایت را واداشت اعتراض کنند آن سربازان اردوی ملی که اکثراً پشتون نیستند، نه فقط میلی برای جنگیدن و تنظیم امور ندارند، بل با کشیدن حصار بر دور خود، منتظر اند ماه‌ها به سرآیند و معاش بگیرند.

اسکارو ایلد (نویسنده‌ی معروف اسکاتلندی) می‌گوید «فقط احمق‌ها نیازمند تجربه‌اند.» شاید نبوغ و هوشیاری این نویسنده، او را در عدم پرداخت قیمت تجربیات، وقایه کرده بود، اما در دنیایی که ۹۹ درصد بر اساس تجربیات، ارقام دانش را بلند می‌برند، آموزه‌های ما با هزینه‌های گزاف مالی و بشری از تجربه‌ی حاکمیتی که بلندپایه‌گانش معترف‌اند یک هفته بدون کمک خارجی، ناممکن است، به کجای استفاده از مفاد تجربیات رسیده است؟ چرا همچنان در جای پای مدیریت ناکام پا می‌گذارند و نمی‌پذیرند تداوم حاکمیتی که برای بقای چند اوباش سیاسی، امتیاز می‌دهند در انفعال محض در برابر زیان‌های وارده‌ی نوع

داخلی و مخالفان، کسانی را که دم از تفکر و اندیشه می زنند مجاب نمی کند در بیداری وجدان بیاندیشند اگر منفعت شخصی گره خورده در نفس اماره ی شان اجازه نمی دهد سر از خط غبن و سود در آورند، حداقل در زمان شکم گرسنه گی به حال مردمی به خدا بیاندیشند که «عدل» را رکن بزرگ رفاه و رضایت می داند.

دلخوری های مخالفان دست به سلاح نظام که در یک دهه ی گذشته خوردند و خیانت کردند، اخبار دیگری ست که در خلط واقعیت های اوباش کوچه و بازار، ظرفیت های بشری شر و فساد را بلند می برد تا توجیه کننده گان بی شرم خراسانی و پارسی آنان، پوتانسیل هایی بدانند که نقش به اصطلاح ستم ملی را در حفظ بحران بازی می کنند.

فوران انرژی منفی مخالفان سهیم در حکومت، تجربه ای ست که اگر در «سُست سالاری» حاکمیت کنونی، پخش شود، ندانم کاری مسوولان دست و پاچه برای اداره ی امور، به معضل دیگری سر در گریبان مردم می کند که می دانیم از تاوانش چه کسانی در رنج می شوند.

اگر از مجبوریت ها و تحمل مردم، سود می برند و می خورند، قبول مسوولیت نباید در حدی بماند که با فرار از واقعیت ها، شکمباره شوند، اما در زمان پاک کاری بگویند گندی که زده ایم، از ما نیست.

کسی تضمین نکرده و نمی کند که مفتخواران میراث درد ها و عذاب مردم، آن قدر می ارزند که جامعه ی جهانی، اگر برنامه ی

ارتجاع و مرتجع / ۳۳

«خیرات استراتژیک» نیز بسازد، روزی در قبول مسوولیت ها و واقعیت ها، از کسب روزی دشوار، اما حلال هم باید بخورند.



- بازنده گان راه گم کرده

ما به این حقیقت روانی واقفیم که کنار رفتن از نقش پهلون پنبه در حاشیه ی حریفی که «چُت» شده، عوارض ناگوار صحنی دارد. مشکل والی بلخ، بازیگری در نقش کسانی بود که سوء استفاده کردند و در این میان از سوء مدیریت مجریان قبلی، سود بردند. سخنرانی های ضد ملی، توهین آمیز و اجحاف گسترده در برابر واقعیت های تاریخی، بیش از آن که روی واقعیت، توان و نیرو استوار باشند، شباهت به استفاده ی اپورچونیستانی داشتند که از مزایای آزادی بیان و رسانه، استفاده کرده اند.

استاد یون در پُستی در فیس بوک نوشته بود که بقایای تنظیمی در نظام، همانند ماهیانی اند که اگر از آب بیرون کنند، عمر ندارند. هراس از مُردن، آن گروه های تنظیمی را که حالا اهلی شده اند به ویژه در تیم عبدالله آشکار می کند که اگر با نظام و اصل ثبات اجتماعی، سرسازگاری نشان می دهند، بیشتر به خاطر حفظ و وقایه ی خودشان است.

و اما ۱۶ سال اخیر، آموزش تعلیم و تربیه ای نیز بود که اگر ماهیتاً روی عوامل بی فرهنگ کوه و دشت، تاثیر نگذاشته باشد، ظاهراً آنانی را آدم می سازد که در رقابت برای زعامت در افغانستان، مستلزم حداقل داشتن خصوصیات شهری بودن باید باشند که حالا فقط با اختیار زنده گی پُر تجمل و تغییر لباس، همواره دنبال خارجی راه می افتند که چون تکنوکراتان، ریشه در واقعیت ها، در واقع مصایب و بحران ندارند، به مجریان بدبختی و ذلت، به نام بازیگران داخل صحنه، اهمیت داده می شود.

کشورداری کنونی، اگر از حداقل های علم و حیثیت دالرخوران دو تابعیه نیز بی بهره می ماند، معلوم نبود تنظیمیان خاین با پشتوانه ی همسایه گان، چند سال دیگر نیز تجربه ی سگ جنگی های داخلی (حکومت ربانی) را بر مردم تحمیل می کردند.

گرافه گویی ها و اجرای نقش به نام پهلوان، قهرمان، امپراتور و امثال صفات کذایی سیاسی، مشکل کسانی ست که حالا با سرافکنده گی می بینند تهدید نظام به بی ثباتی، دارایی ها و زنده گی هایی را تهدید می کند که پول هایش با تایید و مهر سکانداران دولت جریان می یابند و بقای دارایی های حرام و انحصاری اش در گرو بقای مجموعه ای ست که هرچند خود مشکل دارند، اما تنظیمی نیستند و نبودند.

توهم والی پیشین بلخ تا سرحد جنون، می تواند درمانده گی کسانی را نشان دهد که دوستان تنظیمی شان می دانند تک تازی آنان در حالی که از آرای ناچیز شان می کاهد، بل محوری بود به نام معامله که فقط طی سال جاری، چیزی نمانده بود به تیم حکومت پیوندند.

«تریبون آلوده گی صوتی» از این که در ماجرا های اخیر در حد یک مامور برطرف شده، سقوط کرده است، بیشتر آزرده به نظر می رسد. در حالی که چیزی بیش از این نمی تواند باشد، گذشته ی او با سخرنانی های هیجانی، تحریک کننده و اما کاذب، حالا به عذاب روانی ای مبدل می شود که آن هیولای خودساخته، آن قدر کوچک و ناچیز است که به جای ادعای شخصیت همه گیر و به اصطلاح مردمی، همه روزه از مجرای بقایابی که با مرگ روتین نشان می دهند تجربه ی سیاه تنظیمی در بستر مرگ افتیده و

از بقایای لنگ و لاشش کاری ساخته نیست، به هر نام می کوشند
اضرار شان به مردم برسد.

در مصاحبه‌ی اختصاصی نور که پس از برکناری اش پخش شد،
تاکید روی عبارات گویا پنجشیری ستیزی رییس جمهور، نشان
می دهد که این مجموعه‌ی تحمیلی، وقتی دچار مشکل شوند،
فرقی نمی گذارند که چه عوارضی از کردار نادرست شان حاصل
می شوند.

پنجشیریان یا در واقع شورای نظاریانی که به لطف امریکا در نظام
نان می خورند، آن قدر در داخل سیستم تحلیل رفته اند که اگر از
سویی به دلیل شیوه‌ی کار، ملامت می شوند، از سوی دیگر حفظ
این موقعیت که بدون شک به حیثیت و اعتبار افغان و افغانستان
بسته گی دارد، نشان می دهد، رو آوردن به گذشته‌ی تنظیمی پس
از این همه خوی و خاصیتی که کلوخ گذشته را موم سیاسی کرده
است، به معنی پُل‌های شکسته‌ای است که در عقب دارند.

امپراتور کذایی، اگر به عقل معتقد باشد، بهترین راه نجات از این
منگنه، جسارت بیان در قبول رسک به خاطر منافع مردم است. با
همان زبانی که از لوحه‌ی جاسوسان ایرانی در مزار دفاع کرد، با
زبانی که به اصطلاح افتخارات کذایی فرهنگ تسامح و تساهل
آریایی خر-آسانی شمرده می شد، با زبانی که افغان ستیزی
کردند، با زبانی که از منافع چین، روسیه، هند و ایران دفاع می
کنند و با امواجی که از رسانه‌های مبتذل، منتشر ساخته اند، با
صراحت بگویند که بلی، با کنار رفتن و اجتناب از درگیری،
مملکت و مردم را ترجیح می دهند.

ارتجاع و مرتجع / ۳۷

خط و نشان کشیدن به دولت، در آسیب های جدی ناشی از عوارض مداخله ی بیگانه، چه در جانب دولت، چه در جانب مخالفان مسلح که بیش از همه به خون تنظیمیان تشنه اند، میدان مناسب رقابتی نیست که بقایای رو به موت و لنگ و لاش تنظیمی فکر کرده اند مردم، همان مردمی که شاهد زنده گی پُر تجمل شان به زور آل و اولاد خود اند، چیزی بیش از کسانی می شوند که در اجتماعات اعتراض آمیز، خاطرات رفقایی را تداعی می کنند که به نام مارش و میتنگ، نظام تعلیم و تربیه را ریشخند کرده بودند.

تضرع والی بلخ که گویا به جرم اتحاد با غرب، مجرم است، قبول این حقیقت است که دو سوم میلیون ها دالر سرمایه ی شخصی او، از پول همان غربی ست که روزی اخبار موضع او برای دشمنان غرب را بسیار منتشر کرده بودند.

در میان حصار های سمتی شهر ها، کی ها زنده گی می کنند؟ چرا زنده گی می کنند و از کدام ترس، هول و هراس، چنین زنده گی ای را اختیار کرده اند؟ امیدوارم به سوالات بالا، پاسخ بدهید!



- بازی های گروهک موذی

اعلام آزادی صد ها تن از زندانیان طالبان که ظاهراً با تعجیل توام شد، بعضی را واداشت در خط فکری گروهک موذی (جمعیت- شورای نظار) آن را نکوهش کنند.

یاد ما نرود که از آغاز حکومت حامد کرزی، تحریف مشی ملی افغانستان، از اصول تنظیم های به اصطلاح جهادی بود. در این میان، گروهک جمعیت- شورای نظار که از تاجکستان برگشته بود، با اطمینان از حضور نیرو های بین المللی، در چند جهت فعال می شود. افزون بر انحصاری ساختن سیستم، منحرف کردن سیاست های دولت که گاه تا حد مشی جبهه ی به اصطلاح مقاومت یا در واقع عقب نشینی، مملکت را سقوط می داد، طیفی را در داخل حکومت به وجود آورد که به اطمینان می شود گفت باعث بحران بی اعتمادی بر دولت های افغانستان شده اند.

بازیگری های احمد ضیاء مسعود در حد سبوتاژ کننده ی پروسه ی صلح با طالبان که بلافاصله پس از هر سخنرانی کرزی، صورت می گرفتند، طالبان را در حد تنفر از دولت، دور کردند.

متأسفانه با تداخل بیش از حد در سیستم، تطهیر قوه ی اجرائیه که بتواند با صدای واحد در برابر قضایا عمل کند، حالا به کمترین حد رسیده است. انتخاب امرالله صالح به عنوان معاون اشرف غنی، نه فقط متضمن ده رای هم نیست، بل مجموعه ی این افراد در تمام تیم های انتخاباتی، بیشتر به منظور وقایه ی انحصارات یک جانبه و نگه داشتن دولت در موقف غیر ملی (وابسته گی تنظیمی) می باشد.

من با مشاهده ی گزارش دیدار عبدالملک با اشرف غنی که در آن جریان، امرالله صالح نیز حضور داشت، مقاله ای نوشته بودم (پیام تصویر ها) که تبیین نگرانی ها پیرامون وارد کردن تغییر عمدی در مشی ملی دولت بود.

با خبر اعلام آزادی صدها تن از افراد طالبان که اکثراً به همبشاران ما تعلق دارند، بر مسرت ما افزوده شد، زیرا بسیاری از آنان به دلایل اجتماعی و افتراء نیز زندانی شده بودند. سیاست های حذف عمدی که به خصوص در مناطق شمال و شمال شرق کشور، هر جا پشتون یافتند در تیرس و دسترس نیرو های خارجی قرار دادند تا به نام طالب، ناگزیر به ترک موطن شوند، بخش بزرگی از مردم ما را نه به نام موافقان ایدیالوژیک، بل در جانب ستم رسیده گانی قرار داد که قربانی سیاست های تنظیمی شده بودند.

در شرایطی که بدترین جنایتکاران تنظیمی تقدس می شوند، اما در فاصله ی کوتاه پس از دومین حکومت ارتجاعی، تکنوکراتان ما کمتر دچار عذاب وجدان می شوند که چرا باید به ویرانگران کشور و قاتلان مردم، به منظور کسب آرای سیاه، و جاهت ببخشند، نمی توان بسیار به خشونت های طالبان، گیر داد.

در ۱۸ سال اخیر، از مسعود تا ربانی، جنایتکارانی به همه چیز رسیدند که در تاریخ صوتی - تصویری سقوی دوم، هزاران مستند دارند که چه گونه باعث ایجاد «تحریک خود جوش طالبان» (جمله ی ملا برهان الدین ربانی) شده بودند.

متأسفانه آقای کرزی، بزرگ ترین قربانی سیاست های کژدار و مریز تنظیمی بود. او با آن که برای رسیدن به صلح، صلاح ملی را با ادبیات تسامح و تساهل، یادآوری می کرد، اما درگیری اش با

سیستمی که به نام موآلفان تنظیمی، خود در فرجهی آن نیز دست و نقش داشت، تا پایان وی را از رسیدن به صلح، نومید کرد. با تأیید دوستان و هموطنانی که مزایای واکنش‌های به موقع را می‌دادند، یقین کردیم که رییس جمهور غنی، زود متوجه نگرانی‌هایی شده است که تبیین کرده بودیم. اعلام آزادی طالبان، بیشتر پس از بازی‌هایی صورت گرفت که در نمونه‌ی صورت ترتیب ملاقات دکتور غنی با جنرال مالک، گروهک موزی سعی کرد با ایجاد خط سرخ، همچنان بالای پروسه‌ی صلح و جلب اعتماد طالبان بر دولت، سایه بیافکند. به یاد دارم که مقاله‌ی روشنگر «پیام تصویرها» را رسانه‌هایی طالبان نیز نشر کردند؛ زیرا تبیین واقعیت‌های آن، نمایانگر حقایقی بودند که آنان را از دولت، دور نگه می‌داشتند.

رییس جمهور غنی با دریافت سریع پیام آن مقال، در یک نمونه‌ی خوب و قابل تحسین، یک توطئه‌ی تنظیمی را خنثی ساخت. او با فهم این که با مهارت‌های گروهک موزی، استعمال شده، زود نمایان کرد که قابلیت و ظرفیت واکنش به موقع را دارد. بنا بر این، اثرات اخلاقی آن، حداقل بر کاهش کوتاه مدت خشونت‌ها انجامید. به جای پیام خون و آتش (ملاقات با مالک)، پیام حُسن نیت نیز صادر شد.

متأسفانه کشاله دار شدن بحران که بخشی از داخل سیستم را کد دولتی، منشه می‌یابد، نمی‌تواند به تداوم امید‌هایی بیانجامد که برای جلب اعتماد طالبان، بسیار مهم هستند. تداخل بیش از حد تنظیم‌ها در دولت و ایجاد التهاب و رعب کاذب که روی نباید‌ها و نشاید‌های زیاد می‌چرخند، در زمینه‌ای که حکومت آقای

غنی، هنوز در کار طرد افغان‌های ملیگرا است و از جذب بقیه عاجز آمده، ما را قربانی بازی‌های دیگر نیز می‌کند که در همه، منافع افراد و گروهک‌ها لحاظ می‌شوند. با وجود این، رسالت افغان‌های فعال در امور ملت و مملکت این است که در حد توان خویش اجازه ندهند سرنوشت ما ملعبه‌ی افراد و گروه‌هایی شود که افغانستان را در بحران می‌خواهند.

من بارها خاطر نشان کرده‌ام، اگر به ثبات سیاسی برسیم، ایجابات یک سیستم مطهر سیاسی، افراد و گروهک‌هایی را درو می‌کنند که در چهل سال اخیر به نام حزبی، تنظیمی، مجاهد و کمینچی (به اصطلاح مقاومتی) در هر عرصه‌ی کشور، ظهور کرده‌اند. خیلی عذاب‌آور است که در زمینه‌ی چهل سال خیانت، ویرانگری و عقب‌مانی‌های واضح، تقدس سیاسی سیاه، به امر معمول مبدل می‌شود. بنا بر این، این سوال باید تعمیم یابد که عوامل بحران و بدبختی که اکثراً حزبی و تنظیمی‌اند، تا چه وقت باید محترم بمانند؟

یکی از راه‌های دست یافتن به طهارت سیاسی، تحلیل و تجزیه‌ی رفتار گروهک‌های موذی‌ست. من به رییس‌جمهور، تبریک می‌گویم که منطق ما را زود گرفت و زود عمل کرد. مواظبت از این حیث که نباید در دام گروهک‌ها و افراد، سطح بی‌اعتمادی‌ها افزایش یابد، مهارتی‌ست که هر کس ندارد.

افزودن به بحرانی که در یک سوی آن طالبان، به نام مخالفان مَهر بخورند، بقای سیاسی طفیلی‌هایی را تضمین می‌کند که اگر مخالفت طالبان نباشد، بدتر از مرتجعان دو سقوی، مطرود می‌شوند؛ زیرا برای ابراز وجود، نه نخبه‌اند، نه معمار و نه ظرفیت‌های لازم دولنداری دارند.

ارتجاع و مرجع / ۴۲

مصیبت افغانستان از زمانی حاد شد که یک سوی تنازع که چیزی جز تجربه ی جنگ های ویرانگر داخلی نداشت، امور مملکت را به دست گرفت. ارتزاق سیاسی از حیث بحرانی ساختن کشور، جزو بازی های گروهک مودی ست.



- پایان کار آخرین نمونه

شاید بیشترین سوژه‌های سیاسی، سخافت بیان و عمل کسانی باشند که در آخرین نمونه، بار دیگر اهل خیره را به زحمت انداخته‌اند. سست سالاری حاکمیت قبلی در جمود قصدی، تا مجلس سود و معامله زیان نیند، میراث دیگر برای حکومتی ست که از اکثر مزایای آنان (کمک‌های بادآورده) بی نصیب می‌ماند. مهارگسیخته گی با افسارگسیخته گی، پیش از این که در جواز قانونی، توجیه شوند، مصالح خام سیاستگرانی وانمود می‌شدند که برای منافع غیر تعریف شده، جلو نقد می‌ایستادند و دلیل می‌آوردند که مجموعه ی آویخته از گریبان آنان، زحمت می‌کشند. تقریباً در چهل سال اخیر، تمام گروه‌های حاکم در مقدرات مردم، برای کسب سود سیاسی و انحصار، با توجیهات ایدئالوژیک، دینی، مصلحتی و معامله‌یی، استفاده کرده‌اند. مخالفان طالبان با خالی ماندن جای رقیب، حکومت کمرزی را مسخره می‌کردند. نقش کمیدی سیاسی احمد ضیاء مسعود در تضعیف پرستیژ کمرزی، راه را هموار می‌ساخت تا اعضای یک حزب با تکیه به مشارکت در قدرت، بیشتر «تابع» همدیگر باشند. این حکومت موازی در حکومت، با آسیب‌های فراوان ناشی از مسوولیت‌ها و فشار مخالفان مسلح، در داخل نظام تادیب می‌شود، اما عدم تمرکز قدرت در پایتخت، بی‌عدالتی محض در برابر مخالفان مسلح و مدیریت مجموعه‌ای که در ویرانه‌های چند دهه، ژست نخبه و تعلیم یافته می‌گرفتند، میدان را برای قهرمانان کذایی بازتر می‌سازد.

فرصت های استفاده، گسترده شدند و از طریق تعهد تحمیلی به کمک کننده گان، فضای کشور را نقد و مضحکاتی اشغال می کنند که گاه به نام آزادی بیان، می کوشیدند با عدم جسارت در کنترل آن ها فرار کنند.

نیازها، فشارها و نمای حاکمیت مشکل دار، آهسته آهسته بسیاری از اوباش سیاسی را در قالب البسه، متغیر می سازد. در این ظاهرسازی، شماری ناگزیر می شوند بپذیرند که تجربه ی کار در کوه و دشت با تجربه ی کار در شهرها، تفاوت دارد. ریخت مسخره ی این کمیدی با فعالیت هزاران وابسته در حکومت، فقط با این دلخوشی، تفسیر می شد که از هیچ کرده بهتر است! در این نمایش سیاسی، فرصت ها معادل ضیاع فرصت ها، حکومت را به دستخوانی شبیه می سازد که هرکس برای خودش، اما به حساب مردم می خوردند.

قبول این که گذشته ی فرصت های طلایی برنمی گردد، مدت هاست ایجاب می کند دکانداری سیاسی، ممنوع شود. بر این اساس، آینده ی این مملکت با تکیه به منابع داخلی، ضرورت نفی محورهایی را بیشتر می کند که در مسخره ترین نمونه، امپراتوری تریون گستاخی و سوء استفاده شد.

والی بلخ با آخرین نمایش سیاست های سخیف، با هتک حرمت عبدالله، چهره ای را به نمایش گذاشت که از زمان کسب مسوولیت در مقام دفاع از کشور های منطقه، لوجه زده بود.

در سیستمی که از مصالح محور غربی می خورند و در مقوله ی جیوپولتیک آن، محاسبات کلان می کنند، اگر نقطه ای باقی مانده

بود، در حساب سُسْت سالارانی محاسبه می شود که در فکر پی آمد نبودند.

آخرین سخنرانی مهیج و گستاخ مُهره های تنظیمی، در واقع تضرعی بیش نبود که با هتک حرمت عبدالله، نشان می دهد عدم درایت سیاسی، چه گونه به تعریف ماهیت کسانی می پردازد که نه در تاریخ و نه در تجربه، به مفاهیم بیش از گروه های ارتجاعی می رسند.

حاکمان جدید می دانند که «عدم پذیرش» واقعیت عزل، دیگر به معنی تداوم خوداختیاری نیست. ادبیات «قبول نمی کنیم»، بیشتر مال دورانی ست که کسی با یک دست خط به جان مردم می افتاد. این که آغاز کار امثال عطاها با چنین تجربه ای شروع شده است، مکتوم نمی ماند، اما در ظاهر تمدن یک بار مصرف کنونی، حداقل برای تظاهر نیز مکتوم نخواهد ماند که رسمیت کار، به تایید در سیستم وابسته است.

والی محصور در چهاردیواری اداره ای که نتواند از دارایی های بادآورده استفاده کند، مکتوب هایش کاغد روی هوا باشند، در احاطه ی واقعیت های حاکمیت، شبیه جزیره ای می شود که زیر فشار تامین اولویت ها، چهره ی خوب تر از کمیدی ای نخواهد یافت که حالا دارد.

کلان سالان کودک نما، فکر کرده اند با خاطرات غارنشینی، حمل سلاح و یادبود از نسلی که پس از فی سبیل الله، بلای جان خلق الله شدند، می توانند نیاز های مردمی را پاسخ بگویند که در هر فصل نسل نو، مسببان بدبختی را کسانی می دانند که دم از جهاد و مقاومت می زنند.

در واقع خیلی وقت است که نیازی به نسخه های دل آزار تنظیمی نداریم. توقع مردم با حقیقت نیازمندی ها به این تبیین رسیده که جامعه ی محتاج در تضاد و تناقض سیاسی، به هیچ کجایی نمی رسد.

در حاشیه فرصت هایی که از دست رفتند، یافت مردم از خود محوری به معنی حاکمیت مردمسالار، جامعه را با التهاب قهرمان و قوماندان، بیگانه ساخته است. صعود شعور جمعی با قایل شدن به جامعه ی قانونمند، محور های فکری به معنی کیش شخصیت را که هنگام هرج و مرج اجتماعی، گویا سکاندار کشتی نوح تلقی شوند، از رواج می اندازد.

امپراتور کذایی تنظیمی با گستاخی، اما به زاری، دنبال آن فرصت های خدایی ست که خدا کند در قبول این حقیقت، حاکمیت را مجاب تر کرده باشند که نوبت گرفته گان قبلی نیز کنفرانس و سخنرانی دادند، اما این، با طبیعت واقعیت های کنونی سازگار نبود.

خوب است آخرین سست فروشی سیاسی را مسدود کنند تا با پایان این حلقه ی سخیفه، پیش از همه، الگوبرداری و نمونه سازی های کاذب سیاسی، اوقات مردم را ضایع نکنند. این، شروع نو و بسیار مهم است. واقعیت های افغانستان متمرکز که از طریق مدیریت منابع و درآمدهای داخلی، وارد مرحله ی کامل قانونمندی شوند، باور های جمعی برای کسب مسوولیت را به ایده و آرمانی مبدل می سازند تا علاقه مندان به مدیریت، بی نیاز از گرایش های ناصواب، آزمون ظرفیت و کیفیت را سپری کنند. هرچند اثرات چهل سال سیاسی ساختن و بیش از حد ایدیالوژیک

بودن، واقعیت های تلخی هستند که باعث ضیاع سرمایه های بشری می شوند، اما باور به یک مرکز قدرت، با تعمیم مفاهیم هویت ملی که در امر سهم دهی، مرزهای قومی و سمتی را می شکنند، آینده ی مشی ای را روشن کرده اند که حکومت کنونی در قبال خودمختاری های تنظیمی در پیش می گیرد.

ادبیات تند و تیز آخرین نمونه ی خودمختاری تنظیمی، نشان می دهد در حصار واقعیت هایی که اصل قانونمندی را دربر می گیرند، جایی برای تداوم تجربیات شخصی کسانی نیست که اضرار شان هزار بار بیش از چند چهار راه اسپک دار و یک دیوار خاطرات رفته گان خدایا مرز، اما اکثراً جعلی می شود.

در واقع، جسارت بیان او، استفاده از همان آزادی بیان مهار گسیخته بود که توجیه می کردند و کسب دارایی های نامشروع، حقیقت تلخ گذشته ای ست که بعضی برای استفاده های کلان، خشک خواری زیردستان «نادیده» را ندیده می گرفتند. نه قهرمانی در کار بود و نه افسانه یی. داستان، داستان لحاف ملانصرالدین بود. و اما قبول مشروط، به معنی قبول خیانت های بیشتر است. همفکران این گروهک با انحصار کامل قومی، سمتی، حزبی و زبانی، به اندازه ی نوک سوزن، حق ندارند. برعکس میکانیسم اصلاح مفاسد سیاسی، می باید حساب هایی را تصفیه کند که با انحصار کامل یک تجربه ی تلخ تاریخی، حتی برای خاین و خیانت، توجیه دارند.



- تریبون آلوده گی صوتی

تنها نصب لوحه ها و نامگذاری جاده ای در بلخ به نام جاسوسان ایرانی، می تواند حکم اعدام کسی را صادر کنند که در هرج و مرج چند سال اخیر، پیشگام بود در هر مورد، بی خیال تعقل، ابراز نظر کند و این بیان در مجامع ضد افغانستان، به اصطلاح وحی زمینی تلقی شود.

از کارنامه ی ننگین نامگذاری جاده ای در بلخ به نام جاسوسان ایرانی تا خطاب دزد به دوستم، اتهام جاسوس انگلیس به اتمر، اعتراض بر عبدالله، تاسیس تلویزیون بدنام میترا، برپایی محافل و انجمن های گویا فرهنگی، اما بر محور اباطیل خراسانی - آریایی که گفته می شود حلقه ای از مجوسان (زردشتیان) داخلی را در خود دارد، سوء استفاده از قدرت، تاراج سرمایه های ملی، غضب زمین های هزاره گان و پذیرایی از ناقلین تاجک در مناطق غیر تاجک در بلخ، سخنرایی به نفع منافع ایران و روسیه، مرکزگریزی با تشویق ملیشه های تنظیمی و ده ها دوسیه ی جنایی دیگر که بالاخره فرهنگ تسامح و تساهل خراسانی - آریایی والی بلخ در قبال آصف مهمند را محرز کردند، در شمار دشواری های فرا راه قانونمندی، خودمختاری کسی را معرفی می کنند که بقای او در چنین حالی، بدون شک باعث الگوبرداری و وارد کردن آسیب های جدی به طبیعت افغانستان است.

عبدالرزاق مامون با نوشتن کتاب «رد پای فرعون» که گفته می شود مستندات آن را شبکه ی استخباراتی مسعود، تهیه کرده بود، پرده از خیانت هایی برداشت که در کنار حقیقت اصلیت ملا ربانی، حامیان ولایت فقیه در مناطق مرکزی، سعی ایران با تیم

دیپلومات هایی که بالاخره کشته می شوند، می توانند نشان دهند والی بلخ در سلسله ی خیانت ها، با نامگذاری جاده و نصب لوحه ها برای آن مجموعه ی جواسیس بیگانه، اگر نمی داند، چه قدر خام است و اگر می داند، به چه میزان، مستعد خیانت می باشد.

بلندگوی والی بلخ در مدتی که در این ولایت، ابقا شده، به تریبون آلوده گی صوتی ای می ماند که همانند بدنه ی دیگر اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت، داخل نظام را با تقسیم قدرت می خورند و بدون توجه به آن چه بر آدرس دیگران، انتقاد می کنند، در رسوایی عملکرد، به کشور و منافع ملی، خط و نشان می کشند. هرازگاهی که منافع یک گروهک تحمیلی و به اصطلاح بوت پاک سربازان خارجی به خطر می افتند، اخبار افغانستان در سلسله ی برودکاست رسانه های میان تهی، سوژه می شوند که چه گونه یک گروه دوسیه دار، با آرایش لباس و چهره، از گذشته بُریده اند و در حالی که تحت حمایت خارجی، حساب باز کرده اند، در پناه آن، واقعیت های افغانستان را وارونه می سازند.

موارد زیای بوده اند که والی بلخ، بی محابا، برای کسب شهرت کاذب، جرات بیان کرده است، اما نمی داند طی طریق شهرت، اگر بدون زحمت پله به پله باشد، به همان زودی ای که بالا می برد، پایین می اندازد. او در هاله ی شهرت کاذب، به جایی رسیده که هیچکس و هیچ جناحی، حضور او را تحمل نمی کنند.

کلان کاری های حزبی، در حزبی که به فساد شهرت دارد (جمعیت) اعضای را ناراحت می سازند که وقتی یک جا می شوند، دیدن محاسن سپید و ضعف های ناشی از پیری، آنان را به

نفرین کوچک ترهایی تشویق می کند که مانند والی بلخ، حالا بی میل نیستند نائب مقام ملا ربانی شوند. تریبون آلوده گوی صوتی والی بلخ در فضای باز رسانه بی، سمت و سوی زیاد، یافته است. بیماران قومی که در شبکه های اجتماعی، جرات ندارند از آی دی واقعی، استفاده کنند، با آوردن ادبیات والی بلخ، همیشه ی ریفرنس می دهند که منابع آنان برای ادعای عدالت قومی، از نابغه ای سرچشمه گرفته است که حتی در تاجکستان تشویق می شود.

خودمختاری عطا محمد نور، سال ها پس از سقوط ملوک الطوائفی تنظیمی، آدرسی از دریافت منابع پولی و محلی برای تشویق خایانی نیز شده بود که چند سال پیش با تمکین، آستان بوسی و چاپلوسی به اصطلاح فضلالی پارسی، مانند پرتو نادری، زریاب و بقایای انجمن به اصطلاح نویسنده گان حزب دیموکراتیک خلق که در فرصت های آن جا نشرات می کردند و با سرخ کردن متن و محتوا، اهل تظاهر می شدند تا سال ها پس از آن تجربه، دروغ بودن و کذب عناصری که در هفت ثور و ۶ جدی، به پیشواز کمونیسم ادعایی رفته بودند، در نمونه ی تریبون آلوده گوی صوتی چند سال اخیر، شاهد باشیم - راست و چپ این ها، چیزی بیش از عقده مندان قوم پرست و حقیری نیستند که در ناپیدایی تاریخ واقعی، وقتی در ناگزیری های یک حقیقت (افغانستان) تحمیل شدند، همانند «گدا را خدا روز ندهد»، به همه چنگ و دندان نشان می دهند تا مانع ناروا و حرامخوری های شان نشوند. حربه ی معمول در این مشی، تهدید واقعیت هایی است که پوشیده نیستند (افغانستان و افغان) و با تضعیف آن ها در استحاله و

پیچیده گی های عجیب جامعه ی افغانی، مرز های احترام ما تا حد خانه و خانواده می شکنند.

هرچند بیان آزاد و آن چه در عمل کردند، منجر به شناخت و تشخیص بیشتر دشمنان شده است، اما این مزایا، در ضیاع فرصت هایی تداوم می یابند که مسوولان راس حکومت در درگیری معاملات و خطا هایی که کرده اند، نتوانسته اند از خیانت های آشکار دوسیه بسازند و از این طریق، از شر کسانی راحت شوند که حتی خوب ترین های آنان، اگر در مقام تهدید کشور می ایستند، در خصوصیات دینداری و ملت محوری، باعث نفرت نزدیک ترین ها می شوند.

نصب لوحه ها و نامگذاری جاده ای به نام جوایسی که در کتاب «رد پای فرعون» به بهترین وجه معرفی شده اند و ماموران درجه اول ولایت فقیه برای تجزیه ی افغانستان بودند، فرصت مغتنمی بود که می توانست دوسیه ی خیانت های والی بلخ را از حجم بیشتر، نجات دهد.

افسوس و سوگمندانه که شناخت ما در اعتماد به مجموعه ی تحصیل کرده نیز بسیار سطحی بود. اینان با ضعف های آشکار و عادت کار در سیستم پول و بزنس خارجی، به سهامدارانی مانده شدند که تا هنوز هم برای منافع شخصی، حاضر اند با هر جنایتکاری معامله کنند. اگر این سیر ادامه نمی یافت، مجموعه ی دست و پا شکسته ای که از نام طالبان نیز خواب راحت ندارند، به راحتی با سرنوشت مردم بازی نمی کردند تا در تجربه ی نو زنده گی در افغانستان، قهرمانان دیگری ظاهر شوند که در تاریخ قهرمانان دروغین و کاذب چهل سال اخیر، چند سلاح به دست بی

ارتجاع و مرجع / ۵۳

مقدار اند که اکثراً در جنگ های داخلی، مردم را کشته اند و در تشدید تفرقه، ملوک الطوائفی و ضیاع سرمایه های ملی، فقط در چهار سال حکومت ربانی، اردو و تجهیزاتی از دست رفتند که برای فتح چند کشور کفایت می کردند و در ۱۶ سال اخیر، هیچ ابر قدرتی حاضر نیست حداقلش را کمک کند.



- تولدی دیگر

- (بررسی ادعای نبوت برای یک تنظیمی)

جاوید اهور را به یاد دارید؟ آن تازه زردشتی، از حلقات مجوسی گرای ولایت بلخ در بیش از یک دهه ی اخیر بود. آن پسرک هتاک، پس از آن که به نام آزادی بیان به میلیون ها مسلمان توهین کرد، به همین نام آزاد می شود.

جریان مجوسی گرا در افغانستان با سیاست های ناشیانه ی فرهنگی در بیش از یک قرن اخیر، رشد یافته است. از دست آویز این سیاست، نه فقط جهت افغان ستیزی ها استفاده های کلان می شود، بل حامیان این فرهنگ می کوشند بر اساس پشتوانه ی آن (در واقع جعلیات تاریخی) در رقابت های سیاسی و اجتماعی، گویا با این وزنه شناخته شوند که گذشته های پُر افتخار دارند.

در حالی که تاریخ افتضاحات سکوی به چندم رسیده و حال زار مدعیان فرهنگ از بی فرهنگی های همه جانبه به تمام جوانب فقر فرهنگی، سیاسی و اتکا به بیگانه می رسد، باور های رایج، همچنان از کارایی های زیادی برای سوء استفاده برخوردار اند.

من می دانم که حامیان فرهنگ مجوسی، همان هایی که دور والی پیشین بلخ، در مجالس خصوصی، اسلام را به نام دین اعراب سوسمار خور در نشخوار ایبات زشت فردوسی، تبادله می کردند، خوب می دانند که در جامعه ی سنتی ما، دست آویز دین، اگر اسلامی باشد، چه قدر موثر است.

والی قبلی در حالی که با بیماری مزمن دست و پنجه نرم می کند و ضعف جسمی او، شخص نحیف و لاغری را نشان می دهد که

آخرین نفس هایش را می کشد، در آخرین بیانات از تربیون آلوده گی صوتی، به رییس جمهور غنی چلنج داد که اگر آیه ی مبارکه ی «الم ترکیف» را به درستی خواند، از قدرت کنار می رود، اما در کلپ ویدیویی که از این بیان وجود دارد، بلافاصله با تلفظ نادرست آیه ی شریف (الم تراکیف) ما را به حقیقت بیماری مزمنش آگاه تر می سازد. همزمان با این کمیدی، یکی از جیره خواران بی سواد و جاهل او، ادعا کرد که اگر نبوت، پس از پیامبر اسلام ادامه می یافت، پس از مسعود، حتماً به عطا می رسید. ویدیوی این سخنان شنیع و شرم آور، از روز هاست که مردم را مصروف طعن و لعن والی پیشین بلخ و پیروانش کرده است.

تجربه ی تاریخی چهل سال اخیر در بازی های سیاسی، پیوسته گی های عجیبی دارد. نیم قرن قبل از کودتای ثور، جاهلی به نام دین، آسایش مردم را گرفت. در حدود نود سال پس از آن ماجرا، دست آویز دینی به منظور تخویف و تهدید، همچنان برجاست. تعویض قدرت کمونیست ها در بازی های کاملاً قلبی که باعث سقاوی دوم شدند، در حالی که روی تمام اغراض و گرایش های قومی، استوار بود، اما ظاهراً مجریان حکومت تنظیمی را متوجه می ساخت که در سایه ی باور های اسلامی، همچنان به چشم مردم، خاک بزنند.

از سقوط حکومت نحس ربانی تا تجربه ی حاکمیت کرزوی و غنی، دست آویز دینی برای سوء استفاده به گسترده گی کاربرد دارد. پس از فاز جدید تقابل های درونی در دولت، سوء استفاده از حربه ی کشنده ی دینی، اما در ظاهری رسانه یی می شود که خوب می دانیم در جناح حامیان فرهنگ های قبل از اسلام، سیاسی ست.

در تمام جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ش مخالفان اشرف غنی، با بی شرمی و هتاک، روابط خانواده گی او با همسرش را تعبیر دینی و مذهبی می کردند. در آن زمان، کار تبلیغاتی برای ازهم پاشی اتحاد پشتون ها در رقابت های به اصطلاح قبیله یی، دم و دستگاه مخالفان را با ادبیات «غلجی و درانی» پُر می کرد و در جانب دیگر، با مذهبی بودن بیش از حد مردم، ذهنیت می ساختند که اشرف غنی، مشکل دارد.

پس از پایان انتخابات که پرستیژ این پروسه را بسیار آسیب زد، اما مردم با اشراف بر کارنامه ی زشت تنظیم ها و به اصطلاح مجاهدین، هرچند در نارضایتی یک حکومت تحمیلی با ۵۰ درصد از بدترین عناصر، قربانی شدند، اما سایه ی سوء تعریف نتوانست وجاهت رییس دولت را به نام ارتباطات غیر دینی، صدمه بزند. در واقع وقوف مردم از این حقیقت که سلوک چه گونه خواهد بود، ملاک قضاوت در باره ی کسانی شد که به ویژه در تیم غنی، فرصت یافتند.

تاخت و تاز والی معزول که به شدت از سرخورده گی دون بودن به تعب و رنج افتیده، آنان را به سوی اراجیفی می کشاند که با هر طرح آن، اگر از جیره خواران دچار فقر فرهنگی بگذریم، دشوار است کسی از یک آدمک معمولی در موضعی دفاع کند که عبارت از تقدس در سطح پیامبران می شود.

قابل شدن نبوت به فردی همانند عطا، نهایت گستاخی و بی شرمی کسانی را نشان می دهد که می دانیم در خلوت های مجوسی، اسلام را در وزنه های نقد، دین اعراب سوسمار خور می دانند.

در نقد کتاب «سنگ های آسمانی»، شمه ای از کارهای فرهنگی باند شر و فاسد را به نام «افشای افتضاح دیگر» معرفی کرده بودم. یاد ما نرود، استفاده ی ابزاری از دین، اگر از سوی دین ستیزان مطرح می شود، بهتر است با این فتوای دینی پاسخ بیابد که طرح مسایل، اگر ادعا نیز باشد، وقتی به گستاخی، بی شرمی، روسیاهی و خباثت می رسد، در حدود و ثغور دین، به لعن برسد تا از خیر آن، ساحه ی فکر و عمل به روی خاینانی بسته شود که برای سود، باورهای اکثریت یک جامعه را به ریشخند می گیرند.

چلنج خنده دار و ریشخند والی بلخ، به این منطق وابسته می شود که گویا حل مسایل کلان دولتی، به صرف بیان یک آیه ی شریف بسته است. خوب است در گستره ی دولت، از این آخرین نمونه ی تنظیمی امتحان بگیرند که آیا فقط از الفبای اقتصاد، مدیریت، قانون و مجموعه ای می داند که در کار مدیریت دولت است؟ اگر چنلجر تنظیمی، فقط یک حرف درست از قانون، اقتصاد، مدیریت، اداره و آگاهی های آن آورد، آن وقت ما برای ظاهر هم که شده باشد، قول می دهیم که او را در «تولدی دیگر»، فرآورده ای بدانیم که به نماینده گی از جاهلان، پیام رسان باشد.

توضیح:

«تولدی دیگر»، نام یک اثر سخیف شجاع الدین شفا در نقد ادیان آسمانی ست؛ هرچند آقای شفا، از مترجمان بزرگ ایران می باشد، اما تعصب آنان علیه اسلام، با تکانه ی شدید انقلاب اسلامی، بسیاری از آنانی را که غافلگیر شده بودند، اسلام ستیز می سازد.

جریان دین ستیز در ایران قبل از اسلام، بیشتر با خوانش نادرست از تاریخ باستانی، جعلیات و فرهنگ سازی های ضد اسلامی، به منظور گویا مدینه ی فاضله ی قبل از اسلام، بوده است. فرآورده های فرهنگی نیم قرن حاکمیت پهلوی ها در راه انداختن جریان های ضد اسلامی، بسیار موثر اند. در واقع ریفرنس افغان ستیزان و مجوسی گرایان افغانستان نیز بیشتر به منابع ایرانی، به ویژه قبل از انقلاب است. طرح ادعای فوقیت های اجتماعی و فرهنگی نیز ناشی از تاثیرات یک قرن جعلیات تاریخی و فرهنگی به ویژه در ایران، شمرده می شود. می توان تصور کرد که چه گونه سقزاده گان مهاجر که در صد سال اخیر، نام شان در تعاملات سیاسی افغانستان، فقط با فقر فرهنگی، گره خورده است، وقتی در حد چند مدعی نیمه با سواد، به نام شاعر و نویسنده، ظاهر می شوند، پیش از این که در واقعیت های زار و مستند، شناخته شوند، با فرهنگ سازی های غلط، تعریف می شوند و در این خوانش، کسانی را می بینیم که با وجود ضعف های آشکار و فقر فرهنگی مشهود، اما همچنان ادعا می کنند که بر اساس این اثر یا آن برداشت تاریخی، صفات بومی و اصیل، مخصوص آنان می شوند. در واقع نقد افتخارات کذایی، موثرترین برنامه ی ضد افغان و اسلام ستیزان است.



- جمعیت ناچیز

اعلامیه‌ی جمعیت به اصطلاح اسلامی که بلافاصله پس از سخنان سخیف صلاح الدین ربانی، صادر شد، خبط بزرگ دیگر بود که از این تجربه‌ی ناکام تاریخی، انتظار می‌رفت.

جمعیت به اصطلاح اسلامی یا یکی از هفت تنظیم جهادی در پاکستان، با شانس‌هایی وارد زمینه‌ی تاریخی افغانستان، شده است که به نام ملت افغان و هویت اسلامی افغانستان، تحفظ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، وضع می‌کردند. با استفاده از این مولفه‌ها، یکی از بدترین جریان‌های افغان ستیز، حتی به ارگ رسید، اما در ایفای نقش، تجربه‌ی شد که در تاریخ، نامی بهتر از سکوی دوم ندارد.

خطی درازی از شمال تا جنوب افغانستان، به ویژه در مناطق تاجکان و پشتون‌ها، حزب جمعیت را با ظاهر گرایش‌های اسلامی، نشانه می‌کرد. اعضای بلندپایه‌ی جمعیت در کندهار که مرحوم ملا نقیب الله آخندزاده، قوماندان ارشد آنان بود، دست‌اندر کار فساد و فساد را در مهم‌ترین حوزه‌ی حیات اجتماعی و تاریخی پشتون‌ها نیز می‌رساند.

قبیله‌ی توخی، داکتر را عبدالله را فرصت می‌دهد بر اساس شناخت فامیل او در کندهار بزرگ، سهم جمعیت از آرای مردمی نیز تضمین شود که جزو آرای اثرگذار و قوم بزرگ پشتون، حال و آینده‌ی افغانستان را تضمین می‌کنند.

اما دومین سقوط بزرگ جمعیت به اصطلاح اسلامی و هسته‌ی فعال آن (شورای نظار) پس از اتحاد با شوروی، با پیمان جبل السراج و انحصار قدرت در کابل، به همراه بود. در این میان،

درک اعضای پشتون جمعیت که می دیدند گروه حاکم با هر گام حساب شده، پی حذف تاریخ و حضور آنان است، ظاهراً با ریش و لنگی ربانی، مانع اظهار نارضایتی می شدند.

ظهور طالبان و نقش کوبنده ی آنان در تضعیف تنظیم های به اصطلاح جهادی، در آخرین سالیانی که مسعود و ربانی در کولاب تاجکستان، به زور نفس می کشیدند، آنان را مجبور می ساخت با قسم تمثیل ملی، به گونه ای، آن چهره های پشتون را جذب کنند که شماری در کنار آقای کرزی و شماری در کنار افراد مختلف تنظیمی، ناگزیر بودند عضو جبهه ی به اصطلاح مقاومت شوند.

سالیان سخت جمعیت و شورای نظار که با بزرگ نمایی هایی تبلیغاتی روسان، بیش از مجموعه ای وانمود می شدند که با نفرات در حدود ۲۰ هزار تن، به سختی در چند منطقه ی شمالشرق، از مزایای اشتراکات تباری استفاده می کردند، در زمان نبرد با طالبان، ضعف های آشکار آنان را رونما ساخت.

سقوط سیستماتیک حکومت شهید داکتر نجیب الله که با تبانی پرچمیان، روسان و جبهات مسعود و ربانی صورت گرفت، جمعیت را با انحصار کامل بر بیش از پنجاه درصد تجهیزات نظامی و دارایی های دولت، وارد فازی کرد که در زمینه ی اجتماعی، به نام مجاهد و برادر مسلمان، اما واقعیت قومگرایان عقب مانده را به خوبی جلو می بردند. در آن روزگار دشوار، چراغ های سبز ربانی به ایران و ارتباطات گسترده با تاجکستان، به مفهوم شرکای فرهنگی، روی برنامه هایی استوار بودند که با نشر کتاب یاوه ی استاد خلیلی (عیاری از خراسان که در نخستین روز

های حکومت ربانی، در کابل، به گسترده گی منتشر شد (نخستین نشانه های رسمی افغان ستیزی را به نام تنقید و کار فرهنگی، وارد اذهان عامه می کنند).

متأسفانه جهادی بودن های بیش از حد تنظیم های پشتون، خلاء را به گونه ای وسیع می سازند تا جمعیت و شورای نظار با ظاهر اسلامی، خیلی بهتر از امثال حبیب الله ها، به نام خادم دین، در برابر خادمان واقعی ملت، یا امثال امان الله ها، سوء استفاده کنند. در حالی گاه تاریخی آن روزگار، بذری پاشیده شد که اگر امروزه حقایق را واژگونه می خوانند، بپذیریم که عقب افغان ستیزی های کنونی، چه کاشته بودند؟

حضور نیروی های امریکایی، ارواح فراری را دوباره به کالبد بی جان جمعیت و شورای نظار می دمد، اما در این نوبت، ایفای نقش قومی، روی ضعف هایی نیز اشکال می یابند که در تراژی سست سالاری حکومت قبلی، در کنار رواج گسترده برای فرهنگ سازی های غلط از تواریخ جعلی و چتیات (آریایی، خراسانی، فارسی) امواج رسانه ها، صدای ناچیز گروهک ها را با شدت بیشتر، پُف کنند. بزرگ نمایی هایی این چنینی، تا مرز سقوط امپراتوری کذایی عطا محمد نور، نشان دادند که عوامل خارجی و ضعف های آشکار داخلی، چه گونه گروهکی را شاخدار ساخته اند که برای برپایی به اصطلاح همایش مردمی، برای شاگردان صنوف ابتداییه نیز شیرینی می خرنند، اما نمی دانند که کمیت فزیک آنان، رسوایی دیگر است.

خیلی خوشحال شدم که یکی از بدترین جریان های سیاسی در بازیگری مطلقاً ناکام، در آستانه ی تحول رژیم ها (انتخابات) با

اختیار مشی افغان ستیزی، آن مردمان ما را بیدار می کنند که هنوز به نام ریش و لنگی ربانی، بازی می خورند.

مشی افغان ستیزی جمعیت به اصطلاح اسلامی، تمام شانس های آنان را در حوزه ی اثرگذارترین قوم افغانستان (پشتون ها) نقش بر آب می کند.

ما می دانیم که دشواری های اقتصادی، مردم را برای اخذ رشوه، به پای هر کس و ناکس می کشاند. چاره ی این درد، رسیده گی به غم های چهل ساله ی مردم است. اگر در تجربیات ۱۷ سال اخیر و سلاقی زمامداران، جای خالی ای برای سوء استفاده ی دشمن، حفر نمی شد، اعضای بدنام باند شر و فاسد، جرات نمی کردند به سفر کندهار بروند.

اعلامیه ی مزورانه ی جمعیت به اصطلاح اسلامی را خبط دیگر می دانیم که برای رهایی از مردم، شگون نیک است. مردم ما در حوزه ی تبار اثرگذار، اگر بسیار مذهبی اند، افغان ستیزی را کفری می دانند که کم از شرک دینی نیست.

بهتر است اعضای پشتون جمعیت به اصطلاح اسلامی با روش هایی که اعضای احزاب هزاره گان، اوزبیکان، بلوچان، نورستانی ها و... اتخاذ کرده اند، از فساد حذر کنند.

تجربید باند شر و فساد، روی حقایق بی شمار استوار است. شرکای غیر پشتون آنان با درک تاریخی از دو ارتجاع و شناخت بنیادی عوامل فساد پیشه، می دانند که ریاکاری های اعضای جمعیت و شورای نظار، هرگز به معنی تامین عدالت اجتماعی برای اقوام غیر پشتون نیست؛ زیرا انحصار کامل آنان در قدرت که با اغماض گسترده، حتی سهم کل تاجکان را نیز بالا کشیده اند، درگیری

ذاتی شان با پشتون ها را به زیان دیگران، وسعت می دهد. جامعه ی مردم هزاره و شیعه ی ما می دانند که همنوایی با جمعیت برای باج گیری، التهاب اجتماعی را بیشتر می سازد. در خلای این ضعف، آسیب های فراوانی متوجه غیر پشتون هایی می شود که از رهگذر خشونت های داعش، اولویت هجوم به اکثریت شیعه و از این طریق، مدخل عظیم برای بی ثباتی مردم هزاره ی ما ایجاد می شود. کشیده گی های بیش از حد در حالی که ایده های مسلط فاریستی، روی تمام کلیت جمعیت، تاثیر دارند، همنوایی جامعه ی ترکتباران با آنان را نه فقط به قیمت زیان های دوری از پشتون ها، تضمین می کند، بل در این مشارکت، استحاله ی ارزش های فرهنگی ترکان به نام فارسی، هویت ها و تاریخ آنان را نیز استحاله می کند. این فورمول، روی تمام جوانب درگیر تطبیق می شود. به این لحاظ، عدم همنوایی اقوام غیر پشتون با سیاست های هژمونستی جمعیت، به این معنی است که جامعه ی ما از رهگذر داشته هایی که به دست آورده و متاسفانه با عدم توازن در تمام عرصه ها، سهم انکشاف و رشد حوزه های غیر پشتون نشین را بیشتر می سازند، در تنازع داخلی، بیشترین زیان، متوجه کسانی می شود که می دانیم در ۱۷ سال اخیر، زیادترین امکانات مالی، اقتصادی، عمرانی و قدرت در حکومت را به دست آوردند و سوگمندان، سهم بزرگ ترین تبار این کشور، کمترین بود. خشن شدن بستر اجتماعی پشتون ها، بیش از همه به ظلم و بی عدالتی هایی وابسته است که در جانبی به نام طالب، عمداً فشار های نظامی جامعه ی جهانی را تقبل کردند و در سوی دیگر، برای این سیاست، دچار فشار های زیاد می شوند تا سهم آنان به نام

مخالفان مسلح، جلو زیاده رویی ها و باج گیری های احزاب بدنام غیر پشتون را نگیرد.

با تمام مشکلات، روشنگری های فضای نو، به فهم مطلوب رسیده اند. خوشبختانه حوزه های اکثریت این کشور (پشتون ها) تریبون های مخالف و موافق را بهتر می شناسند. اگر ضعف های اقتصادی نباشند، رسوایی هایی رسانه یی مخالفان، مردم را مواظب می سازند در زمان انتخاب، تشخیص و تفکیک را اصل بدانند.

خوشبختانه، جمعیت بدنام با رسوایی های پی در پی، در سرایشب زوال قرار دارد. تنازع آنان با جامعه ی بین المللی و افغان ستیزی های مذبحخانه، ساحه ی بیرونی و داخلی نفوذ شان را کوچک تر می سازد. بنا بر این برماست که با انعکاس هرچه بیشتر اخبار خیانت ها و خاینان، مردم را وقایه کنیم. یقیناً که در این فرصت ها، ساحه ی بیشتری از حوزه ی تسلط و آرای احزاب و گروه های مفسد، حذف می شود.

در یک برداشت متفاوت، یاوه سرایی های افغان ستیزان، موضع افغانی ما را منسجم تر می سازد. همان گونه که تعصب در برابر هویت ملی، مردم را حساس تر ساخته، روش های منفی و ضد ملی، اعتماد مردم به خاینان را کاهش می دهد. خدا کند با حماقت های بیشتر، به ما اجازه دهند با استفاده از این سوژه ها، مردم را هرچه بیشتر تنویر کنیم.

جمعیت ناچیز با پشت سر گذاشتن تمام مراحل تاریخی، آب رسوایی را برسر می ریزد. اینان، کوچک تر از آن اند که با تمثیل افغان ستیزی، بتوانند در برابر حامیان ارزش های ملی، تاب بیاورند. فقط خدا کند که سست سالاران ما، مار دم آستین نشوند.

پست‌دین صفحه

Salahuddin Rabbani



دیروز ساعت ۱۱:۲۵

بسمه تعالی

اعلامیه جمعیت اسلامی افغانستان در پیوند به توزیع یکجانبه تذکره برقی از جانب ارگ ریاست جمهوری

جمعیت اسلامی افغانستان، اوضاع موجود را برای توزیع تذکره برقی - با محتوای اختلافی کنونی آن- به سه دلیل مناسب نمی داند:

- ۱- در آستانه انتخابات مجلس نمایندگان و شوراهای ولسوالی ها، کشور قبل از هر چیزی به وحدت و امنیت نیازمند است. توزیع تذکره برقی با محتوای اختلاف بر انگیز آن، بطور واضحی روند توجه مردم به پیرویه ثبت نام را مختل می سازد و انگیزه اشتراک در انتخابات را صدمه می زند.
 - ۲- نیاز به درج هویت قومی اشخاص در شناسنامه نیست این کار جز اینکه میان باشندگان باهم برادر افغانستان تفرقه و جدایی بیفکند سودی به تثبیت هویت آنان نمی بخشد و نفس عنوان "تذکره تابعیت جمهوری اسلامی افغانستان" بر پایه قانون مصوب و توشیح شده سال 1393 برای تثبیت هویت شهروندان افغانستان کافی و با بسیاری از شناسنامه های کشور های دیگر همخوان است.
 - ۳- علاوه بر اینها، اکثریت قاطع نمایندگان مردم در شورای ملی، بر غیر قانونی بودن مغاوت شناسنامه که ارگ ریاست جمهوری به توزیع آن مبادرت می ورزد، تأکید نموده اند.
- با توجه به این دلایل اقدام اخیر ارگ غیرقانونی، اختلاف برانگیز و به نفع دشمنان افغانستان است و برای جمعیت اسلامی افغانستان قابل پذیرش نیست.
- جمعیت اسلامی افغانستان در چنین موقعیتی، بر اتحاد و همبستگی مردم تأکید دارد و با تأکید بر موقف قبلی خویش، از ارگ می خواهد که از اقدام که تفرقه در پی دارد احتراز کند.

ومن الله توفیق

شورای رهبری جمعیت اسلامی افغانستان

- کابل

- خودمختاری تنظیمی

فلم های زیادی را دیده ام که در اوایل حاکمیت کززی، مجموعه ی معروف به اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت، مانند مگس های دوغ، بر هر محوری می چرخیدند. هجوم امریکاییان به افغانستان، به اصطلاح مقاومتی هایی را به شهر ها کشاند که در آخرین مواضع عقب نشینی، داخل جغرافیای غیر رسمی روسیه (تاجکستان) شده بودند. نمی دانم اعضای باند شر و فساد، به چه میزان، شکرانه به جا آورده اند، اما استفاده های سرشار از قدرت دولتی و کمک هایی که در اوج فساد، پخش می شدند، کسانی را مشهور ساختند که همانند والی بلخ، معلوم نبود چه کمالی کرده اند.

اگر کارنامه ی به اصطلاح رهبران و قهرمانان تنظیمی در پیوند با استخبارات خارجی و سرمایه های جنگ سرد، جدا از پیکار واقعی مردم که زود فراموش و تحریف شد، محاسبه شود، چیزی بیش از تلخیصی به دست نمی آید که در نظام چهار ساله ی ربانی، چه کردند و از آن زمان تاکنون، به چه معنی ای افاده می شوند.

گرایش های قومی، زبانی، منطقه یی و حزبی که در همه جای آن ها افغانستان و منافع ملی، مسایل دوم و حتی حاشیه یی اند، از نطق های منافقانه ی ربانی تا مواضع ضد افغانی باند شر و فساد که از انحصار قدرت تا پخش ابتذال فکری و فرهنگی، به نوع دیگر بلوغ سقوی می رسند، در این عرض اندام، به خوبی می توانند بطلان رویداد هایی را ثابت کنند که در هنگامه ی جهاد و روز

های دشوار، به نام مبارز، مدافع و مجاهد، بار دیگر وارد رسمیات تاریخ می شوند.

مشاهده‌ی موضع‌گیری‌های قومی، زبانی و پخش‌اکذیب و تبلیغات دروغین علیه افغانستان و واقعیت‌های جمع‌کثیری از مردم ما (پشتون‌ها) در حالی که تامل بر ایجاد محورهای ملی را به چالش می‌کشد، زیرا طرح بحث‌های ملی با مردمی که به آن‌ها اعتقاد ندارند، بی‌فایده است، بل آسیب‌های ناشی از مرکزگرایی مورد نیاز زمان را نیز نفی می‌کنند تا در ضعف‌های آشکار حاکمیت، عملاً در محورهایی که صاحب‌جا و پول‌شده‌اند، تقسیمات ارضی افغانستان را در چنین حال، عملاً وارد زمینه‌ی فدرال و تجزیه‌کنند.

چند هفته قبل، خیلی خوشحال شدیم که سید انور سادات را پس از پُست فیس بوکی‌ای که گویا مقامش را به زور گرفته، بلافاصله برکنار کردند و این دومین اکت عطاوار، در نطفه‌خشی می‌شود. پس از سقوط حکومت داکتر نجیب‌الله، تنظیم‌های به اصطلاح جهادی در توافق کامل فکری با عناصر شهری (ظاهراً چپی و مدنی) افغانستان را وارد مرحله‌ای کردند که فرصت‌سازی برای پخش قدرت، در حالی که بر هیچ منطق و ملاحظه‌ی مردمی مبنی بر ساختارهای مرکزگریز استوار نیست، در ادعای جناح‌های آلوده که هرکدام تاریخچه‌ای از بی‌فرهنگی و دشمنی با مدنیت می‌شوند، سوژه‌شود. در این میان، چیزی که بسیار مهم است، عداوت حزبی بر مبنای توهمات سیاسی و فرهنگی‌ای می‌شود که در ستیز بسیار غیرمنطقی، از فهم واقعیت‌های بزرگ بخش کلان مردم افغانستان عاجز می‌باشد. آنان با موضع خصمانه‌ی غیر

منطقی، مردم را تشویق می کنند در امتیازات غیر مشروعی که دارند، آنان را بیش از پیش حمایت کنند.

به ۱۶ سال اخیر دقت کنید! تمام امید های جریان های شریسنده، با وجود ثقلت جامعه ی جهانی و خودمختاری های بی حد و حصر تنظیمی، افغانستان را در چه جایگاهی قرار داده اند؟ دو سویه ی فشار داخلی و خارجی مردم که از نام تنظیم ها، افراد، رهبران و ائتلاف های عناصر آلوده ی چند دهه ی اخیر بی زار اند، چه گونه به منگنه ی روستایی و شهری می رسند. از سویی مردم برای حقوق خویش که در گرو چند گروه و چند معامله، هدر رفته اند، خشمگین اند و از سوی دیگر فشار های مضاعف مخالفان مسلح، کام انحصار طلبانی را تلخ کرده اند که در احاطه ی دیوار های سمندی، هیچ لحظه ای را برای کسب درآمدهای نامشروع، از دست نمی دهند.

خودمختاری تنظیمی والی بلخ با هتک حرمت آصف مومند، وارد مرحله ای شده است که در نمایش همانند موتلف او (دوستم) بی پاسخ نمی ماند. چنان چه آورده ام، شهرت والی بلخ در موضع گیری های ضد افغانی در شمال، به همین چند سالی بر می گردد که انواع ذلت را تجربه کردیم. رسانه ی میترا (به نام دختر عطا) خوب ترین نمونه ی پخش موضع فکری کسانی ست که هنوز چند خوش باور ما را به این و آن نام بازی می دهند؛ اما دشمنان ما مراقب اند پشتوانه ی شهرت آنان در زمینه ی جعل، تحریف تاریخ و افغان ستیزی، از حساب جماعت بی کار و ولگردان شهری، از ظرفیت هایی نکاهد که در چند اجتماع ضد دولتی آنان دیدیم، اگر حساب حاکمیت قبلی در تصیفه ی حساب یا حداقل آن چه

درخور آنان بود، غلط نمی بود، شاهد نخستین خودمختاری بدترکیبی نبودیم که اگر در تهدید افغانستان، هیچ کاره باشد، اذهان عامه را مغشوش می کند در دشواری های اقتصادی، او را پیامبری بدانند که در مکتب سیاسی اش، اصرار کودکانه، اصل شمرده می شود.

این که حامد کرزی به چه دلایلی عطا محمد نور را تا اخیر تحمل کرد، اگر ارزش آرای سیاه در انتخابات سراپا مشکل زا را حساب کنیم و این حقیقت که حمایت جامعه ی جهانی از افغانستان با حمایت بدترین خاینان به مملکت و مردم (بقایای حکومت ربانی) چه بلایی بود که بر ما نازل شد، حقیقت تلخ دیگری به کام می رسد که در سیستم ائتلافی ای که فرهنگ شده، مسئله ی سیاهی لشکرها، هر پاک نفس و بی غرضی را نیز به طمع و فساد می کشاند که می بیند آرای سیاه انتخاباتی، می تواند مدعای او برای کسب قدرت را پُر رنگ بسازند.

دلخوری ما در ۱۶ سال اخیر، فقط در بعض عدم تامین اولویت ها نیست، بل در عدم کفایه ی کسانی نیز است که تنظیمی نبودند و می توانستند با استفاده از آن چه در آن قدرت کامل داشتند، اجتماعات و جناح هایی را کمک کنند که حقایق بزرگ پیرامون فاجعه ی حاکمیت های ائتلافی و خاینان تاریخی بودند و از رهگذر کمک، می توانستند محور های بزرگ مردمی در تمام جغرافیای افغانستان شوند که با اختیار و صلاحیت، نیاز نبود اگر یک جوان تاجک بی طرف، برای تامین احتیاجات انسانی اش به فساد جمعیت و شورای نظار، ملحق می شود، این مثال شامل پشتون ها، هزاره گان و دیگرانی نیز شود که تلاش می کردند

افغانستان نو، بر شالوده های فکری عناصر خاین تنظیمی، استوار نباشد.

والی بلخ، نه فقط نمی تواند در هاله ی دشواری های پیرامون او در میان هزاران تن سمت، به مامولی برسد که از تحریف واقعیت ها دارند، بل اشتباه او فرصتی ست تا دولت افغانستان در نمایش کرداری که از مدت هاست آروزی مردم است، با حذف او، مسئله ی خودمختاری های تنظیمی را حل کند.

دولت نباید در چهار راه موتلفان و تردید، وقت را هدر دهد. بقای نمونه وار یک تنظیمی که از امواج ادبیات رسانه یی، فرهنگی و حزبی، خوب تر شناخته می شود، بیش از همه به نمونه های دیگر می انجامد.

این که گروهک شر و فساد تا کنون موفق بوده است با وارونه نمایی، مسوولان حکومتی تحصیل کرده را مرعوب کنند، در فضای نوی که ایجاد شده، می رساند با کاهش کمک ها، ناچیز شدن حضور نظامی خارجی، فشار مضاعف مردم برای طرد عناصر تنظیمی از حکومت، موج بی کاری، بازگشت مهاجران و معضلات ناشی از بازار نبود کار، دست بالایی مخالفان مسلح در روستا ها حتی در ساحه ی ولایت بلخ، یخ های هیولای تنظیمی، به شدت آب می شوند.

حاکمیت آلوده با عناصر تنظیمی، در سهم بیش از اندازه ی شان در قدرت، غصب هزاران جریب زمین، میلیارد ها دالر پولی که از ناچاری در سیستم اقتصادی دولتی و جهانی گذاشته اند و می توانند به راحتی منجمد شوند، در مثال والی بلخ که در ولایتی با جمعیت کثیر غیر تاجکان، بیشترین ظرفیت بشری او، امید به

ارتجاع و مرجع / ۷۱

سیاهی لشکر هاست، در شرایطی که بحرانی می شود، می تواند هستی، تداخل، انحصارات و امتیازات تنظیمیان را در درگیری های داخلی بر باد دهد.

در زمانی که عناصر تنظیمی در جغرافیای بیرونی، انگل هایی بیش تلقی نمی شوند و منافع روسی و ایرانی، حمایت از مخالفان شر و فساد است، دولت افغانستان، فرصت هایی در دست دارد که با خطای توحش گرفتاری «مومند»، حداقل قضیه ی «پادشاه کذایی بلخ» را دوسیه ی مختومه کند. تداوم آن ولایت در هر نوبت زیادی، فرو رفتن ریشه هایی به زمین مرکزگرایی منطقی کنونی ست که بیش از همه از مرکزگریزی، آسیب خواهد دید.



- زاغ و زغن در کاخ امیر آهنین پنجه
- (درنگی بر ریاست غیر قانونی اجرائیه و افراد آن)

ارگ، کاخ تاریخی و نماد قدرت افغانان در صد سال اخیر بوده است. بانی این بنای تاریخی، اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان (رح) اگر برکنار از قرائت های ننگین ستمی، مطالعه شود، از بزرگ ترین شخصیت های تاریخ ماست.

امیر مرحوم، ضمن برقراری حاکمیت سرتاسری، اداره و دولتی می سازد که در تفسیر تاریخ معاصر، افغانستان نو است و بیش از هر چیز، اراده و اقتدار را تمثیل می کرد. کارنامه ی عظیم خدماتی، اداری و تاریخی امیر مرحوم، آن قدر بزرگ و پُر اهمیت است که در این مقال نمی گنجد.

افسوس که در میراث پُرشکوه گذشته گان ما، میراث خوارانی مشمول می شوند که حضور سیاسی آنان، خیانت و آرمان بر نفی افغانستان است.

کاخ ریاست جمهوری یا ارگ تاریخی ما، چند نوبت تاراج می شود و بدتر از آن، شاهد کسان و ناکسانی بود که با انحصار دارایی های افغانان، ارمغان حضور شان، عقب مانده گی و بلایای افغانستان می شود.

صرف نظر از دو نوبت سیاه، سوغات دوستان بین المللی، تحمیل افرادی در حاکمیت های پس از طالبان شد که هر یک با دار و دسته، کرداری را تمثیل می کنند که موش، فرصت چپاول در مندوی یابد.

حامد کرزی، روزی نیز را برای زیاده خواهی ها و حضور افرادی سرنکرده است که از بدترین دشمنان افغانستان تا مزدوران و جاسوسان، امروزه اشرف غنی را دستبند زده اند تا با سال ها شان و حیثیت کاری، در اداره ای دچار مشکل شود که اکنون با طول و تفصیلی با نام ریاست اجرائیه، صبغه ی قانونی می یابد تا در نماد اقتدار افغانان (ارگ) روبهان و طفیلیانی را شاهد باشیم که با چهره ای چون سخنگوی ریاست اجرائیه (مجیب الرحمن رحیمی) روح امیر آهنین پنجه را بیازارند.

از بحث بر چه گونه گی اداره ی غیر قانونی ریاست اجرائیه در حالی می گذرم که همه می دانند مصیبتی ست که بر ما تحمیل کردند، اما خیلی ناگوار و تلخ می باشد که در کنام شیران، موشان نیز فرصت یافته اند.

انتقال تیم انتخاباتی عبدالله عبدالله با اکثریت بدنه ی آن، از دروغگویان تا جعلکاران رای و حتی چایبران و بازاریانی که تصاویر رهبر به اصطلاح محبوب (گل مرجان) را بر در و دیوار های کشور ما چسپ (سرش) می زدند تا تحریف تاریخ، حتی رونق شهر ها و زنده گی ما شود، با حضور بدترین دشمنان وطن در خیل خراسان بازان، ستمیان، نفی کننده گان افغانستان و طرفداران بدبختی که خود بر شان حاکمیت، تمسخر آشکار اند تا بار دیگر ریشخند شویم.

تماشای بدترین دشمنان افغانستان در ریاست اجرائیه ی عبدالله عبدالله که در گروهک خودش، شان پایین تر از چند مدعای دیگر داشت، اما از مزیت نسبی با اکثریت افغانستان (پشتون ها) توده های عامه را فریب می دهد که گویا با مخلوط چند رگه بودن (پشتون و تاجک) می تواند زعیم ملی شود. لیکن این نقش

هویت باخته که اصل آسمیلیه (استحاله ی قومی) در افغانستان است، با سفرهای غیر موجه در جغرافیای فارسیسم، شناخته تر از آن می شود که چیز فهمان را فریب دهد.

ارگ افغانستان، نماد قدرت و یادگار یکی از بزرگ ترین شخصیت های تاریخ افغانستان، مردی که علامه حبیبی، به درستی او را توصیف کرده بود: «امیر آهنین پنجه»، خاطراتی را حفظ خواهد کرد که چه گونه بدترین دشمنان این سرزمین، نیز روز یافتند تا خودشان را برای اغراض بیگانه در این جا (ارگ) بیابند و خوشحال باشند: «مرض در ریشه ی ما، سرایت کرده است.»

همین چند روز قبل بود که آگاهی یافتیم مجیب الرحمن رحیمی، چهره ی بدنام و سخنگوی عبدالله عبدالله، در حالی که از تیم تحمیلی سهیم در قدرت افغانستان نماینده گی می کند و با معاشی بیش از ده هزار دالر امریکایی در ماه، ما را بسیار شرمنده ساخته که خوب ترین فرزندان این کشور که فی سبیل الله در راه افغانستان و افغانیت، مفت و مجانی کار می کنند و کسانی در میان آنان وجود دارند که از پول دسترخوان خود می بُرند و برای دفاع از افغانستان کنار می گذرند، در حالی که هزار دالر را یک جا ندیده اند، در قبال دفاع از حیثیت (افغانیت) تلخی ببینند، اما چند مزدور جاسوس در کسوت رحیمی ها عیش کنند و کار آنان تخریب نظام باشد و ضمناً با حضور در چند رسانه ی داخلی، در حالی که نقش فیس بوک خودشان، راوی تبادل تبانی بود، واقعیت ماجرای را بر ملا سازند که بسیار هُشدار دهنده است.

مردم، آگاهی یافته اند که سخنگوی ریاست اجرائیه با یک آغاز دیگر، پی تخریب نظام، فعال شده تا با استیجار صنف رسانه ها که

دیگر ثابت شد بیشترین حیثیت زیادی ندارند، دستگاه نفاق پراگنی علیه وحدت و منافع ما را فعال تر سازند.

از زمان شناخت «گل مرجان» با دهنی چون مجیب الرحمن (سخنگو) که با آن همه گل و بلبل ستمی، به خوبی نشان داد چه کسی را تحویل گرفته ایم تا اکنون که بار دیگر به حرمت افغانستان و افغانان، این سطور نگاشته می شود، با صراحت اعلام می کنیم: «تداوم همکاری با دشمنان قسم خورده ی این کشور، تقلا پی سُرَاب است.»

در طول ریاست حامد کرزی، سفارش چیز فهمان بود که اگر در رقابت برای زاده گان بحران، ترحم و انسانیت می کنید، حداقل اصل نقد را فراموش نکنید؛ زیرا جمعیت تحمیلی در مسیر بحرانی که بر ملاحظات فکری استوار است و برای خودش تاریخ و تفسیر دارد، حُسن نیت شما را به عنوان اصل انسانی در رعایت منافع ملی، هرگز نخواهند پذیرفت. مولفان تنظیمی حامد کرزی، اکنون از بدترین دشمنان اویند؛ کسانی که در ریاست کرزی، از گدایی به میلیونی رسیدند.

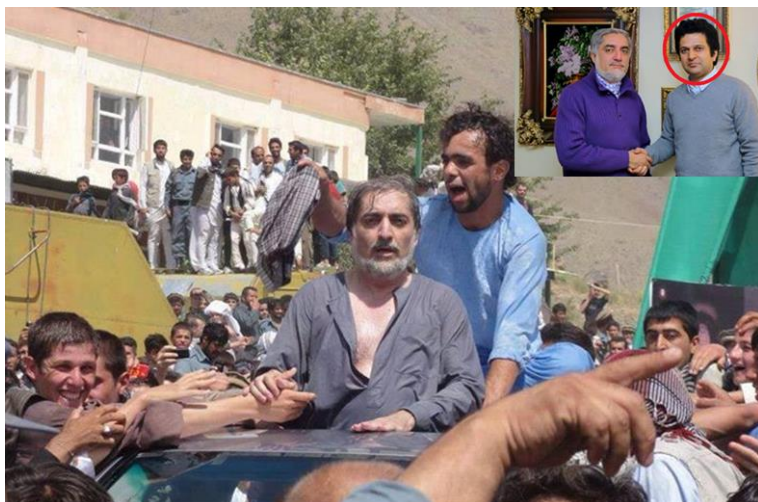
و اما اعلام حاشیه ی تیم عبدالله برای نبش قبر حبیب الله کلکانی و دار و دسته اش در حالی که معلوم نیست در کجای تاریخ، دفن شده اند و این که این مامول از شروط در ایجاد ریاست اجرائیه بود، از قبل می دانستیم در خلای نقد ملاحظه ی طرف، افغانستان بحرانی با صد ها دشواری در منگنه ی دیگر انداخته می شود که تنی چند از غافلان، بی خیال از صدای طوفان آینده ی مبهم، فقط خودشان را می خواهند.

تظاهر در قواره ی مدعیان قومگرایی، حقیقت یک جریان بسیار مخرب، منفی، ویرانگر و عقب مانده ای ست که از درگیری تا

شراکت با آنان، بحران افغانستان در مسیر یک بحران دیگر زاده می شود و همچنان از قبل می دانستیم کسانی که حتی یک کلمه برای رونق و رفاه مردم ندارند، باید کالای تعصب قومی از نوعی ارائه کنند که فقط در تاریخ یافت می شود.

آیا دشواری های حاد و پُرچالش ما که بیشترین در چهل سال انگشت نمایی سیاست های جهانی و منطقه یی پسین، شکل یافته و ممتد اند، بانیش تاریخی که ربطی به آن ندارد، مرفوع می شوند؟

پذیرفتن به اصطلاح توافقات بر سر ایجاد ریاست اجراییه، افغانستان را در یک آینده ی تاریک، به پرتگاه می کشاند. رسمیت تقسیم حاکمیت با ۵۰ درصد در دو سو، در سویی اگر شانس فرصت ها داشته باشد (طرف دکتور غنی) در سوی دیگر، به شرکتی می ماند که سهامداران مودی آن با انواع استفاده، فقط زباله تحویل خواهند داد. حضور کنونی تیم عبدالله در ارگ، به چه می ماند؟



- سهمیه ی کانکریت و سمنت

احمد ضیاء مسعود با کمتر از ۴۰۰ رای انتخاباتی، پنج سال تمام، حاکمیت حامد کرزی را به سُخره گرفت. او در پایان هر موضع و مشی کرزی و حکومتش، چنان چه آشکار بود، پس از توافق خانواده گی در حضور ملا برهان الدین ربانی، کنفرانس خبری می داد و درست در فردای روزی که کرزی فراغت می یابد، «خروس بی محل ارگ»، هر چند در مقام معاون اول، اما هیچ فرصتی را برای کاستن شان حکومت از دست نمی داد. چنین رفتاری که با نزول بلای مخالفان طالبان بر حاکمیت، تحمیل شده بود، در ایجاد فرهنگ گستاخی و دیده درایی در حدی کمک می کند که توهین به کرزی در اجتماع شر و فساد برای مراسم یادبود از مسافرت ربانی به آن دنیا و رهایی دایمی افغانان از یک مرض سیاسی، از تعمیم آن به عنوان فرهنگی که در حد مهار گسیخته گی آزادی های بیان، توجیه کردند، نشان می دهد خط و نشان کشیدن احمد ضیاء مسعود برای تهدید و ارباب، اگر برای چیز فهمان، رجز کودکانه است، اما امیدواری بحران زده گانی را آشکار می کند که خیال می کنند مسوولان راس امور یا افغانان بسیار با تربیت و تحصیل یافته در مدنیت را با قواره ی تنظیمی و آلوده ی گذشته می توان به بازی گرفت.

شدت برخورد رییس جمهور غنی، موردی ست که حداقل در چنین مواردی انتظار داشتیم و این اصول گرایی او، هر چند در بستری که در رقابت خوب و خراب، ارقام را به نفع خرابی اوضاع مملکت نشان می دهد، اما امیدوار می کند مردم نباید کاملاً از ارگ گسسته شوند.

مهارت داکتر عبدالله در انتقال این پیام که ایجاد شور و هرج و مرج، به نفع کسی نیست، جواب غیر مستقیم بخشی از تحمیل شده گان در ارگ است که در طیف اعضای اتحاد به اصطلاح شمال، می دانند افغانستان آسیب پذیر، در گرایش های گروهک ها و افراد به جنجال، پیش از همه، سر کسانی را برباد می دهد که در ۱۴ سال گذشته، چهار میلیون جریب زمین را غصب کرده اند. در گستره ی هزاران تن در حکومت، از وزارت تا دونیت، خورده اند و در حالی انحصار می کنند که حضور آنان در سیستم، در حد صفر نیز در مسئله ی عمران و اصلاح، در جایی که پای تکنوکراتان در میان نبود، موثر واقع نشده است.

حقیقت این که در وخامت اوضاع، درخواست مکتوب ها برای دریافت «سهمیه ی کانکریت و سمنت» نیز زیر دست رییس جمهور می رود تا به هراسان شده گان حکومت که از ترس نا امنی در شمار بقیه، به رقابت برخاسته اند تا در میان سمنت و کانکریت، خودشان را از واقعیت هایی که در عمق شهر ها به درب و دیوار آنان رسیده اند، مخفی کنند، ادبیات نوع تهدید آقای مسعود را به مسخره می گیرد که «تو خبر نداری!»

شهر های ما در جایی که در محدوده ی دولتی قرار دارند، به حصار ها و قلعه هایی می مانند که با افزودی و ضخامت سمنت های دور وزارت ها تا خانه هایی که خانه ی احمد ضیاء مسعود را نیز در بر گرفته اند، هرچند در رونق ساخت و ساز، نوع دیگری از دست آورد های کسانی خواهند بود که بر کمیت تاکید می کنند، اما حقیقت این که بزرگی افغانستان در تار هایی بسته مانده که با قطع هر رشته، کنترل اوضاع مشکل تر می شود، به کسانی مانند

مسعود باید گفت در پله های صعود به حکومت، افراد دیگری منتظر اند که اگر شانس داشتیم، نه جمعیتی اند، نه شورای نظاری، نه تنظیمی و نه از اهل بخیه در میان سمت و کانکریت.

قرار نیست اداره ی افغانستان در دستانی دست به دست شود که حالا از چوچه گان و تخمه گان اهل بحران، به آن وسیله ی حمل و نقل می مانند که اگر میراث نرسند، گویا حرکت نمی کنند.

در واکنش به برکناری به جا و منطقی احمد ضیاء مسعود که قرار بود در هشت ثور شرم آور، بار دیگر حیثیت دولت را همانند خودش، پایین بیاورد، یکی از کسانی که اغماض کرد، آقای کرزی بود. او این عمل را توهین دانست، اما کاش می دانست اگر میراث احتیاط مُضر او فرهنگ نمی شد، مردمی که نشان دادند برای بقای خویش در میز رورا باکر نشستند و در حد گسست افغانستان، حاضر به سرخمی اند، به جایی نمی رسیدند تا کسی به ناچیزی احمد ضیاء مسعود به همه قواره کند که افغانستان برای آدمی به بحران خواهد رفت که کمتر از ۴۰۰ رای انتخاباتی، آورده بود.

خوب است در واقعیت های محصور در ساخته های سمندی و کانکریتی، در احتراز از توجیحات مصلحتی و مُضر، از جریان هایی حمایت کنیم که مدت زیادی ست در طلب افزودی بر لیست برکناری امثال مسعود ها، هشدار می دهند دشواری ها و نیاز ها برای جامعه ی قانونمند، ایجاب می کنند مسئله ی ملت و مملکت بر محور اولویت های ملی بچرخند.

نیازی نیست در هراس از چند طفیلی و مفتخوار که منافع مردم را قربانی دونیت خودشان می کنند، عطف توجه کنیم. این که دستگاه تبلیغاتی طرفداران شر و فساد، چه می گویند و چه می

کنند، از صورت دهن گنده گی های شان به افغانستان و افغانان دیده ایم و می شناسیم، اما مخالفان نباید در حدی به ابراز مخالفت پردازند که در انعکاس گسترده ی آن، بزرگ نمایی، ممدی برای ابراز وجود شخصیت های کاذب شود.

پخش خبر های مخالفان نیز حد دارد. اگر ساحه ی اثر گذاری مسعود ها در حد کمتر از ۴۰۰ رای است، چرا با اتلاف وقت، او را به جایی ببریم که در نقد برادرش، نیازمند افشای حقایق در زمینه ی چند دهه خیانت، ویرانی و تفرقه به کشور می شود.

احمد ضیاء مسعود، خوردتر، کوچک تر و کم تر از آن است که او را به شمار آورد. بگذاریم هرچه زودتر سهمیه ی کانکریت و سمنتش را ببرد. ائتلاف آنان با غیر «خودی»، صرف برای مصادره ی آن بخش قدرت است که مستقیماً از سوی آنان مدیریت نمی شود.

در تمام حاکمیت کرسی، افراد زیادی از جریان مخالف طالبان، به ویژه جمعیتی و شورای نظاری بودند که با ارزش های کمتر از صفر، اما با چند صد رای همانند احمد ضیاء مسعود، ادارات دولتی را «بند» انداخته بودند و در واقع، نقش آن بخشی را ایفا می کردند که ظاهراً خلاف «خودی» بودند، اما با توجه به پس منظر و گذشته ی سیاسی و طرز نگرش، چند جانبه عمل می کنند.

وجود احمد ضیاء مسعود در حکومت، سهم بیشتر به آن مخالفان منافع ملی ست که اجتماعات و مواضع آنان واضح می باشد؛ هر چند در کنار تکنوکراتان اند، اما دل شان در جای دیگر است. تیغ های دو سره ای که از هر دو سو می بُرند و کاری به حال ملت و مملکت ندارند.

مشی رهروان ربانی - مسعود در تجربه ای که در یک دهه گذشت، اختیار مواضع مخالف و موافق، اما در هر حال، انحصار قدرت به خاطر گرایش های حزبی، سمتی و منطقه یی ست. یادآوری:

جهت شناخت بیشتر از امثال مسعود ها، طرح رورا باکر، سناتور جنجالی امریکایی را ضمیمه ی این مقاله می کنم تا دوستانی که ظاهراً تحت تاثیر عاطفه و مصلحت، همیشه مردم و مملکت را آسیب زده اند، بدانند حتی در حد اشک تماشای باید بر مسعود ها ترحم کرد.

متن دری طرح رورا باکر برای فدرالی ساختن نظام افغانستان، اما در واقع برای تجزیه که در مشارکت مستقیم با احمد ضیاء مسعود و کاملاً تحت تاثیر جریان های منحرف ستمی، تنظیمی، جمعیتی و شورای نظاری با ادبیات مخصوص آنان نوشته و ترجمه شده، تقدیم می شود:

متن مسوده در مجلس نماینده گان

پنجم اکتوبر ۲۰۱۱م

آقای رورا باکر از جانب خودشان و آقای گوهرت، فیصله نامه ذیل را پیشکش کردند که به کمیته روابط خارجی، سپرده شد.

فیصله نامه

به منظور افزایش و تداوم فشار بر طالبان، متحدین دهشت افکن شان و حامیان شان، ممکن ساختن خروج زودتر و مصئون سربازان ایالات متحده امریکا، کاهش در میزان مصرف جان و پول، ایالات متحده باید تنوع قومی افغانستان را از طریق راه اندازی انتخابات محلی و ولایتی بازساخته و نظام مرکزمدار

کنونی ناکام را با یک ساختار سیاسی فدرالی که مشارکت همه گروه های قومی را تامین نماید، تعویض کند.

از آن جایی که افغانستان یک کشور متنوع اقلیت ها به شمول پشتون ها، تاجیک ها، ازبیک ها، هزاره ها، ترکمن ها، ایماق ها، بلوچ ها و نورستانی هاست؛

از آن جایی که ده های جنگ داخلی و بیش از یک قرن استبداد و تبعیض در افغانستان، منتج به بی اعتمادی، ترس و افراط گرایی و عروج طالبان دگرناپذیر و عظمت طلبی که با گروه های قومی دیگر مخالفت می ورزید گردید؛

از آن جایی که ساختارها و رهبری شدیداً متمرکز در افغانستان، منجر به سوء استفاده گسترده، تبعیض، فساد و عدم مشارکت و حمایت مردم و روش های ضد دموکراتیک شده است؛

از آن جایی که طالبان و همدستان القاعده یی شان در دوران حاکمیت وحشتناک شان در افغانستان، پالیسی های انتقام گیرانه قومی و تبعیض را به ویژه علیه جوامع شمالی، مرکزی و غربی افغانستان تشدید بخشیدند؛

از آن جایی که طالبان و همدستان القاعده یی شان تنوع قومی و کثرت گرایی سیاسی را به مثابه بزرگتری تهدید به حاکمیت سیاسی و باور های افراطی شان می دیدند؛

از آن جایی که طالبان و همدستان القاعده یی شان ساختار های شدیداً متمرکز دولتی در کابل را به خاطر سرکوب جوامع متنوع افغانستان به کار بستند و پالیسی های تبعیض، پاکسازی و انتقام گیری قومی را تقویه کردند؛

از آن جایی که طالبان و همدستان القاعده یی شان پس از آن که مردم و فرهنگ های متنوع افغانستان را بی رحمانه سرکوب کردند، به ویژه مردمان غیر پشتون را، یک جنگ جهانی دهشت افگانه را که به خصوص ایالات متحده را نشان گرفته بود، راه اندازی کردند که منجر به حملات یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ م شد؛

از آن جایی که طالبان و متحدین القاعده یی شان توسط یک ائتلاف (متشکل از) مردم شمال افغانستان، بیشترینه تاجیک ها، ازبیک ها و هزاره ها که جمعاً ایتلاف شمال یاد می شوند شکست داده شدند و (ائتلاف شمال) برای آزادی خود می جنگیدند و توسط شمار اندکی از نیروهای ویژه امریکا و حملات رهبری شده قوای هوایی ایالات متحده، حمایت می شدند؛

از آن جایی که شکست طالبان و متحدین القاعده یی شان در شمال افغانستان، منجر به سرنگونی رژیم دهشت افکن طالبان و ختم ظلم و دهشت افگنی طالبان و القاعده گردید؛

از آن جایی که در شکست دادن طالبان و متحدین القاعده یی شان هزاران جنگجوی شجاع شمال افغانستان و تنها یک شهروند امریکایی جان خود را از دست دادند، مبین این است که مردم افغانستان، اراده و توانایی جنگ با طالبان و القاعده را زمانی که به خاطر آزادی، خانواده و خانه خود بجنگند، دارند؛

از آن جایی که نقش حیاتی جوامع متنوع قومی افغانستان در شکست افراط گرایی و بنیانگذاری یک افغانستان با ثبات و رهیده از تعصب قومی از سوی جامعه بین المللی، نادیده گرفته شد و به جای آن بر یک حکومت شدیداً متمرکز که به دور یک رهبری مقتدر پافشاری کرد و این حکومت، منجر به فساد و تکرار اشتباهات گذشته شد؛

از آن جایی که حمایت غرب از یک پروسه ناقص قانون اساسی که قدرت زیادی به رییس جمهور می داد، حمایت کرد که این قدرت شامل تعیین مستقیم مقامات ولایتی به شمول والی ها، شهردار ها و ولسوالی ها، قوماندانان امنیه می شد و این تعیینات بدون تصویب یا مشوره با مقامات محلی، ولسوالی و ولایتی صورت می گیرد، اصل های اساسی دموکراسی نماینده و تعیین رهبران محلی توسط خود شان را رد می کند؛

از آن جایی که پالیسی کنونی با تقویه یک حکومت شدیداً متمرکز در کابل، اشتباهات گذشته، به شمول دوره های کمونیستی و ملیگرا را تکرار کرده است و منجر به فساد گسترده، سوء استفاده از قدرت، تبعیض قومی، گسسته گی و از بیگانه شدن مردم از حکومت گردیده است؛

از آن جایی که ۹ سال تلاش برای ساختن یک نیروی پولیس ملی و اردوی ملی برای دفاع از افغانستان، قربانی نظام حکومتی متمرکز و ناکام شده است و فساد گسترده، خویش خوری یی که لازمه آن است، منتج به دخالت هرچه بیشتر نیروهای زمینی ایالات متحده و پیمان اتلانتیک شمالی - ناتو و منابع مالی شده است و شمار نیروها از تنها ۵۰۰۰ نفر نیرو در هشت سال پیش به ۱۳۰ هزار نیرو در حال حاضر رسیده است، بنا بر آن حالا که چنین است، به این جا رسیدیم که:

(۱) ایالات متحده باید:

الف) به گسترش گفت و گوی منطقه یی به شمول کشور هایی که از تلاش های ایالات متحده برای شکست طالبان، حمایت کرده

اند، مانند هند، روسیه، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان تلاش ورزیده و آن را از محراق پاکستان، دوری گیرد.

ب) از تشکیل یک نظام سیاسی نماینده، غیر متمرکز، دموکرات و فدرال در افغانستان حمایت کرده، آن را تشویق کند تا قدرت را به مناطق، ولایات و ولسوالی‌ها انتقال دهد که به دور از فساد ریاستی، تنوع منطقه‌یی قومی و فرهنگی افغانستان را به رسمیت شناخته و احترام، اعتماد و حُسن نیت متقابل میان جوامع مختلف قومی و مذهبی در کشور را تشویق می‌کند.

ج) از تعدیل هرچه زودتر قانون اساسی که انتخابات محلی، ولسوالی و ولایتی برای انتخاب والی‌ها، شهردارها، قوماندانان امنیه را تأمین می‌کند، حمایت کند. چرا که این کار، دموکراسی را به مردم افغانستان نزدیک ساخته و اعتماد میان گروه‌های قومی مختلف افغانستان را برانگیخته و شورش طالبان و هوس‌شان برای گسترش در ماورای مناطق پشتون‌نشین در کشور را مهار می‌کند.

د) از تشکیل ملیشه‌های منطقه‌یی ای که به درستی تعلیم دیده و تنظیم شده باشند و همچنان از ارتش ملی که با شورشیان طالب بجنگد، حمایت کند. به ویژه به منظور کاهش نیروهای امریکا از به کارگیری امکانات متحدین طبیعی ایالات متحده امریکا که در شکست طالبان در ۲۰۰۱م کمک کردند.

د) با کشاندن دوباره خود مردم افغانستان به جنگ و حمایت از حکومتی که نماینده شان است، افراط‌گرایی شورشیان طالب و متحدین القاعده‌یی شان را تضعیف کند.

ه) با شمولیت طالبان در حکومت افغانستان، فعالانه مخالفت کند.

۲) ایالات متحده باید حمایت از نظام حکومتی ناکام و متمرکز کنونی را که منجر به فساد بزرگ، سوء استفاده از قدرت، تجارت

رو به رشد مواد مخدر، حاکمیت تک قومی و ریشه یابی مجدد افراط گرایی و شورش گری فزاینده را کمک کرده است، ترک کند.

یادآوری:

باور تان می شود که چنان متنی را زیر نظر یک امریکایی، نوشته باشند. در هر بند و هر سطرش، گند فارس زده گی های ستمی به مشام می رسد. اصلاً فکر می شود که گویا میراث فکری بدخشی را پدرام، دیکته کرده باشد.

متأسفانه اکثر مردم ما از متن اعلامیه ی خفتبار کارمندان بر حال حکومت آقای کرزی، بی خبر مانده اند. در همان سال، بیشتر آن موارد آن خبری شده بودند که مثلاً می دیدیم احمد ضیاء مسعود، عبدالرشید دوستم، محمد محقق و امرالله صالح در آلمان، مصروف ملاقات هایی هستند که جزئیات آن ها پنهان می ماندند.

آن چه را خواندید، مهمتر از آن است که فقط به اقتباس و تبصره ی من بر آن باید بسنده کنیم. محتوای فارسیستی، فاشیستی، شوونیستی و راسیستی آن به قدری زشت می باشد که زشتتر از نویسنده گان وابسته ای ست که از پیمان با شوروی تا ارتجاع دوم سقوی، بار دیگر زائیده اند.

کوچک نمایی واقعیت های تاریخی، تمدنی، اقتصادی، حماسی و فرهنگی اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها) که تا کودتای ننگین هفت ثور، با وجود کاستی ها و بنیه ی ضعیف اقتصادی، اما همه چیز مدنی را برای کشور ما به ارمغان آوردند، نوع فرهنگ سازی هایی ست که در تمام سالیان حضور خارجی، وابسته گان حزبی و به اصطلاح مدنی اقلیت ها از سازنده و رقاصه تا کون برهنه گان

مذکر و مونث که بعداً در خارج، رونمایی می شدند، سعی کرده اند وقتی از پشتون ها مثال بزنند، آنان را در احاطه ی کوچی ها که نمونه های غیر پشتونی نیز فراوان دارند، تلخیص کنند. به یقین که هر افغان حساس در مسایل ملی، با خوانش اعلامیه ی مشترک سناتور بیشتر خبرساز امریکایی با چند منافق داخلی، خشمگین می شود؛ زیرا تحریف واقعیت ها در آن به قدری شنیع و بد است که ما را به یاد حاکمیت های سقوی می اندازد. متأسفانه در کنار امساک مختلف، عدم پی گیری این خیانت های واضح، به قدری به پرستیژ افغانستان، آسیب وارده کرده که شکستن عرف دیپلماتیک از سوی کشور هایی چون ایران، روسیه و تاجکستان، ادبیات افغان ستیز را رسانه یی نیز ساخته است. در این اواخر، وجود کره ی یک ناقل بی حیثیت (محمی الدین مهدی) در راس رادیو آزادی (سمیع مهدی) حتی اصطلاحاتی چون «فاشیزم قبیله» را که از دهن گنده ی ناقلین ستمی، خارج می شود، به سمع ما می رساند.







- طرز تلقی یک تنظیمی

سیاستگذاری های دولت افغانستان در بیش از یک دهه ی اخیر، بدون شک در تضاد ها و تناقضات داخلی، گیر مانده اند. یکی از عوامل مهم تضعیف پروسه ی صلح و عدم اعتماد مخالفان مسلح بر دولت، بود چندگانه گی در سیاست های دولت است.

در دور اول ریاست جمهوری حامد کرزی، احمد ضیاء مسعود با نقش مخرب، برای پایین آوردن پرستیژ دولت، پس از هر سخنرانی کرزی برای دعوت طالبان به صلح، به گونه ای به سبوتاژ دست می زد و این حرکت، تعقیب غیر مستقیم دیدگاه های جبهه ی ضد طالبان در دولت بود. شباهت این مسئله، عیناً همانند زمان حضور اتحاد شوروی که عناصر پرچمی - ستمی با فشار خارجی، عملاً در برابر بزرگ ترین قوم افغانستان، موضع خصمانه می گرفتند، در زمان حضور نیرو های خارجی، به خصوص ایالات متحده ی امریکا نیز مشاهده می شود.

در واقع فشار مضاعف خارجی در فرصت هایی که به میان می آورد، بار دیگر قرائت جریان های منحرف سیاسی را به تحریف می کشاند. دیدیم که چه گونه با تکیه به خارجی، گذشته ی سیاسی افغانستان را در چشم پوشی بر صد ها واقعیت، نادیده گرفتند.

شعار «طالبان، گروه قومی اند!» در سالیان حاکمیت کرزی، از بارز ترین حربه ها بود تا به نام مخالفان دنیا و اما موافقان القاعده و تروریسم، غیر مستقیم، جلو کمیتی را بگیرند که با بازگشت شان در ساختار نظام، التهاب سیاسی، منجر به ستیز و کشیده گی هایی

نمی شد که حکومت را در رمق های آخر جامعه ی جهانی، عملاً در چهارسوی دشواری های گره خورده به گرایش های قومی، خوردتر کرده است.

حمله ی لفظی والی بلخ به انجنیر حکمتیار، نوع جدید ادبیاتی بود که اگر طالبان، به پروسه ی صلح بیبوندند و همانند رهبر حزب اسلامی، وارد حکومت شوند، دستگاه تبلیغاتی و توهین مخالفان شان با توجه به تاثیرات روانی و نقش خورده کننده ی رسانه یی، در پی کاستن پرستیژ آنان می برآیند.

بر کسی پوشیده نیست که شدت حملات لفظی والی بلخ، تا چه حد به حُسن نیت و ارزش پیوستن مخالفانی ضربه می زند که در حد حزب اسلامی حکمتیار، هرچند به گسترده گی نبرد های مسلحانه، مخرب نبودند، اما دید منفی هواداران او در روستاها و ولایات، دشواری های دولت را از حیث تکفیر مذهبی، بیشتر می ساخت.

دولت با جذب امیر حزب اسلامی، به میزان زیادی موفق شد مواعی را بردارد که گروه های مذهبی - سیاسی، امور امنیتی و انکشافی را مختل و مردود می دانستند.

اما متأسفانه دولت در برابر گزافه گویی ها و عدم پاسخ گویی در مواردی که بدون شک بر تمام قضیه ی مثبتی به بزرگی پیوستن حکمتیار سایه می اندازد، به نوعی به خود آسیب زده است.

اتهامات والی بلخ بر اساس ادبیات تنظیمی که می دانیم از زمان پیدایش آنان تا حالا، هیچ نمونه ی ارزشمند ندارد، بار دیگر در یک طرفه بودن، به نفع کسانی تمام شد که معلوم الحال اند.

فقط در چند سال اخیر، افراد و اشخاصی همانند والی بلخ، آن قدر به جان هم افتیده اند که اگر هر بار با شنیدن سخنان او که جنرال

دوستم را دزد خطاب کرد و حالا مدافعتش شده است یا اتحاد و فروپاشی ائتلاف‌ها و احزابی که در نمونه‌های سیاسی متناقض، شناخته می‌شوند، می‌توان اهمیت حضور امیر حزب اسلامی را مهم‌تر از موضوعی دانست که در گذشته‌ی سیاسی رهبران تنظیمی، پُر از ادبیات تناقض‌اند. آن‌چه در این میان بسیار ناگوار می‌نمود، استفاده از کلماتی بود که عملاً به معنی دعوت از امیر حزب اسلامی به بالا شدن دوباره به کوه می‌نمود.

اعضای جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت با استفاده‌ی گسترده از رسانه‌ها به راحتی به اغتشاش فکری دست زده‌اند و از رهگذر تصادم طالبان با جامعه‌ی جهانی، مسئله‌ی صلح مخالفان و حضورشان در حکومت، با بازی کلمات، استقبال می‌کنند.

جالب نیست! لب و لباب ادبیات ائتلاف شمال در مسئله‌ی صلح، تاکید بر پذیرش قانون اساسی (چیزی که خود باور ندارند) و یک‌جا شدن با حکومت است، اما در عمل، با هراس از این‌که از رهگذر قومی، چه کسانی نفع می‌برند و از حیث شراکت در دولت، چه را از دست می‌دهند، به مجردی که امیدهایی به میان می‌آیند، طرز برخورد اینان، کاملاً خصمانه و غیر ملی می‌شود.

از زمان حضور انجنیر حکمتیار به کابل، به جز وارد کردن اتهام و انداختن بار خیانت‌ها و جنایت‌های جنگ‌های داخلی به گردن او که در واقع خود از قهرمانان آن‌ها هستند، تلاش برای تضعیف حکمتیار با خورد کردن او که گویا تسلیم شده، در این حرکت بسیار ماهرانه، هزاران تن دیگر را هشدار می‌دهد که وارد شدن به حیطه‌ی حکومت کابل، اثرات ناگواری دارد که اگر با هر حُسن نیت هم انجام شده باشد، اما با برجسته کردن مواضع دیروزی که

در زمان حال، جلو مزایای کسانی را می گیرند، می تواند زیانبار باشد.

حمله بر حکمتیار، بسیار سنجیده بود. اعضای جبهه ی شمال با استفاده از تریبون آلوده گی صوتی والی بلخ، درست در آستانه ی جدل ها برای انتخابات آینده، مخالفان خویش را ضربه زدند و بدتر از همه، نمونه ی به مثل دولتی در سهولت نشانه رویی به کسانی که کمتر از هم نیستند، نتوانست پاسخی ارائه کند که به اصطلاح «هندو به هندو نمی گوید...!»

من یقین دارم، تاثیرات رسانه یی این حمله، مخالفان و کسانی را مرُدد می کند که پس از فراموشی گذشته، می خواهند برای مصالح ملی، مردم و مملکت را کمک کنند. من یقین دارم اگر در فردایی که خدا کند دیر نباشد، طالبان نیز وارد صحنه ی دولت افغانستان شوند، دستگاه توهین و هتاکی باند شر و فساد، با تمام قوت سعی می کند با نشان دادن تناقض در مواضع گذشته و کنونی، شان طرف هایی را کم کنند که با ۱۶ سال نحوست اعضای باند شکست خورده و فاسد شمال در دولت، جنگ مخالفان مسلح، ابعاد مختلف گرفت و حکومت در ضعف های ناشی از بدترین نوع انحصارات اقلیت ها و احزاب فاسد، به حدی آسیب پذیر شد که حتی دوستان بین المللی نیز می دانند کنار کشیدن از دولت افغانستان، به معنی چند روز بقای این سیستم است.

سخنان والی بلخ، کاملاً جهت تایید مشی اعضای جبهه ی شمال بودند و نشان می دهند، این گروهک کوچک، فاسد و انحصار طلب، با تحریف واقعیت ها، هتاکی و تکیه بر بیگانه، هرگز و به هیچ نام، خواهان حضور طالبان در میز صلح و بالاخره پیوستن آنان

به حکومت نیستند. چنین امری، با وجود عوارض ناشی از برداشت های عقیده یی دین گرایان افراطی، یک معنی واضح دارد که پیوستن آنان به صلح در حالی که زیان های ناشی از جنگ را که بسیار زیانبار اند، کاهش می دهد، باعث می شود با تامین امنیت در زمینه های اجتماعی بزرگ ترین قوم افغانستان، انکشاف و عمران، باعث اشتغال و آسایش شود و در سطح حکومت، نه فقط بحث های بی هوده و شرم آور ضد ملی، ضمیمه ی انحصارات و افغان ستیزی ها پایان یابند، بل سال ها پس از هفت ثور، در آرامش های گرایش به طبیعت، جاه و جایگاه مردمانی رعایت و احترام می شوند که چشم پوشی بر واقعیت ها، حقوق و ظرفیت های شان، افغانستان را در تنگنای سیاسی می فشارد و حتی در سایه ی کشور های خارجی، به افغان ستیزان، مجال نخواهند داد.



- «عبدالله» را از طرز خرام «رحیمی» بشناسیم!

در یکی از برنامه های نمایشی غربی که همواره برای باشنده گان جهان سوم برپا می کنند و برپایی نمونه های چهارده ساله اش در افغانستان را تجربه کردیم، جمعی از عوامل بحران و رسته ای از گروهک های بی کفایت، صف زده بودند که با ژست عجیب مشابه سلام هیتلری، خوش و خندان، تصویری شده بودند. پخش این تصویر و توضیحش، ظاهراً حاکی از برنامه ای بود که ایجاب می کرد برای تایید تنوع فرهنگ غربی، واجبات آن به جا شود. رییس اجراییه، محمد محقق و چند تایی دیگر که مجیب الرحمن رحیمی، سخنگوی عبدالله نیز در میان آنان قرار داشت، ژست گرفته بودند، اما ژست رحیمی با تفاوت بسیار از سایر اعضای بحران، مقداری نوستالژیک شد.

با کمی دقت متوجه شدم که ادای این کاپی-پیست ستمی گری، نه فقط با دیگران همانند نیست، بل در یک تفاوت آشکار کاملاً شبیه به موجودات راسیست جهان سوم می ماند. جست و جوی حافظه به زودی به آگاهی هایی رسید که در بررسی و نقد فارسیسم، نمادگرایی های آن بر خبره گان و آگاهان، پوشیده نیست.

سخنگوی رییس اجراییه با کمی تفاوت، کاملاً شبیه فاشیستان عضو حزب پان ایرانیست که اکنون نیز جزو احزاب رسمی ایران است، ژست گرفته یا سلام می کند. تصاویر زیادی از شباهت اکت او با مراسم سلام اعضای پان ایرانیست ها و فاشیستان حزب «سومکا» در قیل و از بعد انقلاب ایران، یافت می شوند؛ هرچند انحراف فکری این شخص (رحیمی) با سابقه ی ضد افغانی، بسیار

دیرینه نیست و کسی از فرهنگیان ما در صفحه ی فیس بوکش نوشته بود، پیوستن او به تیم عبدالله بر موضع ضد افغانی اش افزوده است، اما موضع گیری ها و فعالیت های ایدیالوژیک وی نشان می دهند که گرایش فارسیستی اینان، بدون شک به میراث ستمی گری در نیم قرن اخیر برمی گردد.

توضیحات این کاپی - پیست ستمی گری در رسانه ها را دیده و شنیده ایم که با فرار از منطق و کورخوانی، بارها خودش را رسوا کرده است. سفر او به ولایت هرات و درج گزارش آن در صفحه ی فیس بوکش که با قرائت دلخواه بر اساس خزعبلات «ایران شهری» و خیالات خراسانی، وصف گذشته و حال هرات را می کرد با واکنش شدید جوانان افغان که ترک تباران از سهم خود دفاع کردند و پشتون ها، هزاره گان و دیگران از تاریخ خود، باعث چنان خواری و ذلت سخن گوی عبدالله شد که با وجود عملکرد زیر پوستی که با مقولات فرهنگی، تعدی سیاست بیگانه را توجیه می کنند، باعث رسوایی دیگری او می شود. در واقع با پیشینه ی تاریخی خزعبلات «ایران شهری» و خیالات خراسانی که اکنون همه می دانند بسیار کودکانه و به دور از اسناد تاریخی و موثق اند و مدنیت های ایران شهری، خیالات خامی بیش نیستند که به جز از تخیل فردوسی در شاهنامه، تاریخ مستند و ملموس ندارند، اما با انبوه تولیدات کتابی، جعلیاتی را می مانند که وقتی نیاز به بررسی اسناد آن ها برود، همانند دروغ گویانی که برای ادعای خود ثبوت می آوردند، یکی مثل دیگر، دروغ دیگر را نقل می کند و متاسفانه کمتر کسی به خودش زحمت داده تا با نقد

منبع اول، کمک کند اوقات دیگران برای تبادل جعلیات، ضایع نشوند.

شدت دشنام ها و اعتراضات مردم در برابر پُست رحیمی از وصف هرات، به اندازه ای شدید، زیاد و تند بود که این مردک با فراموشی احتیاط، چنین پاسخ می دهد:

«اگر بحث و نظری دارید بفرمائید و الا با دشنام و توهین که نمی شود مشکلی را حل کرد. بیشتر این دوستان اصلاً درک و فهم شان به اندازه ای معیوب و ناقص است که فرق بین جمهوری اسلامی ایران به عنوان «یک واحد ملی» و ایران زمین و ایرانشهر را به عنوان یک حوزه تمدنی یا حوزه جغرافیایی - فرهنگی نمی دانند.»

توجه کنید! با وجود واکنش تند مردم ما، جوانانی که پاسخ رحیمی را دادند، با اسناد و تاریخ تفهیم کردند حوزه ی هرات، هیچ ربطی به هویت، قوم و ادعای ایرانی - فارسیستی رحیمی ندارد، اما این پیروان قضاوت کور(ستمی گری) در پاسخ در حالی که همچنان چشم بسته است، ضمن توهین به همه، مرتکب خبط و اشتباهی می شود که به زودی و در تغافل از مردم، حذف می کند. در نقلی که از وی آوردم، چنان چه نوشته ام، مقولات فرهنگی، ابزار خوب برای توجیه سیاست های تعدی بیگانه اند که مثلاً حوزه ی ایران شهر به اصطلاح تمدنی، جغرافیایی در ظاهر بی ضرر است، اما با واقعیت کنونی جغرافیای سیاسی ایران، چه کسی از انتساب ایرانی، بیشترین سود را می برد؟

در سلطنت احمد شاه بابا و تیمور شاه، جغرافیای افغانستان، شامل تمام شرق ایران، پاکستان کنونی، کشمیر، مناطقی که در حوزه ی آن سوی آمو بودند و بخش بزرگی از هند، شامل خاک های

افغانی می شدند، اما هیچکس از این واقعیت تاریخی به معنی حوزه ی افغان شهر که برخلاف آن ایران شهر کذایی، مستند و تاریخی ست، جز در بحث های تاریخ و فرهنگ یاد نمی کند، ولی اگر انتساب افغانی آن، معمول شود، صرف نظر از بُعد تاریخی، آیا باعث تحریک گفتمان و کسب سود سیاسی به نفع ما نمی شود؟! بدون شک که می شود. بنا بر این، وقتی افراد معلوم الحال همانند رحیمی به افاضه می پردازند و در راس اپدیت ایدیالوژی انحرافی ستمی گری، قرار می گیرند، دقت بر ادبیات آنان، نیازمند تدقیق بیشتر است.

از اصل مسئله دور نشوم، در واکنش منطقی مردم ما، مجیب الرحمن رحیمی، غلطی دیگری کرد که همانند ژست های هیتلری اش نشان می دهد اگر اینان بر اعصاب خود فشار نیاورند تا جلو گند آن را بگیرند، رسوای عالم خواهند شد.

آقای رحیمی با تاکید بر طرز تفاوت میان ایران کنونی و آن کذایی (ایران شهر) دولت کنونی ایران را که ظاهراً اسلامی، اما مقام دومین کشور نژادپرست جهان را به دست آورده است، «واحد ملی» تعریف می کند.

این که صدای فیر بلوچان تجزیه طلب، مرگ بر شوونیسیم فارس ترک تباران آذربایجان، جمهوری اهواز اعراب و فرار گردان از ایران، سوژه های مهم خبری در جهان اند، پنهان نیست، ولی در جهانی که «دهکده ی کوچک» شده، اگر کسی بیاید و وارنه بگوید، نامی بهتر از بی خرد خواهد یافت؟

واکنش افغانان حساس، دهن بسیاری از هتاکان و دشمنان را بسته است، اما توصیه می کنم بر طرز خرام بعضی که منابع اساسی اند،

بیشتر توجه کنید! سخنگوی رییس اجرائیه، به زودی پاسخی را که با قید «واحد ملی» ایران آورده بود، حذف می کند. اگر خوشبختانه آن را نگه نداشته بودیم، جست و جو در صفحه ی او برای یافت آن، کاملاً مایوس کننده می شد. وی پیش از این که تشت رسوایی اش بیافتد، جوایه ی خود را پاک یا تصحیح می کند. ریاست اجرائیه با انتخاب این بی حیثیت، ثابت کرد که بی حیثیت تر است.

تقریباً تمام هوش عبدالله و یارانش، فقط بسته به تلفظ متعصبانه و کاربرد بیش از حد اصطلاح «مردم افغانستان» می باشد که روگردانی واضح از ادای کلمه ی «افغان» می شود. اینان در زمان نیاز به صورت منفرد مسئله با ادای کلمه ی «شهروند»، یقین می دهند که با تحمیل ریاست اجرائیه، درامه ی حکومت سازی ضعیف که از اشتراک افراد جبهه ی عقب نشینی یا عوامل بدترین حاکمیت افغانستان (دولت چهار ساله ی ملا ربانی) ساخته شد، پس از فراموشی ادعای جهادی گری، اکنون تیکه داران قومی اند تا با طرح اقتضاح ستمی گری که از بازار افتیده، بیش از همه، خیانت ها، دزدی ها، غارت ها و انحصارات خودشان فراموش مردم شوند. از جانب دیگر، در حالی که می دانیم چرا باید این لشکر بی سواد و جنگ زده و عامل بحران و بحران ساز، ستون فقران حاکمیت قانون و جامعه ی مدنی باشند، می پرسیم این چه جفایی بود که جامعه ی جهانی با تحمیل آنان در نوبتی که ریشخند ریاست اجرائیه دولتی شد، ما را بیشتر معذب کردند و بدتر از همه، کسانی مادیات این مملکت را می خورند که همانند رحیمی ها، هویت شان در جای دیگر، تحلیل رفته است.

عبدالله عبدالله، فردی آسیمیله (استحاله) شده است و کسانی که بر سر وی دستار می بندند، از اندک توجه بر خرام، یاران و همکفرانش نیز می توانند به آسانی با کسانی آشنا شوند که در هنگامه ی سومین ریاست جمهوری، در خلوت های خود، از ۳۰۰ سال حاکمیت تک قومی بحث می کردند. بی انصافان، هر غلطی که در این ۳۰۰ سال خودشان نیز کرده اند را بر گردن دیگران می اندازند. گند حاکمیت ۹ ماه، گند حاکمیت ملا ربانی، تبانی با روسان، ناکام ساختن طرح صلح سازمان ملل متحد پس از سقوط حکومت شهید داکتر نجیب الله، ضایعات نظامی افغانستان در جنگ های داخلی که اگر از بقیه ی زیان های این تبارزات غیر افغانی بگذریم، اردویی را که برای فتح یک مملکت، تجهیزات داشت در قواره ی چند جنده پوش تنظیمی در آوردند و تمام مهمات آن را برای برپادی مملکت، مصرف کردند. این بماند در جای خود، چهارده سال حضور تیم مخالف طالبان، چه گلی بر سر مملکت زده است؟ سخنان ربانی محیل به یادم می آید که بی توجه بر قامت جهادی با آن ریش و دستار تزویر، ریاکارانه در سخنرانی های خود از بیداری مردم شان پس از هفت ثور می گفت و در ریاست دولتش در حالی که برای مجاهدین پشتون از ضرورت امت مسلمه می گفتند، اما همین که آنان غایب می شدند، اشخاص اقلیت ها را گیر می آوردند که حکومت در دست ماست و می باید خورد!

عبدالله عبدالله در چندمین تبارز ادعایی در حالی که از طرز خرام سخنگوی بی حیثیت اش به خوبی شناخته می شود، به رویکردی متوسل شده که اگر تکنوکراتان ما با قاطعیت در چهارده سال

گذشته، به جای رقابت برای تفویض ستایش و امتیاز برای عاملان تباهی چند دهه، به خواسته های غیر منطقی و غیر قانونی آنان نه می گفتند، این عوامل بحران که از طالبان، مانند جن از بسم الله می ترسند، خوب می دانستند که آن چه با ارباب تکنوکراتان تحصیل کرده و با تربیت در خلای حکمتیار، حقانی و طالبان به دست آورده اند، هرگز باعث ترس کسانی نمی شد که از تهدید پوشالی حاکمیت موازی آنان بر حاکمیت ائتلافی کنونی، ترحم کردند تا ضمن این که بار دیگر ملت افغان را از ساخت و ساز حاکمیت های خارجی، دل خون کنند، به تداعی نیز بیاندازند که انقلاب نارنجی با آن اجتماعات ناچیز و خیمه های میان تهی روی جاده ها، بیش از همه، واقعیت «تاریخ گذشته» ی عوامل و افرادی را نشان می دهد که اینک با گستاخی و بی شرمی، رییس جمهور را بی لیافت می خوانند.

در واقع لیافت کسانی که عمری در کوه و دره، سرگردان بودند و مهمترین کار آنان در ریاست اجرائیه، ارائه ی طرح تذکره ی بدون کلمه ی افغان است، بیش از این نمی شود که از تیم عبدالله و یارانش توقع داشت.

این که کسی همانند رحیمی که هیچ کمالی برای رفع مشکلات اقتصادی، فرهنگی و امنیتی مردم ندارد، سخنگوی ریاست اجرائیه می شود، به خوبی ثابت می کند برقراری حاکمیت ملی در افغانستان از ائتلاف با عناصر بحران، خیانت و ویرانی، خواب است، خیال است، محال است و جنون.

امیدوارم آن روزی دور نباشد که حاکمیت ما بی نیاز از زاغ و زغن، با لیکک به خواسته های بر حق ملت عظیم افغان، مدیریت شود.

ارتجاع و مرتجع / ۱۰۲



ارتجاع و مرجع / ۱۰۳





- عوامل شر و فساد، دولت را مواجهه می سازند!

از زمان سخنان محمد محقق در ایران که از اجیران لشکر فاطمیون، تشکر کرد، زیرا به قول او، داعش را سرکوب کرده بودند، تا حمله بر مسجدی در شهر گردیز، شاید هزاران نفر از هموطنان ما، به ویژه شیعیان و هزاره گان شهید یا جراحت برداشته باشند. این کنش، نوع دیگر تقابل ایدیالوژیک است که در فراسوی میدان های جنگ، باعث زیان و خسارت می شود.

در دایره ی بزرگ تر، تقابل و ستیز دایمی وجود دارد که در تمام ابعاد انسانی رونما می شوند. رقابت های تجارتي، هجوم فرهنگی، اتحادیه های قاره یی و منطقه یی، همه و همه برای ستیز و تقابلی ایجاد شده اند که در تمام آن ها، دشمنان پیدا و پنهان هدف می باشند.

در ۱۷ سال گذشته، دولت افغانستان از رهگذر چند مشی بودن، نتوانست به گونه ای قدعلم کند که در یک دسته گی موضعی آن، معنی دشمن وضاحت یابد. چنان چه تعریف واضحی از مسایل ملی وجود ندارد، ساختار ائتلافی حکومت، حتی با بدترین دشمنان افغانستان و افغان بودن، وحدت و همپذیری را که لازمه ی جغرافیای سیاسی ست، سلب می کند.

دشمنان داخلی نظام که بیشتر به گروه های به اصطلاح متحد جامعه ی جهانی، اما از تنظیم های شکست خورده و تحقیر شده در برابر طالبان تشکیل می شوند، با تعقیب مشی به اصطلاح جهادی-مقاوتی در ترکیب حکومتی که از رهگذر افراد متعهد به افغانیت، بسیار ضعیف بود، دولت را در جوانب مختلف، مواجهه می سازند.

افزون بر تحمل جنگ، اوقات زیادی ضایع شده اند که چه گونه افراد و گروه هایی را راضی نگه دارند که به کمک جامعه ی جهانی از کولاب تاجکستان نازل شدند و در نقش دیگر، در متن دولتی که بیش از ۵۰ درصد آن به یک اقلیت قومی کوچک از چند منطقه مربوط می شود، در سایه ی خارجی در حالی که فشار واقعیت های افغانستان، آنان را خورد می سازد، همچنان اصرار بورزند تا هویت و تسجیل جهانی افغانستان به نفع یک گروهک کوچک قومی مصادره شود. چنین خوانش غلط از مملکت، اعضای باند شر و فساد را به انواع خیانت ها و جرایم، کشانده است.

عبداللطیف پدرام که حالا به سردمدار اخوانیسم جمعیتی - شورای نظاری نیز مبدل می شود در «وب کمی» در منزلش به صراحت گفته بود که اگر تغییرات (تجزیه، فدرال یا تغییر نام افغانستان) را در شرایط کنونی در زمان حضور نیرو های خارجی، دنبال نکنیم، در فردایی که آنان نباشند، حتی طرح آن نیز مشکل است؛ هر چند این گروه فاسد سیاسی به خوبی از توانایی هایی اکثریت این مملکت واقف اند، اما در دناث ذاتی و موضع سخیف، فقط دنبال خواسته های خودشان می گردند. برای آنان، زیان های ناشی از هرج و مرج و بی قانونی، پیشیزی ارزش ندارند. بارها به صراحت گفته اند دنبال شری اند که در آن، خیر شان متصور باشد. بازگشت به دهه ی هفتاد، آنان را تشویق می کند عملاً طرح یکجایی با کشور های همسایه را ارائه کنند.

چنان چه آوردم، التهاب داخلی دولت با شرایط تحمیلی، افراد تنظیمی و فضایی که بدون عقلانیت سیاسی، دیموکراسی و آزادی

های بیان را زیر سوال برده اند، دولت افغانستان را با چهره ای معرفی می کند که به درستی قادر نیست ممثل واحد سیاسی باشد. اگر نماینده گی های افغانستان در کشور های خارجی با ساختار ائتلافی حکومت، به نوعی نماینده گی های تاجکستانی و ایرانی شده اند، این وضعیت با موضع گیری افراد وابسته به کشور های همسایه، حتی کسانی را وقیح کرده است که چند نمونه را خودم نیز می شناسم.

گروه های تحمیلی در دولت با استفاده از امکانات دولتی، افزون بر زمینه سازی ها برای همسایه گان، با ابزاری که ماهیت رسانه یی و فرهنگی دارند، به اندازه ای دولت را مواجه می سازند که اگر احصائیه ی دقیقی وجود داشته باشد، شاید هزاران تن از مخالفان دولت که در تمام رده های شر و فساد، از یک مامور ک عادی وزارت معارف تا وزیر و مشاور، همه روزه با اپدیت مطالب ناسنجیده، در نمونه ای که محقق در تهران بیان داشت، تحفظ کدر های دولتی را می شکنند.

فکر کنید چند مامور معمولی وزارت احیا و انکشاف دهات، چه گناهی داشتند که در دو حمله بر این وزارت، قربانی شدند! گرفتیم که برنامه های همبسته گی ملی یا انکشافی این وزارت در اطراف، مردم را مشغول می کند در بستر کار و اشتغال، داعشی یا مخالف مسلح نشوند. در این میان، نکته ی مهم، کارگزاران دولت اند که طرح ها را اجرا می کنند. بنا بر این، حمله بر آنان که عملاً ساحه ی نفوذ مخالفان را می کاهند، موجه است، نه چند مامور ساده که در کابل، عقب میز ها نشسته اند یا مسوولانی که فقط طرح ها و امکانات را مدیریت می کنند.

با آن چه آوردم، به جرات می گویم اعضای باند شر و فساد که در تمام تار و پود دولت، تحمیل شده اند، همه روزه با استفاده از امکانات دولتی، به ویژه رسانه یی، به شمول رییس جمهور تا پایین ترین رده های دولتی، از داعش تا طالبان، به همه با یک ادبیات و شیوه، فحش می دهند.

با شناختی که داریم، جریان مخالفان داخلی نظام که عموماً به افرادی از جوامع روستایی تعلق دارند، با کمترین آشنایی از وسایل انتقادی، دولت را مستقیماً شامل دیدگاه هایی می سازند که در تناقض آشکار با سیاست های رسمی قرار دارند.

در زمان ریاست جمهوری اول کرزی، احمد ضیاء مسعود که تا زمان دکتور غنی نیز بیش از ۵۰۰ رای نیلورد، پس از هر بار آماده گی کرزی برای مفاهمه و صلح با طالبان، با بی شرمی تمام، با توهین طالبان، مشی صلح دولت را سبوتاژ می کرد. عین این واقعیت، دولت کنونی افغانستان را نیز در بر گرفته است. حالا نقش احمد ضیاء مسعود را امرالله صالح، ایفا می کند.

عناصر مُخل و فاسد که بیشتر از تنظیم های جهادی شاخه ی جمعیت و شورای نظار اند، بقای خویش را در هرج و مرج اوضاع کنونی، فقط در وجود نیرو های خارجی یافته اند. آنان حاضر نیستند انحصاراتی را رها کنند که در کنار ضیاع حقوق اکثر اقلیت ها، بیش از ۵۰ درصد را در برابر اکثریت نیز در دست دارند. امید های آنان در چنین شرایط، بیشتر به اوهامی می مانند که زمانی اعضای پرچمی و ستمی حزب دیموکراتیک خلق با حضور شوروی، خیال کرده بودند می توانند طبیعت افغانستان را تغییر

دهند؛ هرچند در آن تنازع، آلوده گی های زیادی تحمیل شدند، اما هیچ نیرویی نتوانست افغانستان را در مسیر انحرافی، قرار دهد. مخالفان داخلی نظام که حالا از وسایل گسترده و بی نهایت سهل اطلاع رسانی (شبکه های اجتماعی) نیز استفاده می کنند، با آن چه یافته اند و سرمایه گذاری هایی که صورت می گیرد، بیش از حامیان، نهاد ها و مشی دولتی، دولت افغانستان را مواجه می سازند.

فکر کنید چند مجموعه ای که سر به هزاران نفر می زنند، همه روزه از طریق نت دولتی، هرچند روی شبکه های شخصی، اما آن قدر به طالبان، مخالفان مسلح و داعشیان، فحش می دهند که در وضاحت آدرس های دولتی، گونه ای از برخورد دولتی تلقی می شود. بنا بر این، اگر تعدادی که شاید بی گناه باشند، قربانی عوامل شر و فساد می شوند، به همین راحتی بپذیرید که رویکرد منفی باند شر و فساد در مواجهه با مسایل، بدون این که کمترین تعهد اخلاقی، برخورد منطقی یا درک درستی از مقوله ی نقد داشته باشند، فقط و فقط برای تهدید، اعمال فشار و ارباب کاذب است تا در کنار وارونه نمایی حقایق، سایر گروه ها و اقوامی را بفریبند که با وجود وضاحت انحصارات آنان به حد یک اقلیت قومی که به بیش از ۵۰ درصد در دولت می رسد، اما اکثریت، آنان را تهدید می کنند.

هفته ها قبل، خبری منتشر شد که دولت می خواهد برای جلوگیری از سوء استفاده، شبکه ی فیس بوک وزارت خارجه را نظارت کند. با استقبال از این خبر، سفارش می کنیم برای وضاحت مشی دولت و یکدسته گی آن، بهتر است نحوه ی کنش افراد و اشخاصی را نیز نظارت کنند که در دایره ی کلان دولتی، با

استفاده از امکانات، دولت را به گونه‌ی غیر عاقلانه مواجه می‌سازند. این افراد، ممکن یک مامورک ساده‌ی وزارت معارف یا فردی از تلویزیون دولتی باشند، اما به گونه‌ی جمعی، بی‌شبهت به کلیت دولتی نیستند. این کنش می‌تواند شامل افراد و اشخاصی نیز شود که به گونه‌ی شخصی، اما با رویکرد فحاشی و توهین، گروه‌ها و اقوام را به جان هم می‌اندازند و گاه باعث شده‌اند جمع‌کنیری جان‌های خویش را از دست دهند.

چند سال قبل در حمله بر هزاره‌گان کویته در پاکستان، ده‌ها نفر جان‌های خویش را از دست دادند. با جوسازی‌های کاذب، بسیار کوشیده شد این حمله را ماهیت قومی بدهند که تا اندازه‌ای نیز موفق شدند، اما تحلیل‌ها از کنار واقعیت‌هایی گذشت که چند جوان هزاره که احتمالاً مسیحی شده بودند با توهین مستقیم به حضرت پیامبر بزرگوار اسلام (ص) که نمونه‌هایش وجود دارد، کنشی آفریدند که در واکنش به آن، تعدادی که اصلاً دخیل نبودند، کشته می‌شوند.



- قصه ی مفت جبهه ی مقاومت

ما، یعنی شاهدان زنده که با شعور به سن رسیده گان، سی یا چهل سال تاریخ سیاه پسین را در حافظه داریم، به نام داورانی که نیازی به چپ و راست ندارند، می توانیم به راحتی ادعای گروه ها، افراد و اشخاصی را نفی و باطل کنیم که با گرایش های چپی و راستی، تاریخ و تحلیل سیاسی می نویسند.

من در کتاب «یک قرن در تاریخ و افسانه» (تاریخ شفاهی یک قرن اخیر افغانستان) کوشیده بودم با آوردن خرد مردم، صد سالی را تعریف کنم که در منظر چپ و راست، بسیار تحریف شده است. باند شر و فساد یا گروهک موذی جمعیت - شورای نظار که در تمام عرصه ها سقوط کرده، همیشه از ادعا استفاده می کند. این سقوط با افضح گرایشات ضد اسلامی که در کتاب «سنگ های آسمانی» مبرهن شدند، در عرصه ی سیاسی با افغان ستیزی و در عرصه ی اجتماعی با سنگ اندازی در میان مردم تا به نام زبان و منطقه، دنبال آنان بروند، متاسفانه در یک طرفه شدن عرصه ی سیاسی، آنان را جری تر کرده است. تنها ماندن آنان با تکنوکراتان ترسو که اکثراً دالرخوران دوتابعیته اند، به حدی به مشکلات افزوده بود که حکومت آقای کرزی با نمونه های پهلوان پنبه هایی که از عطا تا پدرام، همه را تهدید می کردند، اما در حد یک راه پیمایی جاده یی، مشکل ظرفیت بشری داشتند، دولت های ۱۸ سال اخیر افغانستان را در موضع تایید خیانت هایی نیز کشانده اند که از صدور لقب قهرمان ملی به یک شخص معلوم الحال که تمام عمر را در خدمت استخبارات روسیه و پاکستان گذراند، اما قبل از

خدمت به دیگران، به قتل رسید، ما را در عرصه ی ضیاع دارایی ها و تقسیم قدرت، ضربه زده است.

جبهه ی به اصطلاح مقاومت که در واقع با اعتراض مردم به ادامه ی جنگ های داخلی، مشهور شد، در کنار مُعضلات بی شمار، به افرادی مشروعیت حضور می دهد که با کارنامه ی سیاه سقوی دوم، باعث به میان آمدن گروه های مختلف مسلح شده اند. جمله ی تاریخی «تحریک خود جوش طالبان!» که از دهن ربانی باقی مانده، در مقطعی بیان می شد که با هراس از اتحاد پشتون ها، هرچه در توان داشتند به درز های قومی می کوبیدند.

طرح جبهه ی مقاومت که در واقع دایره ی تنظیم های فاسد در حال عقب نشینی بود، ارزش قربانی ها و ایثار آن همتباران ما را می کاهد که با ظهور طالبان، افغانستان را از تجزیه نیز نجات بخشیده بودند.

عملکرد طالبانی و مشی حکومت اماراتی و اضرائی که از بنیادگرایی دینی حاصل ما و طالبان شد، بر کشی پوشیده نیستند. در این جا مسئله ی قربانی های جوانان و مردان ما مطرح اند که با نفی حکومت شر و فاسد، کشور را از پرتگاه تجزیه، بیرون آوردند.

در حالی که در عرصه ی اعتمادسازی تباری، ناکام مانده ایم، دشمنان ما با تقدس یک جانبه، مسوولیت ویرانی ها و خیانت ها را یکسره متوجه ما می کنند. مثلاً طرح تقدس جبهه ی مقاومت، افزون بر تضمین استفاده ی سیاسی، اعضای طالبان یا اکثریت مردان و جوانان پشتون را که برای حفظ تمامیت ارضی کشور، قربانی داده بودند، در حد طرفی معرفی می کند که در تداوم خبط

های سیاسی، حالا نیز کوشش می شود به نام طالبان، القاعده و داعش، اجحاف گسترده به منظور تضعیف پشتون ها را تداوم ببخشند تا آنان در عرصه ی ملی و بین المللی، در کشوری که منسوب به آنان می کنند(افغان/ پشتون است، یعنی افغانستان/ پشتونستان است) به اقلیتی مبدل شوند که با تضعیف فرهنگی و اجتماعی، همچنان به نام پدیده ی مُخلی معرفی خواهند شد که با سرمایه گذاری ضد آنان، گویا صلح و امنیت، برقرار می شود.

اگر به قواره ی فقر فرهنگی دو ارتجاع سقوی نظر بیاندازیم و ریشه های بی ثباتی کنونی را مشاهده کنیم، حقیقت بازی های خاینانه و جنایتکارانه ی احزاب و گروه های غیر پشتون که یا در دامان شوروی یا در دامان ای.اس.ای رشد کرده اند، ریشه های مشکلات را به میادینی می رسانند که جغرافیای تباری ما نبودند.

عجیب است در زمینه ی بیش از صد سال ساخت و سازی که از زمان شاه امان الله با حضور زنان نیز به همراه شد، تا پایان حکومت شهید داوود و نقش پشتون های خلقی در حکومت که همواره رو به جلو داشته، خوردکننده گی باور هایی که گویا فقط گروه طالبان، تلخیص ما می شوند، به فرهنگ تنقید مبدل می شود.

اما تاریخ مستند صوتی و تصویری جامع نیز داریم که باید برای تنقید و توبیخ دشمنان ما باید از آن ها استفاده کنیم؛ زیرا مصلحت در کتمان آن ها، به فرهنگی می انجامد که فقط باعث سوء استفاده ی سیاسی دشمنان می شود.

سوء استفاده به نام مقاومت، در کنار تشدید کشیده گی های حزبی که در برابر حکمتیار و طالبان پنهان نماند، اذهان عامه را منحرف می کند تا با قبول جنایتکارانی که پس از فجایع حکومت سقوی

دوم، در مرزها و غارها به سزای عقبای سیاه خویش رسیدند، مردم ما باور کنند که گویا بدون آنان به جایی نمی رسیدیم.

تقسیم قدرت در میان تنظیم ها، به ویژه در میان بقایای جبهه ی عقب نشینی، سکتور امنیتی افغانستان را دچار فاجعه کرده است؛ زیرا با نگرش حزبی و قومی و انحصاری، کار می کند.

هرچند با هرگونه تضعیف نیروهای امنیتی مخالفیم، اما بیان عباس ستانکزی در روسیه که اردو را منحل می کنیم، به این حقیقت نیز معطوف بود که قومی بودن آن از حیث انحصار گروهک مودی، اکثراً یک طرف را وارد مسایل می کند.

تشدید خشونت ها در مناطق پشتون نشین، اگر کلپ صوتی محمد قسیم فهیم را از یاد نبریم که گفته بود «درایت ما این بود که جنگ را به آن جا(مناطق پشتون نشین) بُردیم، نیازها به بازبینی باورهایی را اهم می سازد که به نام مصلحت و بیشتر تجارت بخشیده ایم.

پذیرش جبهه ی مقاومت به نام دفاع از افغانستان، قربانی ها و ایثار جوانان و مردان ما را زیر سوال می برد که سکوی دوم را سقوط دادند و تمامیت ارضی افغانستان را حفظ کردند. پذیرش مغالطه ی جبهه ی مقاومت در فضایی که امثال پدرام، دشمنی ظاهری مسعود و ربانی با پاکستان را اشتباه می دانند، بار دوشی را همچنان تحمیل می کند که برای تطهیر نظام، هرچه زودتر باید دور اندازیم.

حکومت افغانستان هرگز با بقایای ذلیل چپی و راستی چهل سال اخیر، به ویژه با کمونیست ها و تنظیمی ها به جایی نمی رسد. وقتی یک جمعیتی - شورای نظاری به طالبان به عنوان رقیبی می نگرد که آنان را خورد و تحقیر کرده بود، چه گونه حاضر می

ارتجاع و مرجع / ۱۱۵

شود آنان را در حالی بپذیرد که بر اساس مصالح ملی، باید از
انحصار قدرت به نفع آنان، دست بشوید؟

شرح تصاویر:

مناطق در جغرافیای پنج درصدی جبهه ی مقاومت / عقب نشینی!





- قهرمان محصور

گشت های جاده یی هواداران مسعود در کابل، حقیرتر از سالیان قبل بودند؛ گرچه تهوع فقر فرهنگی راه پیمایان آشکار می شد، اما می کوشیدند با شر آشوب، باز هم به فساد کارانی روحیه بدمند که از ۱۷ سال به این سو، عقب دروازه های ارگ نشسته اند تا در شانس های طلایی (تحمیل از سوی خارجی) یا نیرنگ های بزرگ نمایی، دولتداران غیر تنظیمی را بفریبند.

سال قبل که کندز سقوط کرد، پاره کردن و به آتش کشیدن تمام علایم تنظیمی، به ویژه جمعیتی و شورای نظاری، فغان فعالان به اصطلاح «معدنی» (مدنی) آنان را در آورد. با همان ادبیات وقیح و زشت پارسی خر-آسانی استدلال می کردند که این، یک کار قومی ست.

مخالفان مسلح دولت، بیشتر در جانب تحریک اسلامی طالبان، خوب می دانند که شرزایی های تنظیمی، به چه اندازه جلو حضور و پیوستن آنان به دولت را گرفته اند؛ هرچند مبارزه با نیرو های خارجی، هسته ی اتحاد آنان را می سازد.

فکر کنید پس از پایان حضور نیرو های خارجی، جایگاه قهرمانان کذایی و سودی که از این ناحیه متصور بود، چه قدر می ماند؟! نصب و تحفظ چند پوستر، بلبورد و آبنده ای که در چهار راه صحت عامه از پول ایران ساخته اند نیز با بقای نیرو های خارجی ارتباط دارد.

در اجتماعی که حزب اسلامی حکمتیار در استدیوم کابل برپا کرده بود، تصویر منزوی مسعود در احاطه ی صدها عضو حزب اسلامی، پُر معنی تر از تمام تحلیل های سیاسی ست. بلبورد او را در

محلی نصب کردند که در زمان امارت، محل اعدام کسانی نیز بود که تنظیمی بودند.

حضور نیروهای خارجی، رهروان مسعود را به شوق می آورد که از داخل نظام تا گُل جغرافیای افغانستان، پی کسب و جاهت سیاسی، فرهنگ سازی کنند. در کابل، به خصوص در جاهایی که حاکمیت دولتی برقرار است، بنیاد مسعود، همانند ماشین نصب لوحه و شعار عمل می کند. در هر جا، حتی در جوار مقبره ی اعلی حضرت نادر خان شهید، بلبورد کلان مسعود را نصب کرده اند.

چهره ی تنظیمی مسعود با آن همه اسناد قوم ستیزی، پرونده ی عظیم خیانت ملی (پیمان جبل السراج و خنثی کردن طرح صلح سازمان ملل) و از عاملان اصلی ویرانی کابل، عنصر ماندگار تاریخ ما نیست. آفتاب سوزان موسم گرما، در حقیقت داغ این سرزمین، بلبورد های زیادی را از رنگ انداخته، اما اراده ی مردم، و جاهتی را طرد می کند که تارهای سُست آن با نیروهای خارجی، گره خورده است.

تصویر مسعود در حصار هوداران حزب اسلامی، به معنی تداوم رقابت هایی نیز است که حامیان او بسیار کوشیدند یک سوی دیگر واقعیت های افغانستان، کتمان شود.

دیگر با هیچ توجیهی، قامت خمیده ی یک تجربه ی تلخ را راست نمی توانند. ملی، کلمه ی بی معنی قاموس رهروان مسعود است. آنان در شانس طلایی دیگر (تحمیل از سوی خارجی) نتوانستند ممثل واقعیت هایی شوند که تنها در گرو هویت ملی، می توانست زمان تاریخ جعلی مسعود در جاده ها و چهارراه ها را بیشتر سازد.

امروزه هرچه از آدرس مسعود، طرح می شود، به معنی نفی هویت، گسست جغرافیا و هتک حرمت تاریخی ماست. آنان احترام نگذاشتند تا حداقل در سایه ی آن، منفور نشوند.

موضوع مسعود، نقطه ی نیرنگی شده است. این چهره، دیگر جاذبه ندارد. محور او به نام قهرمان ملی در جغرافیای متکثر اقوام و اندیشه ها، کسی را متحد نمی سازد. بحث ملی با رهروان مسعود، جزو مفردات گویا فاشیزم قبیله شمرده می شود. ملی گرایی برای رهروان مسعود، استحاله در جامعه ای شمرده می شود که با زور خارجی می کوشند با انحصار قدرت و طرد تاریخ و حضور دیگران، به راحتی استفاده کنند. این جزیره ی فساد با نمایش فقر فرهنگی دهقانی/ دهگانی در مزابل اجتماع ما، خیلی زود حاشیه یی می شود.

قهرمان به اصطلاح ملی، قهرمان محصور شده است. واقعیت های فراگیر اقوام، احزاب، جناح ها و ملت، جا های خالی سوء استفاده را پُر می کنند. قهرمانی که قهرمان یک مردم و یک منطقه شده است، نسخه ی مورد نیاز مردم ما نیست.

قهرمان محصور در واقعیت های مردمی که می بینند قبول و جاهت او با طرد گُل ارزش های افغانی توأم می شود و پذیرش تاریخی اش، چشم پوشی روی جنایاتی ست که در چهار دهه حضور تنظیمی گری در افغانستان، در هر جایی که غالب بوده است، فقر، ناامنی، نابسامانی، ویرانی و هجرت، خاطرات فراموش ناشدنی مردم مایند که فقط برای تقدس جهاد و ایثار، از بیان آن ها ابا ورزیده اند.

حصار واقعیت های تلخ و مردمان ناراض، مکتبخانه ی مسعود را دربر گرفته اند. در این مکتب از بیانات او (توهین به پشتون ها و

ارتجاع و مرتجع / ۱۲۰

اوزییکان) تا ادبیات هتاک، هرزه و بازاری اوباشی که از برجسپ های «ما افغان نیستیم!» تا خر-آسان بازی های لاشعوری، همه و همه را برای بقای نااهلانی انجام می دهند که دولت را برای بی کفایتی از پا اندخته اند.

مردم ما، عطای مسعودیزم را به لقای رهروانش می بخشند. در این مکتب شر و شور که هرگاه بروز شود، کلمه ی ملی، نهایت خفتی را عمل می کند که در تضاد ظاهر و باطن، به درستی که از درک عاملان فقر فرهنگی خارج است.

جای مسعود در تاریخ ما، همانند تابلو ها و بلبورد های روی جاده هاست که با آفتاب زده گی ها زود پاک می شوند.

شرح تصویر:

گردهم آیی حامیان انجیر حکمتیار در استدیوم کابل و بلبورد قهرمان محصور!



- قهرمان ملی کیست؟!

هرچند بحران مداوم، حضور ما در قافله‌ی تمدن را در دورنما قرار می‌دهد و سال‌هاست که مسیر پیمایش برای پیوستن به رفاه و آرامش، ناهموار است، اما این، باعث نمی‌شود امید مردمان این سرزمین برای آسایشی که قبل از بحران داشتند، به یاد و خاطره مبدل شود.

دلایل زیادی مستند، مصور و تاریخی شده‌اند که چرا سرعت ما برای پیوستن و همراهی با قافله‌ی تمدن کند می‌شود و در شتاب رسیدن به آن، ناآشنایانی را می‌مانیم که تازه وقتی رسیدند باید بدانند شیوه‌ی رفتار چیست؟

چهل سال ناکامی‌ها، ناآرامی‌ها و شکست‌های واضح، هرچند در گرو تعلقات گروهک‌ها، توجیه حضور و حماسه می‌شوند، اما اعتراف به این حقیقت که پس از ۷ ثور، همواره بازنده بوده ایم، در جایی به درستی انگشت‌تایید می‌نمایاند که مسئله‌ی ملی‌ما، حاشیه‌ی بی‌شده است.

در کشوری که در ۱۷ سال اخیر برای تمام مشترکات ملت، خط و مرز تعیین کردند و از این حیث، در جغرافیای فکری ما با مدعیات گروهک‌های انحصار طلب و فزون‌خوا، رسمیت دلخواسته‌های بیگانه‌گان را تایید می‌کنند، از مهمترین این وقاحت‌ها، طرد محور‌هایی است که به نام فرهنگ ملی، افراد ملی و شخصیت‌های ملی، نقطه‌های وصل مردم برای یکجایی و کلیت ملت بودند و هستند.

اگر بانیان، شیفته‌گان و دل‌باخته‌گان این کشور که در میان‌شان کسی همانند شاه‌امان‌الله، برای آسایش ملت، بر خود و قضاوت

تاریخی رحم نکرد که پاداش ایثار او، یادگاران ده سال افغانستان مسیر خوشبختی های مردم، هرچند کاستی و اشتباه دارد، نفی می شود، پذیرش این واقعیت که نارسایی های زعامتش در قبول این اندیشه کمک می کند تا در نوادر تاریخ، مردی که می توانست از منظر قهر و توسل به زور نیز شانس ابقا یابد، زمانی از صحنه ی سیاسی افغانستان، دور می شود که قبول این حقیقت، او را مجاب می کرد ملت ناراض اند.

در کشاکش و هیاهوی ظاهرنمایی و بازار دروغ که از ۷ ثور، باز کرده اند، انواع گرایش های مذموم قومی با برجسته نمایی هویت های تعصب که در زمان کسب مشروعیت سیاسی، ملی می شوند، بی خبر از این اند که تاریخ مستند چهار دهه در برابر چشمان ما قرار دارد.

محاسبه ی تظاهر، قوماندانی از یک منطقه ی کوچک پهنای افغانستان است که سهم وی را حتی در حاکمیت ملای ربانی، بیش از ۵ درصد مساوی نمی کنند. او با دوسیه ای از عظیم ترین مسوولیت های تاریخی برای بی ثباتی ها (اتحاد با شوروی)، «پیمان جبل السراج»، انحصار قدرت در کابل و نقش عظیم در ویرانی پایتخت که از شمار کارهای روتین او، نظارت بر پرتاب راکت های کور بالای غرب و جنوب کابل بود، شناخته می شود.

در واقع تجربه ی سیاسی حضور کهتران، بدترین حاکمیت تاریخ معاصر بود که به حق سقاوی دوم، شمرده می شود. سوگمندانه آنان را در یک اجماع نمایشی در حضور بیگانه و در ندانم کاری های چند تکنوکرات بی خبر و بی تفاوت، مهر ملی می زنند و در سوی دیگر، در کشوری که مظاهر تمدن و بنیان حاکمیت های آن

از آن احمدشاه ها و امان الله هاست، بزرگانی مخدوش شوند که روزی فرزندی از فرزندان صدیق آن (شاه امان الله) به سریر قدرت پشت کرد. او با این قهرمانی، در جایی می ایستاد که فرزندان ناخلاف تا زمانی که از گوشمالی طالبان، فراری شدند، کابل را به ویرانه ای مبدل کردند که تا سرحد تجزیه، آن قدر سند، مدرک و دلیل بگذارند که اگر در هفت پشت ما، کسی زنده بماند، بی وجدان می ماند که بپذیرد تاریخ سقاوی در افغانستان، خوب بوده است.

وفرت کار فرهنگی و رسانه‌یی سقازاده گان و ستمی ستایان ۱۷ سال اخیر، در مقاطع بسیار، گند و تعفن زاده اند که اگر تنها بر نشرات بنیاد مسعود و رسانه‌های پیوسته به آن‌ها بنگریم، نفی ارزش‌ها با قلم فرسایی و عدم تایید ملت و تضعیف جامعه با شدت افتراق فکری که گویا چیزی به نام ملت افغان وجود ندارد، قولی از بزرگان ما را به یاد می آورد:

«اینان، عجب مردمی اند! متن ایدیالوژی‌های انحرافی شان علیه نفع کلیت و ملت این سرزمین است، اما یادشان می رود، اگر ملت نیست، این قهرمان ملی، چه صیغه ای ست؟»

در سپیده‌ی سحر امروز، مانند مکررات تراژیدی متداوم، باز هم دچار آن تخمه‌ی نسل فراریان بخارایی (پدرام) با قضاوتی رو به رو شدیم. در حالی که از خطاب پدر لعنت بر شاه امان الله (در یک کلپ صوتی در یوتیوب) هزاران لعنت ما بر هفت پشتش را دارد، با استناد به شرمگاه ستمی گری در موضع دفاع از یک قوماندان در واقع منطقه‌ی، شاه امان الله را مُرده ای دانسته بود که در روسپی خانه‌های ایتالیا، از ترس فرار واقعیت‌های افغانستان می میرد، اما یادش می رود که خودش با کدام دست آویز (گرایش به فحشا و

ترویج همجنس گرایی در افغانستان) مجوز زنده گی در اروپا را به دست آورده است.

آزرده گی ما در پاسخ به این بی شرمی ها، اگر گاهی واکنش تند می شود، بیشتر متوجه کسانی ست که باید بدانند، اگر مقایسه ی شاه امان الله و مسعود، تضاد خیر و شر افغانستان را می سازد، پله ی حقیقت زمانی به نفع امان افغان، سنگینی می کند که عقب او، هر چند مردمان ناراض ایستادند، اما دیری نپایید که زود مفهوم شدند پس از مرگ، ضایعه اش در دل ملت، جراحت بزرگ است. در یک دهه ی پسین، هویت ها، ارزش ها و مشروعیت های کاذبی باطل و حذف می شوند که می بینیم واکنش مردم به بحران چهل ساله و دست اندر کاران آن، بحث انتقاد و اعتراض را گسترده اند.

این که رسمیات دولتی با توافق چند هم‌تبار معامله گر ما، مهر و تایید می کنند، نمی توانند به عمقی بروند که اگر این مملکت باقی بماند (انشاء الله) شاه امان الله را برای نیت خیر، تامین رفاه و آسایش مردم همواره گرامی می دارند، اما کسانی در حاشیه ی جهنم چهل ساله، از مذمت، نکوهش، تقبیح، نفرین و دشنام، برکنار نمی مانند که تنها تجربه ی دو سقاوی آن ها در افغانستان، ما را از حقایقی بهره مند می سازد که وقتی شان شخصیت های قبل از هفت ثور را محک می زنیم، جزو افتخارات تاریخ می شوند.

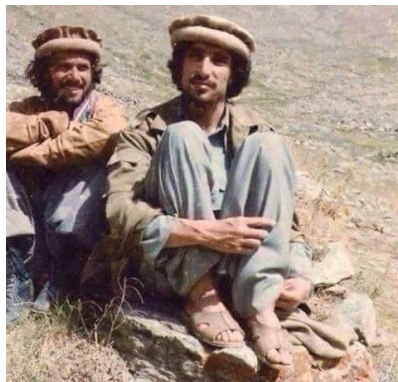
اگر بانیان، مصلحان و کسانی که حداقل سال ها پس از فزونی آنان، در این کشور دیوان و دفتر، شهر و خانه، زنده گی و سامان داشتیم، فقط به این بهانه بداند که از تبار سقاوی نیستند، چه گونه از عذابی در امان بمانیم که وجدان ما حکم می کند هرگز و نباید

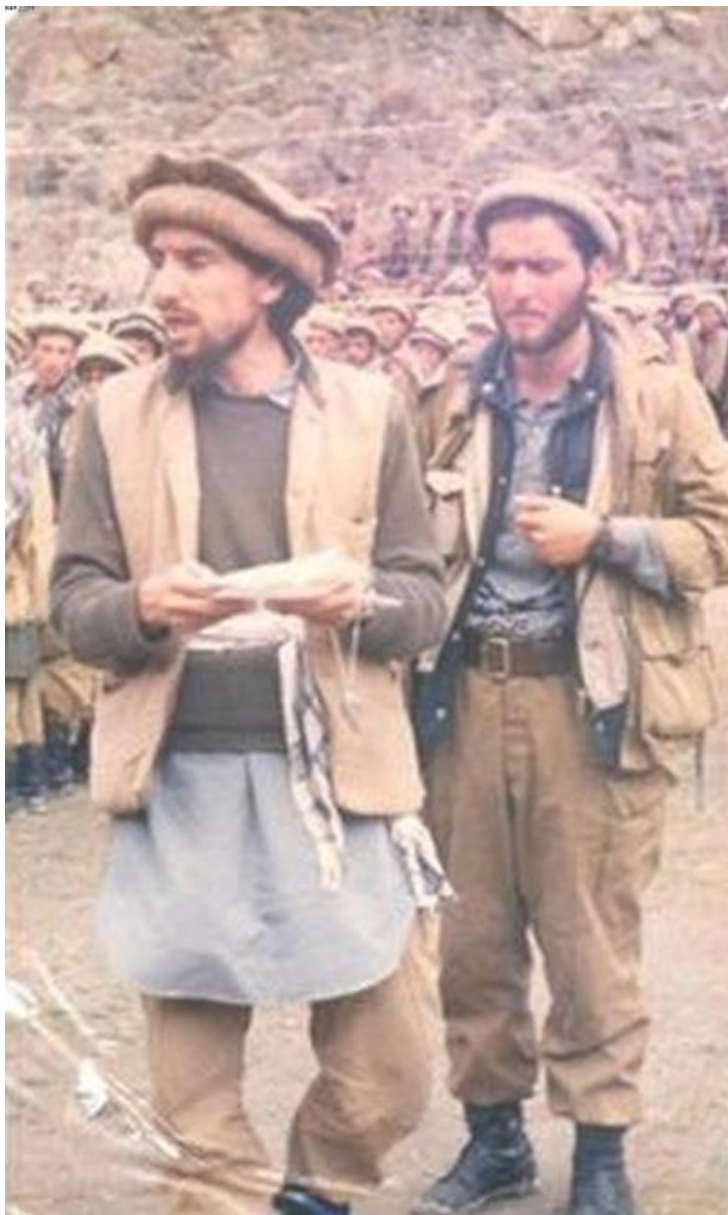
بر کارنامه‌ی افراد و اشخاصی دل خوش کرد که تاریخ مصور آنان، سیمای ویرانگری ست و قهرمانان این زمینه‌ی سقاوی-ستمی، کسانی اند که چند روز در کنار شاهراه سالنگ، کاروان‌های تیل را حریق می‌کردند و در بزرگ‌نمایی این آتش، به اصطلاح هفت‌حمله‌ی بزرگ روسی، تاریخ جهاد افغانان علیه روسان را خلاصه می‌سازند.

مجریان حاکمیت‌ننگین ملا ربانی، حامیان سقاوی و رهروان اندیشه‌ی ستمی، بدتر از بدترین کسانی اند که در سلسله‌ی حاکمیت‌های تاریخ افغانستان می‌شناسیم و دال آن را در هزاران سند، برای آن روز «بادایی» گذاشته ایم که قضاوت تاریخ در محکمه‌ی عدل مردمان زیان‌رسیده، جبران خساره کند.

اگر برای ناگزیری‌های سلامت این کشور، حفظ ظاهر می‌کنیم و کسانی قهرمان ملی دارند که کسب مشروعیت سیاسی شان در این گرو است، به این معنی نیست که دیگر در برابر دهن‌گنده‌گی‌ها خاموش بمانیم و نگوییم آن چه به خاطر رعایت احتیاط مضر، هنوز نمی‌گوییم.

در چهل سال اخیر، موضوعاتی که ملت بر آن‌ها اتفاق نظر دارند، عبارت‌اند از: نبود محور ملی، قهرمان ملی و زعیم ملی.





- کارشناسان تنظیمی

قبول استعفای عطا محمد نور، نه فقط سوژه‌ی نو خبری بود، بل تبصره‌ها، واکنش‌ها و تعبیری را در پی داشت که یکی هم ویژه‌ی طیف خودشان است. استفاده از ادبیات هراس در کشوری که مرگ سایه افکنده، اگر عادی نباشد، احساس معمولی است که زود فراموش می‌کنند؛ اما ترسیم این هول، برای راحت طلبانی که به نام مجریان بی طرف از هجرت غرب آمدند، می‌توانست تهدید بالقوه‌ای باشد که هنوز هم تحت تاثیر آن، باج و امتیاز می‌دهند.

اسماعیل خان، معروف به تورن اسماعیل، در مصاحبه‌ای ضمن حمایت از عطا محمد نور، از آخرین چربی ادبیات هراس استفاده کرد. او از تجزیه و هرج و مرج صحبت کرده بود.

در این شکی وجود ندارد که جریان‌های تنظیمی با تجرید از مردم، به جزایری می‌مانند که با حصار‌هایی از کانکریت و صد‌ها نگهبان مسلح، مردم را به یاد سنگرها و مواضعی بیاندازند که از همان جا‌ها معرفی شده بودند. طیف استفاده‌جو در راحت‌طلبی‌های قدرت، عملاً به ظرفیت‌های غیر کارآمدی مبدل شده‌اند که استفاده از آن‌ها در سیستم، فقط آلودن دولت و حکومت بود.

با شنیدن مصاحبه‌ی تورن اسماعیل، فکر کردم حتی روی تقسیم خوراکی‌ها نیز چنین تصمیمی نمی‌گیرند. این خوردنی، پس از آماده شدن، مراحلی دارد که با استفاده از کارد و پنجه، بالاخره تجزیه و خورده می‌شود.

واقعیت‌های جامعه‌ی افغانی، بافت پیچیده‌ی قومی و هراس از تجرید، فقط کسانی را بیدار نمی‌کنند که در حلقات گروه‌هک‌های افراطی یا زیر نام خودی پنهان می‌شوند یا به نام بیگانه‌بازی

می کنند. در واقع فرط ادبیات کاربردی تهدید که از واژه گان تجزیه یا گسست، رنگین شده باشد، بیشتر به تاثیر میکروبی می ماند که با مزاحمت بسیار، بالاخره خود باعث وقایه می شود.

در این سرزمین، بهترین نسخه های مالکیت، نه تاریخ است، نه کتیبه ها، نه زبان و نه ادعا، بل بهترین اسناد مالکیت، گورستان های آبایی و اجدادی اند.

پذیرش این حقیقت که زمینه ی مدنی ۱۶ سال اخیر، خود در ایجاد تفکر ضد ارتجاع، کمک کرده، ضرورت نفی گروه هایی را اهم می سازد که حداقل توجه نمی کنند عمر نوح ندارند.

بقایای جنگ سرد در جنگ گرم کنونی آب می شوند و نسل نو در تنازع فرهنگی و فکری، به مجموعه ای نظر می کنند که در تمام تفاسیر افغانی، خر- آسانی و غیره اش، این جا مجموعه ای غیر قابل تجزیه ی همین مردمان می شود.

درک نسل کنونی که در سهولت های تکنیکی در صفحات اجتماعی روسای جمهور جهان کامنت می گذارند و جواب می گیرند، اگر در مشغله ی جنگ تحمیلی، ناراض نشوند، بلندتر از آن بی شعوری ست که فکر می کند تغییر نام یا توهم گسست، راه حل است.

فکر کنم تبصره بر خزعبلات عوامل رو سیاه، کمک به جاهلانی ست که ادعای پوچ می کنند، اما در این فرصت ها، بیان و نگارش استحاله ی حقیقت رونما می شود. در واقع پذیرش این که «اگر آسیاب بابه هم باشد، به نوبت است»، به تغییر صفحاتی رسیده که فرزندان آن آسیاب بان منتظر اند خواسته ها و آرمان

های آنان در زمینه ای حل شود که بسیار با روزگار جهاد و به اصطلاح مقاومت، فاصله دارد.

در یکی از کتاب های استاد یون، قصه ای از اوصاف قوماندانان جهادی را خوانده بودم. شرح دري افغانی آن، بار دیگر به بیان مزاح و خنده می رسد.

استاد، آورده بود که در زمان جهاد، روی عوامل مختلف، هر کس و هر آدرس پس از شهرت، از همان انتساب، سود می بُرده است. پیشه وری با شغل پنچرمین، کارگر، دهقان، ملا یا معلم، به جبهه می رود و اگر به شهرت می رسد، در واقع شغل قبلی اش، تخلصی بود که با چهره ی سیاسی زاده می شد.

یکی از قوماندانان مشهور انجنیر حکمتیار، حاجی سرکاتب بود. این شخص پس از انحصار کامل گروهک های جهادی، از لقب اعزازی سترجنرالی بهره مند می شود. بنا بر این، سابقه ی قبلی + شهرت فعلی، او را در زمان حال و ماضی معرفی می کردند: سترجنرال سرکاتب. وظیفه ی قبلی او به نام سرکاتب، در مراتب اداری افغانستان معلوم است. شهرت سترجنرال سرکاتب، اگر در شهرت جهادی غیر عادی نباشد، با تعریف وظیفه ی یک سرکاتب با وظیفه ی یک سترجنرال، به این معنی نیز می باشد که گویا یک سترجنرال، سرکاتب شده باشد. این طنزها، تصادف روزگار نبودند، بل واقعیت های تلخی بودند که مردم را اسیر می کردند.

اسماعیل خان نیز با لقب تورن اسماعیل به تجارت جهاد، داخل می شود. این شخص با وابسته گی های منطقه یی، امارتی به نام حوزه ی جنوب غرب بهم زده بود که با لطف الهی (تحریک طالبان) نیست می شود.

ارتجاع و مرجع / ۱۳۰

شهرت تورن اسماعیل که افسری با این درجه در اردوی قبل از هفت ثور بود، با شهرت جهادی، او را نیز به کمیدی سترجنرالی سرکاتب می‌رساند.

لقب اعزای سترجنرال به تورن اسماعیل، اهداء می‌شود. به قول استاد یون، جالب است که در تمام حکومت ربانی و حتی سال‌ها پس از آن، او را به نام «سترجنرال تورن اسماعیل» می‌خواندند.

درجه‌ی تورن و سترجنرال در سلسله مراتب اردوی افغانستان، کاملاً معلوم‌اند. حالا اگر جناب تورن اسماعیل، تورن (متهم) می‌شود که از قافله عقب مانده، به ما ربطی ندارد. او اگر بسیار هوشیار نیز باشد، در روزگار ما، عمر عوامل بحران، تازه اگر زنده بمانند، به کمر خمیده و چشمان ضعیف هم نمی‌رسد. مکروب‌های جنگ سرد، آن قدر مواد کیمیاوی دارند که سراپا بروند (به معنی قربانی گرفتن).

استفاده از ادبیات ستمی برای کارشناسان تنظیمی، تضاد و تناقضی است که کمتر از شهرت تورن و سترجنرال نمی‌شود. بحث دفاع از افغانستان، نوامیس ملی و مردم، هیچ فایده‌ای ندارد، اگر با قبول تمامیت ارضی، وحدت ملی، مصالح اجتماعی و تحمل زیان به نفع مردم نباشد.

کارشناسان تنظیمی، اگر ناراحت‌اند، فرهنگ لغت ارتجاع و فساد، مشکل ندارد. حداقل از دست آویزی استفاد کنید که باعث شرم نشود. سال‌ها به نام مردم و مملکت خوردند و مشهور شدند، اما حالا همان مردم و مملکت، فدای بازی‌های کودکانه‌ی کسانی می‌شوند که از درک شرایط و شعور جمعی عاجز‌اند.

ارتجاع و مرجع / ۱۳۱

خلاصه در محدوده ی حاکمیت کنونی که مسئله ی جنگ را ارگان های امنیتی، حل می کنند، دولت در چهارچوب قوای مقننه، اجرائیه و قضائیه تعریف می شود و نسل نو در زمینه ی مدنی رشد می کند، با وجود جنگ و تحمیل بحران، ذهنیت توده های نو که در مدیریت استحاله می شوند، نوع برداشت از پیرامون را متفاوت می سازد.

شاید گروه های ستیزه جو، ادبیات کاربردی تند و زشت دارند، اما این نوع برداشت، با افاده ی عوامل پیشین بحران از تنازع، فرق می کند؛ زیرا تاکید آنان با یافته های نو و پیشینه، با منشای جهادی و قرائت دینی از تضاد، به محدوده های خورد و بزرگ می رسد.

طرح ادبیات سخیف گسست از دهان مدعیان دفاع از تمامیت ارضی و مردم، بیش از همه ریشخندی به انبوه موهای ریش های بلند بود(جهادی) که تحت تاثیر ۱۶ سال اخیر، حتی این ها نیز اجازه نیافتند جهادی بمانند. به تصاویر قبلی(جهادی) سترجنرال های «تورن» توجه کنید!



- لاش تنظیمی

انحراف مشهود سیاسی که از آغاز سالیان جهاد در جهات جمعیت و شورای نظار، رونما شد، بسیاری از ناظران داخلی را متوجه کرده بود که مسئله ی ملی، تحریف می شود، اما داغ بودن سنگر های الله و اکبر و تعمیم بنیادگرایی دینی، مانع می شدند چهره هایی شناخته شوند که بعد ها بروز شدند.

توجیه حضور بیگانه، جهادی را زیر سوال می بُرد که در زمان پیمان با شوروی نیز کسی بسیار باور نداشت. انحصار قدرت، مدعای عدالت اجتماعی را مسخره می کند، زیرا مردم ما حکومت قومی ربانی و مسعود را فراموش نکرده اند، اما مشارکت ملی به معنی خورد و خوراک، بی معنی تر است.

انفجار اطلاع رسانی کتاب «سنگ های آسمانی»، این قلم را واداشت جهت حقانیت مدعای خویش، سند بیاورد. درز های خلوت های ضد اسلامی و ضد ملی گروهکی که از جهاد و مقاومت تغذیه می کند، زود افراد و اشخاصی را رسوا ساختند که در جغرافیای غیر متمرکز قومی، در ولایت عطا، شعار های شعوبیه را بیرون کردند (تشت قومی) و در محور کابل با تفسیر های نو، می کوشند اجتماع تباری آنان زیر پوست ده ها قوم و واقعیت افغانی، اما به نام متکلم زبان، مسلمان و وطندار استفاده کنند.

اراجیف ساخته و پرداخته ی «جمعیت فکر نو»، حتی علمای جل زده ای را خشمگین کردند که به جمع اوباش تنظیمی، پیوسته بودند. طرد ارزش های اسلامی به نام روشنگری، مار آستینی بود که به نام جهاد و مقاومت، ذخیره می کردند.

در واقع حضور خارجی و تحمیل عناصر ناباب در نظام، به منظور حفظ منافع استراتژییک، دلگرمی جناح‌هایی شده است که در چهل سال اخیر، همواره در فرصت هجوم بیگانه، سوء استفاده می‌کنند. طرز برداشت این گروه‌ها از مشارکت ملی، به هیچ سنخیت شایسته سالاری پابند نیست.

توضیحات جاهلانه‌ی حفیظ منصور در تلویزیون طلوع که «حقم و حقت»، ما را متعجب ساختند که برداشت آن‌ها از حکومتداری به چه حدی سقوط کرده است. چنین برداشتی از حکومت، شبیه خوراکی می‌ماند که به نسبت افراد، توزیع و خورده می‌شود. این انگل‌ها که فقط به زور بیگانه تحمیل شده‌اند و حیات و ممات شان وابسته به حضور خارجی‌اند، با ساخت ادبیات گسست و تهدید، اما نمی‌دانند که حصارهای سمتی اطراف خانه‌های شان و تردد موش‌وار به مناطق قوم و قبیله، کسی را غافل نمی‌سازند. در حالی که با اجحاف گسترده در برابر تنوع قومی افغانستان، ۵۰ درصد حکومت را با بی‌کفایتی انحصار کرده‌اند، در مجامع رسانه‌یی، فرهنگ می‌سازند که شبیه فلم‌های سینمایی، سراپا وهم و تخیل را منتقل می‌کند.

در جریان انتخابات پارلمانی نیز شعارهای نفرت‌انگیز که محتوای غیر اسلامی آن‌ها با گرایش‌های قومی، مشهود بودند، جناح طرفدار جهاد و مقاومت را بی‌حیثیت می‌ساختند. در چنین جوی، استفاده از ارزش‌هایی که اسلامی و ملی وانمود می‌شوند، دشوار می‌شود.

جمعیت فکر نو (جمعیتی، شورای نظاری و ستمی) با تحریف اسلام، وارد فاز شعوبیه شده است. حامیان این گروه، بدون درک نزاکت‌های اجتماعی، قدرت در کشور را خوراکه می‌پندارند.

این تفکر که بدون شک به انزوای اجتماعی منجر می شود، تا سالیانی که با حاکمیت مرکزی نفی شوند، ما را در گرو معضلاتی قرار می دهد که از رهگذر تقسیم قدرت، کارکرد دولتی پایین بماند.

فکر کنید بر اساس طرح «حقم و حقت» (از شعارهای عبدالحفیظ منصور) توقع ما از کار دولت، به چه حد، سقوط می کند؟ این که برداشت حقوقی با چنین حد تنزل، چه معنی می دهد، نیازمند تحلیل پیچیده نیست؛ زیرا در یک جامعه ی کثیر القومی، توزیع قدرت دولت از رهگذر انحصار گروهی، چنانی که حالا یک اقلیت قومی را در راس آورده، نه فقط مشکل زاست، بل برداشت توزیعی از قدرت که «حقم و حقت»، دولت یا مجموعه ی در بر گیرنده ی میکانیسم مدیریت را تضعیف می کند.

نمی دانم طرح هایی که سهمیه ی قومی را به حد مصرف خصوصی می رسانند، نام جدید سیستم فدرالی اند یا این که با چنین مدعا، پی ساخت و سازی می باشند که با دست بالای خود شان، استفاده از منابع دولتی را منحصر می سازد.

مشارکت سیاسی اگر به مفاهیم واحد قابل نباشد، امکان ندارد با طرح هایی که در همه جای آن ها، هویت های قومی درج شوند، به جایی برسد. با وجود آزادی ها و رسمیت هویت ها در جنب هویت ملی، سوژه سازی از مدرک نفرت قومی، دلیل دیگر است که مخالفان داخلی در آستانه ی سقوط کامل، قرار دارند.

پوشیده نیست که حساسیت طرح موضوعات قومی، باعث جلب مخاطب می شوند، اما برای طرح آن ها منطقی لازم است. افتضاح گروه شریک به جایی رسیده که تعبیر دولت را نیز اشتباه گرفته

اند. شعار «حقم و حقت»، حتی در کاسه‌ی شوربای نزار (شورای نظار) باعث اختلاف می‌شود.

مشارکت سیاسی در کشوری که نظام متمرکز دارد و تعبیر دولت، دستگاهی ست که باید با حضور همه گانی، به مفهوم اجرای نقش شایسته سالاری، موظف به ارائه‌ی خدمات باشد، هرگونه طرح استفاده‌ی خاص را به سُخره می‌گیرد. در نظام‌های فدرالی نیز شکل دولت با اجزای متنوع، صورت استفاده‌ی انحصاری را نفی می‌کند؛ زیرا دولت به مفهوم کُلی، مدیریت خدمات و امکانات است.

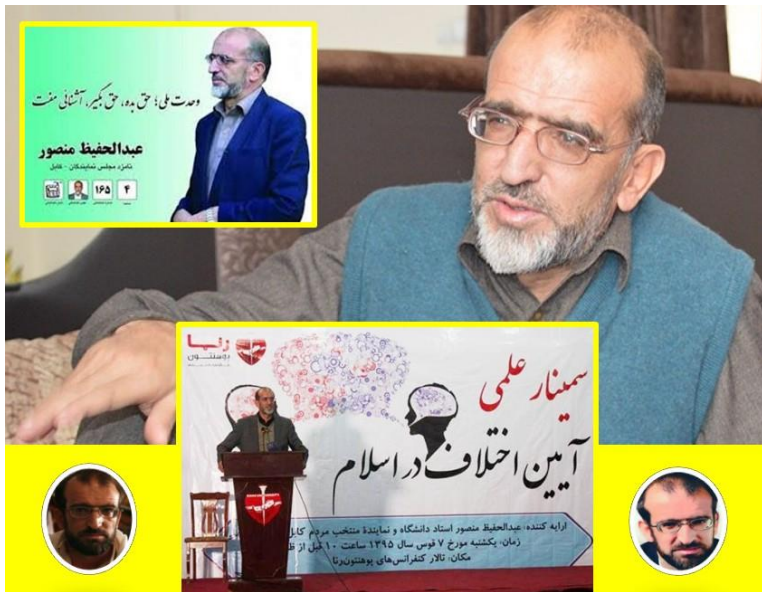
با طرح‌های نفرت‌انگیز که عقب‌آنها، سوء استفاده‌ی سیاسی موج می‌زند، موج سواری در جامعه‌ی متنوع و متکثر افغانستان، کسی را به ساحل مقصود نمی‌رساند. بهتر است با طرح‌های تافته‌ی جدا بافته که در تمام آنها، انحصار یک گروهک و یک جناح منظور اند، مردم خودشان را منزوی نکنند! همین اکنون نیز بار اضافی و تحمیلی ناشی از یک اقلیت قومی، روی دوش کُل ملت، سنگینی می‌کند. فزون‌خواهی بیش از حد برای یک جناح و یک بخش که فقط با حضور خارجی، بزرگ‌نمایی می‌شود با غیاب خارجی، افت هولناک دارد. در زمینه‌ی این افت، مردم به کسانی مجال نمی‌دهند که سهم آنان را خورده بودند.

در ویدیوی زیر، تعبیر مشارکت دولتی را از یک تنظیمی بشنوید و تماشا کنید! عبدالحفیظ منصور، تهدید می‌کند. برای من که شاهد حیات طفیلی و وابسته‌ی اینان به خارجی‌استم، فرقی نمی‌کند. هموطنانی شاهد باشند که شماری چه‌گونه با ساخت ادبیات سخیف، متاسفانه تعدادی از تکنوکراتان را فریفته‌اند تا در سایه‌ی توهم آنان فکر کنند هرچه می‌بافند، راست است. همین فشارها و

ارتجاع و مرجع / ۱۳۶

فرهنگ سازی ها بودند که دولت های قبلی را در گرو تنظیم های فاسد، بی کفایت، ضعیف و ناتوان قرار می دادند؛ زیرا مسوولان آن ها هرگز فکر نکرده اند و نمی کنند اگر نیرو های بین المللی نبودند، اینان کجا بودند؟
ویدیوی «حقم - حقت»:

<https://www.facebook.com/Educatefirstafg/videos/2150873371891191/>



- مجریان فرهنگ فساد

از بدشانسی مردم ما، در طول حاکمیت حامد کرزی، ارباب به وسیله ی تبلیغات و ادبیات هشدار، آن دسته از مسوولان حکومت را هراسان می کرد که تنظیمی نبودند.

جبهه ی مخالف طالبان که با پایگاه مرکزی در تاجکستان، عمر ارتجاع دوم را پایان بخشیده بود، دوباره در مرکز افغانستان تحمیل می شود. باید اعتراف کنیم که حجم ادبیات گفتاری و نوشتاری مورد استفاده ی حامیان ارتجاع دوم، افزون بر مثنوی هفتاد من کاغد توهین، آن قدر کارساز بوده که در گُل حاکمیت کرزی، کمتر کسی به خودش زحمت داده بود عواملی را دست بالا تلقی نکند که عمر و بقای شان وابسته به حضور نیرو های نظامی جامعه ی جهانی ست.

نیرو های به اصطلاح جبهه ی مقاومت، فقط تا چهار آسیاب رفتند، اما این هبوط را با شدت تبلیغاتی که بیشتر حامد کرزی و نزدیکان تکنوکرات او را در بر می گرفت، به معنی تسخیر گُل کشور وانمود می کردند.

خوشبختانه پایه های لرزان واقعیت تلخ یک گروهک کوچک منسوب به یک اقلیت قومی، هرگز نتوانستند حقایقی را نگه دارند که با گذشت سالیان اخیر، هر روز روی سر شان خراب می شوند.

تمام تهدید های تجزیه، فدرال، جنگ داخلی و ایجاد هرج و مرج در خموشی هایی استحال می شدند که حالا با درک جمعی از آنان، به این یقین کمک می کند که بی ثباتی اجتماعی، بیش از همه، مردمانی را تهدید خواهد کرد که در سطح دولت، بیش از ۵۰ درصد قدرت را انحصار کرده اند؛ دوسیه های غصب زمین،

حیف و میل میلیارد ها دالر و زنده گی شاهانه با صد ها واحد مسکونی، اما در حصارى گیر مى مانند که در قرابت آن ها، هزاران ناراض مسلح، روزشماری مى کنند تا پس از خروج خارجى، تسویه ی حساب کنند.

افزون بر فساد مدیریتی، همگونی کُل حامیان ارتجاع، با این تعجب ضم مى شود که این گروه برای آن چه هرگز در شان شان نیست، به گونه ای عمل مى کنند که به اصطلاح «خدا، به گدا روز ندهد!» این که طفیل سر چند طفیلی، چه گونه باعث زیان ها و خسارات مالی و جانی شد، در کارنامه ی حکومت حامد کرزى و مولفان تنظیمی او، داستان دراز دارد، اما حمایت های فرهنگى افراد و اشخاصی که به اصطلاح چیز فهم اند، با طرد کُل اخلاقیات، دامنه ی ارعاب را به ارگ نیز مى کشاندند.

نوشته های سخیف، مبتذل، دروغین، جعل تاریخ و یک جانبه، کُل فرآورده های حامیان ارتجاع را محرز مى کنند. در این میان، نمایانند چهره ی هولناک تجزیه یا فدرال، از عناصر اثرگذار روی تیم کرزى محسوب مى شود.

استاد یون در صحبتی یادآورى کرده بود که کرزى با ارعاب تبلیغات تنظیمی ها، از تجزیه و فدرال به تشویش است، اما به قول او، اگر آنان واقعاً توان چنین کاری را داشته باشند، منتظر کسی نمی مانند.

تفاوت آشکار میان برداشت های رییس جمهور قبلی و کنونی، وجود دارد. خوشبختانه دکتور غنی مى داند که مدعیان تنظیمی، کمتر از آن اند که وقتی احمد ضیاء مسعود را ترخیص داد، بیشتر

از همه خود او را متعجب ساختند که ناچیزتر از آن است که با پنجصد رای، دولت را سبوتاژ می کرد. دستگاه تبلیغات، دروغ و جعل حامیان ارتجاع، شبانه روز کوشیده است از کاه، کوه بسازد. میراث این فرهنگ شعوبی که از نمونه ی سامانی آنان نشات می گیرد، تا کنون نیز با یاوه های بزرگ، در جغرافیایی سیر می کند که عقب ظواهر زبانی، جای ده ها قوم دیگر، محدوده ی فارسی زبان را به کمترین درصد، تقلیل می دهد.

تاریخ سیاه ارتجاع با کُل قهرمانان و مجریان آن، افزون بر اسناد نوشتاری، واقعیت های صوتی و تصویری فراوانی دارد که در میزان عدالت، نیاز به تعبیر را منتفی می کند، اما روشنگری روی اغراض فرهنگی، اهمیت کنشی را بیشتر می سازد که وقتی تعمیم یافت، شکستن سد های توهم، دولت مردان را قادر خواهد ساخت با راحتی از کنار عوامل مغرض که مُخل ثبات سیاسی و اجتماعی هستند، بگذرند. نویسنده ی نوشته ی سخیف زیر را می شناسید؟

«با توجه به این واقعیت و خیلی واقعیت های دیگر که شرح آنها در این مقاله نمی گنجد، افغانستان با ترکیب فعلی اش ظرفیت یک کشور واحد و با ثبات را ندارد و ادعایی که برای یک پارچه بودن افغانستان و اتحاد اقوام آن صورت می گیرد، یک فریب شیرین بیش نیست.»

«تحولات سیاسی در دنیای معاصر نشان میدهد، که هرگاه کشور هایی با این مشکل مواجه گردیده اند، تجزیه، تنها گزینه ممکن بوده است که منجر به تامین امنیت و ایجاد ثبات در آن کشور ها گردیده است. در تاریخ معاصر از چکوسلواکیا، یوگوسلاویای قدیم و همین گونه از سودان می توان نام برد که به دلیل بحران

داخلی، استعداد و ظرفیت لازم برای یک کشور واحد و با ثبات را نداشتند و سرانجام تجزیه را به عنوان بهترین گزینه انتخاب کردند و به امنیت و ثبات دست یافتند.»

سطور بالا، اقتباساتی از یک مقاله‌ی سخیف به نام «تجزیه، بهترین گزینه‌ی صلح و ثبات» اند که در وب سایت های افغان ستیز، آرشیف شده است. نویسنده‌ی آن، فرشته حضرتی، خواهر زن احمد ولی مسعود می باشد. همان زنی که کلپ صوتی اش افشاء شد که چه گونه از آلت تناسلی پدرام، تعریف می کرد.

اگر بخواهیم روی سخافت نوشته‌ی بالا تبصره کنیم، ناگزیر در مکرراتی گیر می مانیم که حالا با شرح ماقوم حکومت های ارتجاعی و نقش منفی اقلیت ها در آن ها، به گسترده گی صورت می گیرند و تقریباً دوسیه‌ی افتخارات کذایی مرتجعان را مختومه کرده اند.

یک پهلوی دیگر اقتباساتی که از فرشته حضرتی آوردم، ترفند ارباب تبلیغاتی ست. با چنین فساد سیاسی، عوامل تنظیمی را کمک کرده اند در زمان اعمال قانون و منطق اصلاحات، عقب یاوه هایی پنهان شوند که به جای واقعیت های اجتماعی، دنبال فریفتن اند تا از طریق حساسیت های بالای آن، اغماض بر خیانت ها را تداوم ببخشند.

شاید یک سال از حبس صاحب نظر مرادی، گذشته باشد. این نمونه که در تخلیقات یک جانبه، کمتر از آن سیاه سر نیست، با فساد مالی، زندانی ست. نمونه‌ی شجاع الدین خر-آسانی با فساد جنسی، هنوز که هنوز است از اخبار شرم آور به شمار می رود. بالاخره خانمی نیز رسوا شد که برای فساد سیاسی، اوقات زیادی

ارتجاع و مرجع / ۱۴۱

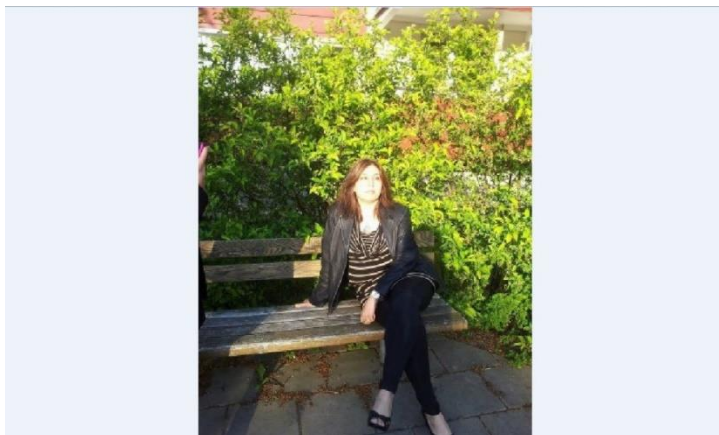
را ضایع کرده است تا همبهاران تنظیمی شان را جسارت ببخشد تکنوکراتان را بترسانند.

اخبار فساد اجتماعی با اخذ هزاران دالر و دعوت نامه برای افرادی در سویدن، منوط به چند مثالی نیست که وضاحت می بخشد گُل حامیان ارتجاع در هر طیف و سطحی که هستند، با سیاسی شدن های هار، بهتر است در برازنده گی ها و شایسته گی هایی تحلیل بروند که در لابلای فقر تاریخی و فرهنگی، در توهم کتب جعلی، اما بدون درک اوضاع زار کنونی خود که خیلی تاریخ عمیق دارد، خیال کرده اند «از عالم و آدم برتر اند!» (شعار معروف شوونیستان و فاشیستان تاجک)

بلی، عبارت فوق، عین آن چه می باشد که از عقب مانده ترین هویت های قومی منطقه (دهقان / دهگان) ساطع می شود. بنا بر این بهتر است در میزان عمل، محک زده شوند. آنان، چه سیاسی و چه فرهنگی، «یکی بدتر از دیگر اند».

شرح تصویر:

فرشته حضرتی، از حامیان ارتجاع تنظیمی که با دین تظاهر می کنند.



- معنی این صیغه را نیز فهمیدیم!

به هزار نام و عنوان کوشیدند خط تجرید، طولانی شود. بنا بر این، تنوع سوژه های تشتت، گسست و انحصار، توجهات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یافته است.

در نوشتار «که این طور؟»، روی اصلیت و کیله ای روشنی انداخته بودم که با رویت «هات» (hot) بیشتر جلوه می کند. استفاده از این عنصر، نمونه ی دیگری را نیز به موفقیت رسانده بود که در نخستین شورای ملی زمان کرزی، بعداً که به روشنی رسانه یی شد، جوانان مجرد را نومید ساخته بود که از مهارت های فوتوشاپ، استفاده کرده است.

در یک پیامک سخیف ویدئویی، و کیله ی هات (ناهید فرید) با قرائت از روی یک متن نوشته شده، بالاخره به نتیجه می رسد که خاک ولایت شان «کیمیاست»!!! قبل از این که حس ناراحتی جلو بیافتد، ناگهان خنده ام گرفت. فکر کردم در طول تاریخ، چه سطحی از زمین، با آلوده گی های انسانی، پوشیده شده باشد؟ میزان رسوب تاریخی آن، چه مقدار از زمین های را شامل می شود؟ آیا کود انسانی، اثرات طولانی مدت دارد؟ به «خاک کیمیا» ی و کیله اندیشیدم و کمی نگران شدم. اگر بپذیریم که گذشته ی مدنی، ساحات فراوان کود انسانی را در بر گرفته، بنا بر این، خاک کیمیا، خطرات کود انسانی را نیز باید نگه داشته باشد؟ اگر روی عصیت های پوچ قومی، منطقه یی و زبانی توجه کنیم، یقیناً که از اثرات کود انسانی، خاک کیمیا، خاک فنا نیز می شود.

مجموعه ای از طرفداران تورن اسماعیل با پرچم های حزبی در جاده های شهر هرات، راه افتیده بودند. با طی طریق آنان در شهر، رمز روزی رونمایی شد که نمی دانستیم.

این صیغه (روز هرات) را با همان حربه ی معمولی و از کار رفته ی قبلی، تهیه کرده بودند. ۲۵ حمل، روز فتح هرات از سوی امیر اسماعیل! این شخص، قبل از آن که از نزد طالبان، فرار کند، وظیفه گرفته بود با موعظه در مساجد، مردم را از نحوست حاکمیت تنظیمی آگاه بسازد.

روایت های زیادی وجود دارند که طالبان، او را به مساجد می بردند و تورن اسماعیل، با کمال رضایت، وعظ می کرد. آخرین ساز او که بعداً ثابت شد از توان یک آدمک معمولی تنظیمی، بیرون است، تداعی کرد که چرا طالبان، با وجود این که با عداوت تنظیمی ها، سنگینی فزون تقابل با جامعه ی جهانی را تحمل کرده اند، از پیشنهاد تورن اسماعیل، استقبال کردند.

افرادی سوار بر اسبان با شعار های میان تهی و کلیشه یی در برابر مردمی رژه می رفتند که می دانند بهتر بود، برای ادای شکران، به قرارگاه های سربازان امریکایی یا سفارت امریکا در کابل، مراجعه می کردند.

من، تمام جریان سقوط، فرار و بازگشت تنظیمیان را به یاد دارم. وقتی نیرو های خشن طالبان، همه جا را مفت و مجانی رها کردند، شمایل تنظیمیانی که جای خالی آنان را به نام مناطق مفتوحه می گرفتند، خیلی با افرادی تفاوت داشت که پس از سقوط ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله، وحشیانه داخل کابل شدند و با ذهنیت های مدرسه یی، طوری با مردم برخورد می کردند که گویی لشکریان مسلمان، یک شهر کافر را اشغال کرده باشند.

باور های تاریک و قرون وسطایی که از طریق مدارس دینی به جریان ملی - اسلامی جهاد افغانان، تزریق می شدند، در فاجعه ی ایجاد جنبش هایی کمک کردند تا مردم را هزاران مایل از تنظیم های مذهبی، دور و متنفر بسازند.

بقایای تجربه ی پاکستانی احزاب و جناح هایی که حالا به نام مجاهدین معروف شده اند، تسلسل منطقی با مردم و جهاد افغانان ندارند. بقای آنان در دامن بیگانه، همسایه و از طریق وابسته گی، نشان می دهد که نیاز های تطهیر اجتماعی و سیاسی، از اولویت های کلان افغانان به شمار می رود.

حامیان تورن اسماعیل، بیشتر در هاله ی تبلیغاتی و رسانه یی در فضایی بروز می کنند که از یک سو، عمر مجموعه ی تنظیمی، مشرف به موت است و از سوی دیگر، این مفهوم (مجاهد و تنظیمی) با ساختار های کنونی فکری و ذهنی اکثریت افغانان فعال در امور مدنی، سیاسی و اجتماعی در تضاد واقع می شود.

اگر جنگ تحمیلی، تداوم نیابد و تداخل عناصر شناخته شده ی پاکستانی، بقایای کارخانه ی استخبارات پاکستان (تنظیم های جهادی) را بهانه ندهند، احساس می کنیم از همان روزی که حکومت شهید داکتر نجیب الله، سقوط کرد، باید نماز جنازه ی حرکات جهادی و تنظیمی را می خواندیم.

بقایای تنظیمی، اما با کار کرد های فرهنگی، پی توجیه و نهادینه گی تجربه ای استند که نه در عرصه ی نظامی و نه در عرصه ی سیاسی، سازنده بود. مجموعه ی پراکنده با استفاده از عظمت و اُبَهِت جهاد افغانی - اسلامی مردم ما، بقای حضور یافتند

و بدتر از همه، انحصارات مدنی شان، چیزی بیش از تحمیل فرهنگ روستا به شهر نبودند.

این که تلاش های مذبحخانه، اکثرآ زیر پوست تداوم امتیازاتی صورت می گیرند که حق مسلم مردم افغانستان است، از درک این افاده غافل نمی کند که آنان چه می خواهند؟ اما اگر بایسته ی های حیات نو سیاسی و اجتماعی ما، ولو زیر بار جنگ تحمیلی، هنوز از نوک سلاح، مخاطب دارد، ناگزیریم طرز پذیرش عوامل تنازع را از گذشته و حال، تفکیک و مجزا کنیم. شعار های ضد شوروی، مال همان دوران اند!

فکر می کنم صورت های نمادین حرکاتی که به نام «روز»، صیغه می شوند، نباید افغانان فعال را اغفال کنند. بیشتر چنین صیغه هایی (روز چنین و چنان) که در آخرین نمونه، کاملاً نو و ناشناخته بود، گونه ای از مرکزگریزی به معنی تجرید است. ساخت سمپل هایی ولایتی در حالی که منطق کثرت گرایی و تمرکز به مفهوم منافع ملی، از اولویت های ما به شمار می رود، با تجلیل از تجرید، شک و گمان ایجاد می کند.

در مفاهیم خاص که منوط به یک منطقه یا جغرافیه، وضع می شوند، آن مشخصاتی که اصل «کجایی» را افضل می سازند، می توانند به گونه ای در مشی جدایی و برداشت های مرکزگریز که کاملاً عمدی، اما زیر چتر فدرال نیز عنوان می شوند، فرهنگ سازی های ماهرانه ای می توانند باشند که با صیغه ی چنین و چنان روز، مردم را حول فرع ها در برابر هویت ملی، به حصارکشی های تعصب، معتقد به «خاک کیمیا» می کنند.

امیدوارم باستان شناسی، راز خاک های آلوده را نیز به سند و مدرک برساند. اختصاص بخش هایی به نام باستان شناسی عناصر

ارتجاع و مرجع / ۱۴۶

آلایندہ ی انسانی، ما را در استفاده از خاک ہا، آگاہ تر و مواظب
تر می سازد.
شرح تصاویر:
تورن اسماعیل و حامیانش در شہر ہرات.



- ناقضان اتحاد و همدلی آزرده اند!-

با گسترش نوع چند بُعدی وسایل ارتباط جمعی (نت) شاهد موج تازه‌ی هتاک‌ها، افتراء، توهین، ترویج فرهنگ ابتذال و اتهاماتی شدیم که اگر از سویی نمایانگر ستیز خصمانه‌ی دشمنان این ملت بود، از سوی دیگر متن و محتویات فرهنگ‌هایی را معرفی می‌کرد که از تقدس احترام کورکورانه، هرگز پی نقد و اصلاح آن‌ها بیرون نشدیم. بگذریم از این که آرشیف‌های ۱۶ سال عداوت با افغانستان و ملت افغان، آن قدر اسناد و مدرک دارند که هرازگاهی در هر محاکمه‌ای که باشد، از وجدان تا حضور خدا(ج) کسانی را شرمنده خواهند ساخت که برای هر نوع کردار زشت، توجیه می‌ساختند.

هتاک‌ها و بی‌شرمی‌ها در برابر پشتون‌ها، بخش بزرگ همان رویکرد نو بودند که در هرج و مرج داخلی، در سیاست زده‌گی فضای کنونی، آن طرف‌هایی را خورد و دون ساختند که در ۴۰ سال اخیر افغانستان، هیچ دست‌آویزی ندارند ثابت کنند ارزش آن‌ها، چیزی بیش از آن است که با خیانت، تاراج، جنایت و ویرانی مملکت، ارمغان چند دهه‌ی حضور غیر پشتونی احزاب اقوام دیگر می‌شود.

سنگینی فشار ناشی از قضاوت مردم بر این که حاصل تبارز اجتماعی - حزبی اقلیت‌ها، یک‌تاوان محض بود، فرزندان بحران را که از این طریق به جا و مکان رسیده‌اند، در موضعی قرار داده تا با تعمیم هتاک‌ها، فرهنگ ابتذال و مدعا برای آن‌چه هرگز نبوده است (ستم ملی) اذهان ملت را مصروف نگه دارند چنان‌چه از گذشته‌ی تاریخی، تمدنی و فرهنگی معاصر چیزی نیابند، با انبوه

آن چه به ویژه به آدرس پشتون های افغانستان، صادر می کنند، مشغله ی دایمی مردم ما این باشد که به جای نقد عوامل بحران چهار دهه ی اخیر، دزدان، شپشیان، قاتلان و ویران کننده گان مزدور، سرشان به کارنامه های کسانی گرم شود که اگر وجدان خویش را به تمامی نیز عاری کنیم، در نوبت های سلطنت و امارت خود، آن قدر دوسیه های عمرانی، فرهنگی، مدنی و آزادی دارند که «عاقلان، پی نکته نروندا!»

توجه غیر عادی بر وفرت نقد که در ظاهر چنین است، اما انواع بدترین هتاکی هایی را به نمایش گذاشت که اگر گوهر به اصطلاح پارسی را در نظر آوریم، سخنان آن اسلام ستیز متعصب (صادق هدایت) در وصف آن، مشهور می شود: «... زبان فارسی، اگر هیچ نداشته باشد، فحش آبدار زیاد دارد. ما که سر این ثروت عظیم نشسته ایم، چرا ولخرجی نکنیم.»

این ثروت عظیم، در کارنامه ی ۱۶ سال اخیر ناقضان اتحاد و همدلی مردم ما، آن قدر پُر رنگ و متنوع است که در حد یک شاهنامه ی دیگر، وصف حال ابتدال خواهد کرد.

نیاز های اقتصادی، وضعیت شکننده، آسیب های ناشی از دوسیه های ننگین احزاب سیاسی چند دهه ی گذشته و این که باید شیرازه ی مملکت از نو باید، صبر و حوصله ی مردم و تبار ما را بیشتر می ساختند تا در برابر آن چه مخالفان از دون بودن و حقارت خویش به نمایش می گذارند ببینند، اما دم نزنند.

با صرف تایپ کلمه ی «پشتون» در نت، به آسانی به هزاران نوع نمایش آن فراریان از وجدان و اخلاقی می رسید که از سردمداران

فرهنگ اصیل و انواع آن فوقیتی استند که پس از تعمیم نقد نو، از کارکرد سیاسی چهل ساله ی شان نیز به خوبی هویدا می شود. در طول چهارده سال تعمیم فرهنگ ابتدال از سوی مخالفان افغانستان و افغانان، کس و کسانی از به اصطلاح آن پروفیسوران و کله گنده های آریایی، خراسانی و پارسی نمانده که متوجه و هشدار نداده باشیم: اگر در این جغرافیای اقتدار پشتون ها، کسی را یارای اغماض حتی بر یک غیر پشتون نیست، شما با گرایش به فرهنگ سخیف هتک حرمت، چیزی از پشتون ها کاسته نمی توانید.

مردمی که تاکنون نیز بار مصایب پس از هفت ثور را تحمل می کنند، از آن آسیب هایی سر به در کرده اند که در تداعی تاریخ، ملت ها و کشورها را نیست می کنند. این پیکر، بی سر است، اما جسد نیست.

وحدت قومی بزرگ ترین واقعیت افغانستان (پشتون ها) در حالی که بر هراس رسته ها، اصناف و طبقات احزاب اقلیت های مطرح می افزاید، سوژه ی معمول مخالفان است که از اتحاد این قوم، خواب ندارند. اگر این پیکر بی سر، این کشور را در این حال، رهبری می کند، به آنان حق می دهیم در فردایی که «با سر» شد، بدون شک هیچ کسی مجوز نخواهد یافت آرامش هستی و تاریخی این ملت را فدای تکداری کند که از خاک و گردش، چشمان مردم برای یافت حقیقت خاینان و کسانی که دوسیه های ننگین ترین تاریخ بدبختی دارند (حاکمیت چهارساله ی ملا ربانی) در تشخیص خوب و بد، دچار ضیاع وقت باشند.

مختصر این که عرض ما به کله گنده های مخالف جهت منع ترویج فرهنگ ابتدال، به جایی نرسید و گویی پنداشته بودند در

جای حساس زده اند. بنا بر این از هیچ تشویق، تحریص و ترغیب طیف جوان «در کار نت»، ابا نکردند.

و اما ۱۶ سال پس از شناخت آن فرهنگ های اصیل؟؟؟ اکنون که رویکرد نقد، مدعا را در کرسی محاکمه نشانده، وارثان فرهنگ های ادعایی، دم از تطهیر و طهارت می زنند و در نوع دیگر ادعا، آن رُخ فرهنگ شان تداعی می شود که گویا چیز های خوب دارند و بایسته است در حساسیت روزگار، مشمول حال ملت شوند.

ژست های پاکیزه گی با ادعای دیگری توأم شده که آن چه در انواع ادبیات هتاک، ارائه کرده اند، فراموش شود و از این مدرک، گویا شاهد مقال نو خواهیم شد که عبارت است: در فرهنگ ادعایی شان، فرار از اخلاق وجود ندارد. این که آن زمستان گذشت و رو سیاهی اش به «آرشیف ها» و نشرات آنان می ماند می دانیم، اما جریانی که در واکنش به آن، روشنگری می کند، به زودی به جایی می رسد که باید برای تعریف خوب و بد آن مدعای فوقانی، بایسته بود خیلی پیش از این، آغاز می کردیم. رهروان فرهنگ هتاک و میان تهی، هرگز نخواستند توجه کنند زمانی که واکنش طرف تعهدی، رویکرد نقد می شود، در منگنه ای خواهند ماند که تا رفع سالیان و افراد شوم، هرگز اجازه نمی دهد تبارز دست اندرکاران تجربه ی تلخ، نیاز ما برای حضور اجتماعی و سیاسی آنان شود.

در واقع کسانی که از تعمیم فرهنگ ابتذال، شعوری حمایت کردند، تقاص آن را زمانی می پردازند که امواج خانمان برانداز ضد خاینان، نقد شده است تا نه تنها دمار از روزگار اهل خیانت

برآورد، بل پی آن واکاوی ست که چه گونه گی هژمونی فرهنگی ادعایی ستمی گری را رسوا می سازد.

برای تامین نیاز های ایمنی و اقتصادی ملت، تحمل کردیم و سفارش می کردیم که بر مامولی مشغله ن سازند که اگر در فردای آن، معامله ی به مثل شد، کسانی بازنده اند که ادعای «بالایی» آنان، چند ورق پاره، ضمیمه ی مثنوی هفتاد من کاغذ جعلیات تاریخی ست و حضور اجتماعی - سیاسی شان از آن ۹ ماه مشهور، در چهار سال ننگین و این ۱۶ سالی که گذشت، هزاران سند مصور، ویدیو و صوتی دارد که تفهیم می کنند کسانی از نقد، متضرر خواهند شد که سر دیگران را با توهین و اتهام به غیر قوم، گرم - نگه داشته بودند.

کسانی که از شروح جعلیات و افسانه، پشتوانه ساخته اند و الگوی های شخصیتی و سیاسی شان، چند پهلوان پنبه ی خیالی و مجموعه ای از چند قوماندان کمینچی نیست تا ثابت کنند خشتی را نیز برای استواری عمران این سرزمین گذاشته باشند و آن رهبران ماسکدار آنان که از ادعای جهادی تا تیکه داری قومی، یکی پی دیگر به جهنم وصل می شوند، بهتر است ترک اعتیاد نقد کنند.

خوب است در مسیری می رویم که با وضاحت بر کارنامه ی ننگین فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مخالفان این سرزمین، به جایی خواهیم رسید که زمینه ای پاک از جانیان و خاینان خواهد بود.

ناقضان اتحاد و همدلی، آزرده نباشند! واکنش ما از اخلاق، فرار نمی کند، اما هرگز گریبان کسانی را رها نخواهیم کرد که توهین کردند؛ تهمت بستند، دزدیدند، سرزمین را ویران کردند و با آن بهای ارزان وجود خویش، می خورند، انحصار می کنند،

افتخارات نوین آنان وابسته گی ست، اما با این صورت کریه، نمی پذیرند که آن چه در آن شان یافته اند، گذشته دارد؛ حال است و آینده می شود.



- نماینده گان فساد تاریخی

داکتر عبدالله به مصداق گل مرجان و فرزند حقیر ملا ربانی مشهور به چترالی، از درون تهی نقاره ای صدا می کنند که از مبدا تا انتها، اصل تضاد و تناقض است.

تنظیم بدنام جمعیت به اصطلاح اسلامی از دامان آی.اس.آی تا ظهور در زمینه ی افغانستان، حالا به تابلویی می ماند که با زدایش گرمای آفتاب از سیاهی، نوبت به رنگ ریزی دیگرش برسد. در این تابلوی مسخره، از همان آغاز، دروغ هایی نوشته بودند که در عمر ننگین آن، به هیچ کجای واقعیت نمی رسید.

تنظیمک جهادی دست پرورده ی پاکستانی ها، از مبارزات سوراخ نشینی تا ائتلاف با روس ها، روی پیمان بدنام جبل السراج، روسیاه می شود و در آن کمیدی شوم حکومت، با پشتاره ی خیانتی به نام «شر و فساد»، رنگ نحس خویش را گم می کنند.

ما در شگفتی های روزگار از زمانه شکوه می کنیم که در این جفا، مردمان سرزمین های دور، چه نیازی داشتند تا گروهک خائنی را از میانه ی کوه ها بیرون کنند و اما به نام شرکای دولنداری و مردمسالاری، جزو ستون های نظام بسازند.

افراد یک تنظیم میان تهی پاکستانی که به نام جهاد فی سبیل الله و دفاع از افغانان و افغانستان در تمام جریان های مکتب سوزی، تخریب تاسیسات عمرانی، قتل عام و بالاخره تراژیدی حکومت ننگین سقوی دوم، نقش بارز و مقام اول داشتند، حالا در مقام اول گرایش های مذموم قومی، با هیچ مداری، همانند مرغانی که بی جا اذان می دهند، به نماینده گی از جمعیت به اصطلاح اسلامی که با تحریف تاریخ، به نام دفاع از مردم و کشور، عضو نحس

حکومت است، یکی با منطق گل مرجان و دیگری از وزارت مفتضح و غیر قانونی تا مجهوله ی هویت پدری، بانگ مخالفت سر می دهند.

داکتر عبدالله، هرچند بی اصل و نسب نیست، اما زنده گی در حیات گل و لای فساد، ریشه ی او را در خاستگاهی وصل می کند که سیاهی لشکرهای آن، پشتوانه ی این ارز ناچل اند.

پسر ملا ربانی در رقابت با برادر ناخلف تر از آبایش که با پا گذاشتن روی پاسپورت افغانستان، شبکه ی تویتر را نجس کرده بود، در برابر انجمن صدها عالم و دانشمند وطن که عمری را برای اثبات اصالت افغانیت روسفید کرده اند و از این روشنگری، منابع ما برای درک تاریخی افغان بودن، هزاران برگ نوشته دارد، از «هویت کاذب»، بحث می کند.

بار دیگر با نفرین بر تواریخ سراسر مبتذل نصاب درسی تا مجامع فرهنگی که در نقش مبتذل تر آریایی، خراسانی و فارسی، کراحت دارند، توجه مردم را به این حقیقت جلب می کنیم که بهتر است روزشمار فاتحه ی تجربیات ننگین تنظیمی، به ویژه از قماش جمعیتی را کوتاه تر بسازیم.

گروهک میان تهی، روی اصلیت دروغین داعیه ی دفاع از وطن و مردم، با هر گام و هر کلام بقایای شوم تاریخ، عطف توجه بر آن جنبه های تاریخ را بیشتر می کنند که در چهل سال اخیر، مارهای دم آستین، چه گونه به نام برادران اخوانی، مجاهد و هموطنان، حتی در کسوت اسلامی نیز اصلیت نداشتند.

بازیگری های گروهک جمعیتی در نقش ستمی گری، ریشخندتر از آن اند که مهم شمرده شوند، اما حقیقت تلخ این روسیاهی ها

نشان می دهد که برپایی ستون های بیگانه به وسیله ی بیگانه، چه گونه سقف سر مردم را باز می کند.

بدترین دشمنان این ملت در سیمای موتلفان دولت در تمام تار و پود مملکت، تحمیل شده اند، آنگاه در ۱۷ سال اخیر، با بانگ وحدت، اتحاد و منافع ملی، قدقد مرغانی می سازند که به قول مردم، دانه را در این جا می خورند و تخم را در جای دیگر می گذارند.

موضع اخیر اعضای باند شر و فساد از گل مرجان تا بقیه ی ذلالت پیشه گان، آخرین رمق های بدترین تجربیات سیاسی افغانستان را نشان می دهد. اینان با تمام وجود خالی، با خنیاگری، پیشه ی اغیار را پسندیده اند. دیری نشاید که در تشکیلات تحمیلی موتلفان حکومت، پرده ی اول ساز محلی را جزو اصالت های فرهنگ های هاریایی / عاریایی، خر- آسانی یا پارسی (عوعو) پیشنهاد کنند.

از زمان رقابت های انتخاباتی تا طفره در برابر انفعال ناشی از نبود تجربه، بخشی از بدنه ی نظام را با عبدالله ها و ربانی ها، به نمونه هایی مبدل می سازند که فقط جای رفقای خلقی و پرچمی را پُر کرده اند. اینان روزگاری در حسرت درون خراب ارگ، در کوه ها با پاکستانی ها و روس ها قمار می زدند تا حاکمیت مسخره ی سقوی دوم، مشهورترین سجل بدنامی شود. حالا در سایه ی حیثیت، اعتبار، نام و نشان تکنوکراتان، جامعه ی بین المللی، افغان و افغانستان، از تار های جهالت، ساز می زنند. پُرسشی درمانده می کند که اگر عقب تشت رسوایی قوم گرایسی نلغزند، چیزی برای گفتن دارند؟ تمام مجموعه ی دور و نزدیک عبدالله و کُل

مجموعه ی افغان ستیز، کمترین شان کاری برای ثبوت موثریت
عمرانی، انکشافی، اقتصادی و تسکین روانی مردم ندارند.
پنهان شدن عقب خواسته های مذموم قومی، در حالی که وضع زار
ظرفیت بشری از استحاله ی اهل زبان بیرون می شود (به اصطلاح
فارسی زبان) درک ما از گروه ها، افراد و جریان های افغان ستیز
را فقط با مجموعه ای از نقاله های تف دار و گنبدیده هایی آشنا
می سازد که از ستمیان ناقل تا ناقلان تنظیمی، یکسره هتاک می
کنند و در توهم این جهالت، تحریک عقلی می شوند.
جسارت های بدون شعور، شبیه حرکات حیواناتی ست که در
سرکس ها، به خاطر چند لقمه، حتی در جلد شیر، برای مردم بازی
می کنند و اسباب تمسخر و ضیاع وقت را فراهم می آورند.
آن چه ما می دانیم، این است که توزیع تذکره ی الکترونیک با نام
مقدس افغان، آرای جمیع ملت افغان برای اختیار این هویت است.
مجوز رسمی این پروژه ی خیر از سوی جناب رییس جمهور، در
واقع مَهر تایید بر خواست اکثریت مطلق این مملکت است. در این
اکثریت مطلق، تاجک، پشتون، اوزبیک، هزاره و... پله ی سنگین
وزن هویت ملی شمرده می شوند. این که تصمیم رییس جمهور،
صدور جواز است، روی منطق حمایت مردم، رسمیت می یابد.
جلالتماب دکتور محمد اشرف غنی احمدزی، به آرای اکثریت
ملت، احترام گذاشته است. بنا بر این منطق، ستیز با اصل افغانیت،
رُخ جسارت، تهدید یا هتاک در برابر رییس جمهور نمی ماند.
هر نوع تقابل و خصومت با اصل افغان بودن را دشمنی مستقیم با
خود، محاسبه می کنیم. کافی ست تا حضور خارجی، مسئله ی
خارجی شود، آنگاه تسویه ی حساب با جیره خواران بیگانه که

ارتجاع و مرتجع / ۱۵۷

تاریخ پیدایش آنان، لابراتوار های زاد و ولد آی.اس.آی اند، فرصت مناسب تسلیخ برای جدا کردن سره از ناسره می شود. به نماینده گان فساد تاریخی، هشدار می دهیم: صبر ما را آزمایش نکنند!

شرح تصویر:

داکتر عبدالله و مجیب الرحمن رحیمی، پُست های پسران ملا ربانی در فیس بوک و تویتر که در یکی در نقش جاهلی ظاهر شده اند که با شعور زیر صفر، از تنوع می گویند، اما اصل اتحاد را تقیه می کنند. این که چه عناصری اصل وحدت مایند، اگر افغانیت و اسلامیت را منفی کنیم، تنوع قومی را با چه نام موجه ای توحید خواهند کرد؟ پسر دیگر ملا چترالی در پُستی که قبلاً رسانه یی شده بود، لنگ خر-آسانی خویش را روی پاسپورت افغانستان، گذاشته است.

The image shows a screenshot of a social media post. On the left is a photo of two men shaking hands; the man on the right is circled in red. On the right is a tweet from Shuja Rabbani with a video thumbnail showing a foot stepping on a book. Below is a Facebook post by Salahuddin Rabbani with Persian text.

Shuja Rabbani
@ShujaRabbani

Afghanistan's Parliament only wants Afghan citizenship for Ministerial positions? Here's what I have to say...

23/01/2015 09:31

Salahuddin Rabbani
18 hrs · €

"مردم ما با تهدیدات تروریستی روبرو هستند و به امنیت بیش از هر چیز دیگری نیاز دارند. در چنین شرایطی، باید به جای سیاست های قومی مشوخ شده، به فکر اقدام قاطع در برابر تروریسم باشیم.
آیا وحدت ما در تنوع ما است و یا در تحمل هویت کذب؟ وحدت و یکپارچگی افغانستان به عنوان زاد کشور کثیرالقومیتی وابسته به تنوع آن است و باید این کشور متحد باقی بماند."

- نماینده گی دفاع از دزدان

زمان ورود تنظیم های جهادی به کابل را فراموش نمی کنیم. طاعون گسترده در شهر، خلاف تعبیر خواب هایی بود که مردم ما از جبهات جهادی می دیدند.

اوباش ژولیده، بی نظم، بدقواره، وحشی و بی سواد، نخست وارد تاسیسات دولتی شدند. رفت و آمد در شهر، پای آنان را وارد حریم زنده گی مردم نیز می کند.

از همان روز های آغازین هشت ثور شوم، عرصه ی سیاسی افغانستان با افراد اثرگذار تنظیمی، این مقوله ی سیاه را در مقدرات مردم ما دخیل می سازد. ۲۶ سال پس از آن روز، تفاهم روی اصول تنظیمی، تمام عرصه های حیات افغانان را آسیب زده است. تغییر تعبیر دینی- وطنی به گرایش های قومی، منطقه یی و لسانی، جبهه گیری های گروه های تنظیمی را در مخالفت ها و اتحاد ها، به ماجرای طولانی پریشانی سیاسی می کشاند.

با حذف اولویت های ملی، از ۸ ثور تاکنون، گروه های تنظیمی برای حفظ بقا، بیش از هر جریان فاسد حزبی، مخالفت و موافقت کرده اند. بقایای این شومیت، تنها در جناح مولفان کرسی، شاید بیش از هزار بار برای خواسته های شخصی، اغراض قومی، حزبی و منطقه یی، ملاقات های شخصی و گروهی داشته باشند. کسانی که داخل ارگ را در کمتر از دو دهه ی پسین دیده اند، کرونولوژی معامله گران را بارها تبیین کرده اند. سقوط اخلاقی گروه های فاسد، به جایی رسیده که برای دوام، حفظ و حراست

انحصارات، بی هیچ خجالت و حیا، در هر مقطعی که دولت برای پاکسازی نظام تلاش می ورزد، موضع می گیرند.

عوامل پست و دون تنظیمی را هم به خاطر دارم که با افتخار آفرینی های تیم ملی کرکت افغانستان، اعضای این تیم را که اکثراً پشتون استند، در ارتباط با استخبارات پاکستان، وصله کرده بودند (به آرشیف نشریه ی مبتدل ماندگار، مراجعه شود) و به جای این که در جایگاه مفتری، محاکمه شوند، تشویق می شدند. طفیلی های تنظیمی، برای کاروان صلح هلمند نیز تعبیر نوشته اند. افراد بی وجدان، بی شرم و دون، در حالی که با دستگیری هر دزد و راهزن تنظیمی، احساساتی می شوند، کاروان صلح هلمندی ها را پاکستانی وانمود کرده بودند.

آدم به حیرت می شود این تخم هایی که از شناخت «بابه» و «ممه»ی خویش عاجز اند، از چه سرشتی تنیده شده اند که برای بقای زنده گی شرم آور، مثلاً از زیر خیمه های گدایان جنبش به اصطلاح رستاخیز تغییر، به سفارت ایران می رسند و در مدارج قبول نوکری، اگر در ایران نشد، در موسسات وابسته به آن (مانند دانشگاه آزاد اسلامی در کابل) بورسیه دریافت می کنند.

جهت رفع بی سوادی ها و فقر فرهنگی، ترجیح می دهیم در نظام تحصیل، حداقل دشمنان باسواد بهتر است، اما خباثت ذاتی به حدی که وقتی یک دزد معلوم الحال تنظیمی با تمام قواره ی کریه دستگیر می شود و دم و دستگاه تنظیمی، بیشتر از نوع باند شر و فساد به کار می افتد که گویا یکی از مخالفان طالبان، قربانی می شود، آدم را به سرحد دادن دشنام، ناراحت می سازند.

در چند روز اخیر که از دستگیری نظام الدین قیصاری می گذرد، کسی به حامیان دزدان تفهیم نکرد که اگر وارد یک جامعه ی

سالم شویم، نسخه های تنظیمی، از هر نوعی که باشند، تضاد آشکار در برابر آرایش قانون اند. این درست است که مخالفت های مسلحانه، نیاز به تسلیح، تجهیز و بسیج نیرو های امنیتی را بیشتر می کنند، اما شکل تنازع، همانند سگ جنگی های زمان حاکمیت ملا چترالی (ربانی) نیست که هر دزد و رهن را صرف به خاطر استفاده ی بشری توجیه می کردند. آسیب های داخلی نظام با تداخل افراد فاسد تنظیمی، دست دولت را به گونه ای بسته اند که هماهنگی مساوی به همصدایی نیز تقریباً از محالات شمرده می شود.

با کشتی سوراخی که در چهار گوشه اش سُرین های تنظیمیان را نصب کرده اند تا جلو نفوذ آب گرفته شود، می خواهند به کدام ساحل مقصود برسند؟ از مجرای همین عوامل دخولی، چهل سال است که به حریم مردم ما تجاوز می کنند.

وفرت ادبیات سقوی، خر-آسانی، شر و فساد و تنظیمی به حدی می رسد که دیدیم رییس خدای داد و حیب استالف را نیز برائت دادند. منطق آنان در آن دفاعیه ها، فقط روی هویت قومی می چرخید. یعنی هر کی از خودشان، ولو دزد با پشتاره، قاتل شناخته شده، خاین با دوسیه و خلاصه معلوم الحالی باشد که به شهادت مردم، مستوجب شدیدترین مجازات اند، اما محرومانی می شمارند که در دایره ی تعصب قومی، باید محترم باشند.

با هزینه های کلان، تبلیغات و تحمیلات، زیاد تعجب نمی کنیم که فرهنگ دزدپروری، قاتل پروری و خاین پروری، احاطه ی بلند تنظیم هاست، اما در کنار بقای افراد و گروه هایی که از دزدی به میلیونی رسیدند، حیات و ممات طفیلی خوران آنان به

شرایطی وابسته است که به فرهنگ دزدگرایی و قاتل پروری، نه بگویند.

به فضل الهی، به فهرست هایی افزوده می شود (مُرده و کشته) که با سقوط طالبان، افراد و گروه های غارنشین، نتوانستند از مزایای کامل پول ها و انحصاراتی مستفید شوند که همانند سقوی دوم، از مردم و دولت، چور کرده بودند. آنان با انحصار و تشدید تنازعات، مخالفان مسلح را مصمم ساخته اند که در کنار نبرد با نیروهای خارجی، موثلفان تنظیمی آنان را افراد دون و پستی بدانند که به نام جهاد ضد روس، سود می گیرند، اما مزدوری برای دیگران را فرض عین می دانند.

هراس و خوف عظیم بر زنده گی تنظیمیان، مستولی شده است. حصارهای سمتی اطراف خانه ها و فامیل هایی که حداقل در ده سال اخیر، اصلاً در افغانستان نیستند، بسیار هشدار دهنده اند.

متأسفانه از بدبختی های بزرگ مردم ماست که می بینند تجربه ی نوزنده گی شان در تمدن یک بار مصرف چند سال اخیر، با بدترین خاینان، قاتلان و دزدانی شکل گرفت که در حاکمیت ملا ربانی، کابل را بیست تقسیم کرده بودند و در سنگر هایی که اکثراً در تاسیسات دولتی و خانه های مردم بودند، از داعیه ی قومی، زبانی، سمتی و تنظیمی دفاع می کردند. دوزخ سوزان آن سالیان، هنوز دل و درون مردم را می سوزاند. ضیاع دارایی ها به جایش، از دست دادن یک صد هزار قربانی تنها در کابل، جراحات هزاران دیگر و بی جاشده گانی که سر به میلیون ها می رسانند، دل های ما را از هرچه تنظیمی و تنظیم گراست، بی زار می سازند.

تخم های نسل کوه و دشت که حالا به چند جوانک احساساتی فعال در شبکه های اجتماعی می رسند، نمی دانند که با حمایت از دزدان با پشتاره، چه نمکی روی زخم های مردم می پاشند. یک چوپه زاده ی سقوی که پس از طالبان یا در هفده سال اخیر، به بلوغ رسیده، اگر به دزدان و قاتلانی افتخار نکند که از میل تفنگ آنان حالا با سرمایه های حرام، تغذی می کند، چه گونه می تواند بی وجدان باشد؟

اهل فساد در سرایش سقوت، به هر خس و خاشاکی متوسل می شوند. ساخت توجیه برای حمایت از انواع خاین، دزد و قاتل، صرف به این خاطر که در شراکت قومی یا اتحاد اقلیتی، اوضاع را به نفع خویش رقم بزنند، در تجربه ای که از گذشته داریم، به همان تاریخی برمی گردد که در چهار اطراف کابل نشسته بودند و اما دهل و سرنای رادیو و تلویزیون ربانی به موتلفانی فحش می داد و انتقاد می کرد که در گروه جنبش، وحدت، پرچمی و سایر اعضای ملحد، بی دین و مزدور شوروی، آنان را بر تخت کابل، نشانده بودند.

ائتلاف دزدان با پشتاره که از پشتوانه ی مفاهیم ملی و میهنی عاری بود، هرازگاهی که روی مال دزدی، بی اتفاق می شدند، آتش حریق شان مملکت و مردم را می سوزاند. تنها سلسله ی زد و بند ها با حکومت کرزی و دکتور غنی، در وضاحت و شفافیت های رسانه یی، آن قدر باعث سرافکنده گی ست که وقتی چند ناراض تنظیمی بار دیگر دور هم گرد می آیند، مردم ما با اشتراک گذاری گذشته ی آنان، به این تنویر عمومی کمک می کنند که آزموده را آزموذن خطاست.

ارتجاع و مرجع / ۱۶۳

نماینده گی دفاع از دزدان از یک خاطی، به بهانه ی هویت قومی، دفاع می کند، اما نمی اندیشند اگر در هرج و مرج کنونی، بار دیگر تحمیل شوند، همان دزدی که روی مال دزدی به توافق رسیده اند، کام آنان را در حالی تلخ می کند که می بینند با جوشاندن دیگ قوم ستیزی، اما هیچ قومگرایی یار وفادار نیست. از دزدانی که با شعور و درک دزدی بزرگ شده اند و بقای خویش را در حیات این چینی می دانند، توقع دارند که اگر پشتوزبان، دری زبان یا اوزبیک زبان باشد، به خاطر آن چه می گوید(زبان) کنار بیایند. بار دیگر می گویم مرغان زیادی وجود دارند که با مهارت زبانی صاحبان شان، انگلیسی زبان، فرانسوی زبان یا افریقایی زبان اند، اما هیچ وقت آدم نشده اند. حامیان ارتجاع، سقوی گری، تنظیم ها و کل مجموعه ی نحس و دون، از دزد با پشتاره نیز دفاع می کنند. بهتر است قضاوت را به مردم بسپاریم. حمایت از دزد با پشتاره که برای دزدی، مراعات و ملاحظه ی هیچ چیزی را ندارد، کدام سطح شعور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و قومی را نشان می دهد؟



- نیرنگ نو نباشد؟

یادآوری:

این تحلیل را زمانی منتشر کرده بودم که گمان می رفت عطا محمد نور با رییس جمهور غنی، یکجا می شود. منطق من در این نوشته، روی تبیین ترفند ها و ریاکاری های بانده شر و فساد می چرخد.

در واقع جریان فاسد تنظیمی جمعیت و شورای نظار که تجربیات خوبی برای وارونه نمایی دارند، از هر طریق ممکن کوشیده اند در کنار حفظ و انحصار قدرت، به گسترده ی آن بیافزایند. بر این اساس، تجرید، دعوا، گسست و مخالفت هایی که ظاهراً تا حد پرخاش عطا به عبدالله رسیدند، نوعی از بازیگری های آنان برای بقای نامشروع و غیر قانونی در قدرت است.

اخیراً خبر هایی مبنی برای آشتی دوباره ی عطا و عبدالله به میانجی گری فرزند ملا چترالی (صلاح الدین) و تصویری که در خانه ی مسعود خلیلی، گرفته شده، اصالت افراد و اشخاصی را برملا می سازند که در نمونه ی عطا دیدیم از خطاب دزد به دوستم تا آستان بوسی در میدان هوایی و مجلس گل و گلزار آنان در خانه ی مسعود خلیلی که گفته شده برای فاتحه ی پسر او بود، مراقبت های بیشتر را ایجاب می کنند.

گروهک شر و فساد (جمعیت و شورای نظار) هر چند دوسیه های کلان صوتی، تصویری و نوشتاری دارند که با کار روی جزئیات آن ها به راحتی می توان از جغرافیای نفوذ و نفوس شان کاست، اما تداخل در نظام، استفاده از اقتصاد سیاه وابسته گی و اوباش

کوچه و بازار، آنان را به وسیله ی فشار مداوم، مبدل کرده اند که حتی پس از فحاشی هایی که عطا به عبدالله کرد، گردهم می آیند و در آستانه ی انتخابات ریاست جمهوری، قواره ی ناخوش شان همچنان بخشی از ائتلاف یا ناکامی های دولت خواهد شد. تحلیل «نیرنگ نو نباشد؟»، تبیین رفتار سیاسی گروه های افغان ستیز است که با تحمیل در بحران افغانستان و حفظ انحصار، شرم و شرافت را نیز نمی شناسند.

عکس العمل تیم عبدالله در برابر موضع جدید عطا محمد نور، والی بلخ، ظاهر بسیار آرام داشت. سخنگوی عبدالله، موفقیت عطا را می خواهد و خلاف آن چه از سنت ستیز اینان برای تقابل می دانستیم، رفتار والی بلخ، شبیه حرکات مدنی-اخلاقی ای می شود که مجریان فاسد جمعیت و شورای نظار در بازیگری های فلمی آن ثابت کرده اند خیلی راحت تکنوکراتان با تربیه و بی جرات را فریب می دهند.

چنان چه قبلاً در تحلیل ورود انجنیر حکمتیار، تحلیل های داخلی و خارجی را مبنی بر حذف سهم پنجاه درصدی گروهک شر و فساد، خوانده بودیم، رویکرد جدید بخش مهمی از تیم عبدالله که تجرید را تاکنون به خوبی تمثیل کرده اند، به این اندیشه کمک می کند که این جریان آلوده ی تاریخی برای حفظ آن چه با مصیبت حکومت وحدت ملی، در مغز استخوان دولت آمد، به راحتی از آن چه به دست آورده اند، دست نمی کشند.

در وجود بحران متداوم، پذیرش این نکته، بسیار مهم است که افغانستان، هرچند در منگنه ی گروهک ها و افراد «دوسیه دار» می ماند، اما سایه ی سر حاکمیت (جامعه ی بین المللی) اندیشه دارد

که اگر ساختار نظام قانونمند و ساحه ی عمل آن از اهل کار، بی بهره بماند، تامین هزینه های بیشتر در نمایی که آینده ندارد، زیان های جدی ایجاد می کند که بدون شک در بازتاب داخلی کشور های کمک دهنده، مردم را به رای عدم اعتماد می کشاند.

با ملاحظه ی جامعه ی جهانی، عیار شدن گروهک های فاجعه ی حاکمیت ملامت رسانی در ظاهر اعضای جامعه ی مدنی و فعالان ضد دهشت و افراتیت، بازی جناح های مختلف تنظیم های درگیر با استفاده از مزایای گوناگونی که منظر بزرگ نمایی تقلبی آن ها به آسانی کرزی و تیم غنی را آشفته می کند، فشار می آورد تا نه فقط آن چه زیاده به دست آورده اند حفظ شود، بل با دامن زدن به درگیری های حزبی، قومی و داعیه ی دفاع از خواسته های مردم، در جایی بایستد که حالا تعبیر متفاوت از کسانی می دهد که فقط بخشی از بازیگران جنگ های داخلی بودند.

متأسفانه تصادم جامعه ی جهانی و طالبان برای آنان (تنظیم ها) فرصت ساخت ممثلانی شوند که اگر «انسان به لباس شناخته نمی شود» باید به آنان تبریک گفت که تکنوکراتان تحصیلکرده را فریفتند، اما در منظر مردم، اجناس تقلبی جنگ سرد، نیازمند تفسیر بیشتر نیستند.

جنبش روشنایی را به یاد داریم. اعتراضات مدنی شماری از جوانان تحصیلکرده، به زودی طمعه ی اعضای حزب وحدت می شود و با تغییر مسیر آن در سیاست های آلوده، می خواستند با بُرش دیگر، سهمیه های زیادتر قومی را در قدرت به دست آوردند. تغییر مسیر آن جریان در منجلا ب گروهک فاسد حزب وحدت، جنبش

روشنایی را در مواجهه با دشمنان منافع ایران قرار می دهد و از تصادم این تضاد، حادثه ای رونما شد که غم انگیز بود. موضع جدید عطا محمد نور، شباهت های عجیبی به بُرشی دارد که هر چند همانند جنبش روشنایی، وصله ای از یک جریان مدنی به حزبی نیست، اما تغییر قیافه ها، یکی در جلد خوش پوش و شیک پوش و دیگری در جلد به اصطلاح پاچاه بلخ، به نیرنگ نوی می ماند که در آرامی های ژست مدنی عبدالله خیل ها، والی بلخ را جلو انداخته اند تا با حفظ آن چه به عبدالله با سهم ۵۰ درصد رسیده، عطا محمد با سرسیری لقمه ی پنج سیری دیگر به نام واحد مستقل، بر حاکمیت نازل شود.

اگر ناراحتی های سایر موتلفان غنی، مانند جنرال دوستم را محاسبه نکنیم، آزرده گی های شدید جامعه ی پشتون های افغانستان که همچنان شاهد ضیاع سهم خویش از کیسه ی خلیفه اند و هنوز به واقعیت آنان پی نبرده، منظر سیاهی لشکر های می یابند که باید در بحران ها، انتخابات و بی عزتی های راس حکومت، به کار آیند و اما زمانی که دفتر حقوق شان باز می شود، بی هیچ بازخواست، نان دسترخوان شان در جای دیگر، تقسیم می شود. گویا وحدت ملی، شراکت قومی و سهمیه بندی های اقلیتی ایجاب می کند تا زمانی که چند خارج رفته ی بی خیال بفهمد، هزینه های ترک اعتیاد و فقر دیگران از کیسه ی خالی قوم ما، منظور شده اند.

در حالی که سنگینی تیم بی کفایت و مفتخوار عبدالله بر دوش مردم و سرمایه های دولتی، سایه انداخته، حضور عطا محمد نور برای برپایی دیوان عدالتی که ظاهراً برای چند تن شر و فساد، تعهد داده بودند، به معنی وقایه ی آن موتلفان داخلی ست که با انحصار حاکمیت، مملکت را در پرتگاه سقوط کشانده و نمی خواهند

بفهمند چور و چپاول سرمایه های ملی با غضب کرسی های دولتی در حد مردمان چند منطقه، گروه و چند اقلیت، به نفرت عمومی مردم دامن زده است. از این حیث، اگر بی انصافی محض با گل ملت است، سودجویان را در مواجهه با کسانی قرار می دهند که به نام های طالب، پشتون، حزبی اسلامی و یا فعالان غیر خودی تعریف کرده اند و در کشوری که هفته ای بدون کمک های خارجی، طول عمر حاکمیتش زیاد نمی شود، پس از ۱۳ سال امتیازات میلیون دلاری، اجازه نمی دهند جای پای کسانی باز شود که بی طرف و اهل کار اند.

من فکر می کنم موضع جدید عطا محمد نور، ترفند نوی ست که با ورود انجنیر حکمتیار، تیم شر و فساد را به فکر انداخته با اختیار واحد های چند گانه، اما متعهد به سقاوی گری، دولت غنی را محاصره کنند و در این هاله، با تشدید بحران افغانستان از لحاظ حفظ منافع ستمی و گروهی، کشور را در وضعی نگه دارند تا در مقال ستیز داخلی، سهم مردمانی طویل شود که اوضاع افغانستان را در کارنامه های ننگین حزبی و قومی خویش تحلیل می کنند.

رویداد حمله ی انتحاری به ریاست محافظت رجال برجسته ی امنیت ملی را به یاد دارید؟ اکثریت کشته گان آن رویداد، جوانان تاجک پنجشیری بودند. در حالی که آن قربانی ها را در هر دو سوی نظامیان دولت و مخالفان دولتی، ضیاع منابع بشری خویش می دانم، این حقیقت نمی تواند کتمان شود در اداره ای که انتساب ملی دارد و باید نمایانگر حضور تمام اقوام باشد، وقتی حادثه ای منجر به تلفات می شود، چرا فقط مردمان یک قوم و یک منطقه، کشته می شوند؟

تحلیل جریان های مخالف طالبان، در تفسیر های بی شرمانه، ظاهراً بُعد قومی یافت که چون تاجک پنجشیری بودند، اهداف حمله مشخص است، اما بُعد دیگر قضیه نشان می دهد انحصارات بی شرمانه، می توانند میزان زیان ها را به همان اندازه ای بلند ببرند که از سود انحصارات بی حد و اندازه، هنوز هم رهروان ستمی - سقاوی را به عقل نیاورده که نیرنگ و چل برای حفظ منافع شخصی بقا ندارد و از تصادم واقعیت های متضاد، انحصار گروهک ها در واقعیت های افغانستان، پی آمد های دیگر می یابد که برای جبران مافات، حتی وابسته به لحظه ها و ثانیه هاست.

هرچند پیش داوری در جامعه ای که ثبات سیاسی ندارد، شاید دقیق نباشد، اما پذیرش واقعیت هایی که از کردار غلط، زاده می شوند، ثابت می کند نیرنگ های سیاسی متمایل به انحرافات فکری، به زودی به رسوایی می کشانند.

خلاصه، ترند ها و نیرنگ های سیاسی برای انحصار و سهامداری بیشتر، چنان چه مثال زدم، زیان های ناشی از مواجهه را سنگین می کنند. ما تجربه کرده ایم تا زمان قانونمندی، هیچ گشایشی که طولانی و با آینده وصل شود، حاصل نخواهد شد.

گروهک های امتیاز طلب و انحصارگرا باید بدانند بحرانی ساختن جامعه از منظر حضور بی رویه و غیر عادلانه در نظامی که بیش از ده سال، مشروط به حضور نظامی خارجی شده، در زمان پایان فعالیت های نظامی جامعه ی جهانی، مبدل به فاجعه ای می شود که هنوز لقمه های گیرمانده در حلقوم ها پایین نرفته، از دهن و دماغ انحصارطلبان، بیرون خواهند شد.

از میلیارد ها دلاری که ضایع شده اند، کسانی به نان و نوا می رسند که هرگز حق شان نبود، اما اگر خوردند، حداقل از راه دوران

ارتجاع و مرتجع / ۱۷۰

سرمایه های بی اندازه، جریان تجاری و اقتصادی را رونق دهند تا روزی از اجتماع مردم این کشور، مدافعی یافت شود که خیر، اگر فربه شدند، چیزی به مردم نیز رسیده است!

سیستم دولتی با تداوم حضور گروهک ها و افرادی که بزرگ ترین ضعف حیات شان، بی سوادى و کم دانشى ست، ظاهر مسخره ی حاکمیتی را که شبیه سرکس شده، در چنین حالی حفظ می کند.

شرح تصویر:

عبدالله، عطا، تورن اسماعیل، قانونی، احمد ضیاء و صلاح الدین، چنان چه اخبار شده، حین مراسم فاتحه در خانه ی مسعود خلیلی.



– هذیان گوین و روان پریشان

چند روز پس از حادثه ی غم انگیز و خونین «چهار راه زنبق»، برای رفع کسالت های ناشی از کار های گسترده ی فرهنگی و این که تا زمان افطار، فراغتی حاصل می شود، به سوی محل رویداد رفتم. عبور از میان جاده های متروک شهر نو، دُکان های آسیب دیده، انبوه شیشه های شکسته و اما در انسداد جاده ها، بار دیگر، نمایشی از دو سوی تضادی در جریان بود که در خوانش ادعای شکم پرستان سیاسی، همیشه وجود دارد.

با طی طریق از جاده ی گل فروشی در اخیر جاده ی مرغ فروشی، درست در برابر شفاخانه ی ایمرجنسی یا کودکستان و کلینیک پیشین شیرپور که نزدیک محل زنده گی ما، عقب سینمای زینب (خانه ی پدرم ام) صد ها خاطره ی کودکی ام را دارد، افراد مسلح در گروه های یونیفورم پوش و ملکی، اما با یک زبان، یک لهجه و تقریباً خیلی وابسته که از خصوصیات مردمان یک ولایت و یک محل می شوند، رشته های فکرم از دوران کودکی را قطع کردند. در برابر سربازی که پیاده رو را به سوی چهار راه شیرپور، مسدود کرده بود (تزدیک سفارت ایران) رسیدم. او می پرسد «کجا می روی!» گفتم به سوی وزیر اکبر خان! گفت «از سرک پهلوی وزارت زنان برو!» در همان زمان، شماری اجازه داشتند در محلی، زیر خیمه ای که مرکز دیگر برای عقده های احمد ضیاء مسعود شده بود، پس از بیان رای برونند و این، نمایان می کرد انسداد جاده در این مسیر، در حالی که راه های منتهی به منطقه ی رویداد باز بودند، هیچ توجیه عقلانی نداشت. ظاهراً برای خلوت های شرسندان، همباران و همولایتی های شان که قوماندان شناخته

شده ی شورای نظار، گل حیدر نیز مدیریت می کرد، با انبوه سربازان مسلح ریاست امنیت، لحظه ای مرا در اندیشه بُردند که روز قبل در آن محل، عبداللطیف پدارم در کلبی که در شبکه های اجتماعی منتشر شد، با نعره های تغییر، تغییر و بالاخره «تغییر نظام ۳۰۰ ساله را می خواهیم»، ما را به این معنی نزدیک می کنند که هر چند ظهور سیاسی جناح های غیر پشتون در افغانستان، کمتر از مصایب تجاوز شوروی نبود، اما در عمق تداخل و اجحاف در حاکمیتی که در هیچ کجایش جایی برای انحصار نگذاشته اند، اگر اعتراضی به شکل قومی مطرح می شود، پیش از همه در هشدارهایی با واقعیت تصادم می کنند که در انحصارات اقلیتی، طرح مسایلی که با عدم تاییدات عمومی، اکثراً منشه از خارج دارند، به ایجاد ذهنیت هایی کمک کرده اند که گویا غاصبان، اما خس و خاشاکی نیستند که با یک عالم مستندات خیانت از عدوی خویش تماشا کنند تا سوا از ابزار توجیه در نمایشات سیاسی، یک گروهک منفور، مطرود و زشت با کارنامه ی ۴۰ سال خیانت، بخواهند حاکمیتی را «درست» بگیرند که حالا با سهم ۷۰ درصد غیر پشتون ها، در واقع خود باعث و بانی مشکلاتی ست که به این جا می رسد.

نمایش دو سوی تضاد با انبوه افراد مسلح که اکثراً دولتی بودند در کنار مجموعه ای که دم از تبعیض، ستم و ظلم می زنند، صورت مسخره ای از مدعیات سیاسی در افغانستان است که چه گونه در خالیگاه اصلاحات و نقد سالم، درز های ناشی از تالمات بحران، در خونین ترین مواقع، تعدادی را در بی فکری محض در تمسخر به خودشان، دون می سازد.

مجموعه‌ی کاملاً مسلح و مجهز همولایتی‌های ناراضیان، در حالی که خود مبین تلخکامی‌های نظامی بود که چه گونه در انحصارات جناح‌ها و گروهک‌ها، بی کفایت شده، ذهنیت‌ها برای پاسخگویی در عمق مسایل را مطرح می‌سازند.

بدون شک راهگشایی به بنیان حاکمیتی که در بُن، به نادرستی بنیان نهادند، در طول آن که در توزیع غیر عادلانه، بدون رعایت پس منظر تاریخی در سطح ستیز حزبی، قومی و جناحی صورت گرفت، اگر ما را قناعت داده که در برابر شراکت‌های قومی و سیاسی بیشتر، هرگز تسلیم نشویم، باید کسانی را متوجه کند که در حد اعلی‌ تقصیر ورزی، راه گم کرده تر از پیش، هذیان می‌گویند و در جمع روان پریشان، مضطرب و مشوش، حداقل از این اندیشه غفلت می‌روزند که اگر طعمه‌ی اول استشهادیان می‌شوند، این حقیقت، بیش از همه بر ستیز، کینه جویی و برخورد‌های منافقانه و ضدی ملی ای برمی‌گردد که در فرصت‌های حضور بیگانه، از هیچ آسیبی به طرف مقابل، دریغ نکردند. کسانی که سیمای آنان در مدعیات جهادی دروغین، در کنار خارجیان کنونی، داستان مسخره‌ای می‌شود که روزی پسرکی از کم خردان آنان در کمال بی‌فکری به من گفت: آری، حضور خارجی به معنی کسب قدرت ماست. حضور اتحاد شوروی سوسیالیستی در ایجاد نظام ربانی نیز سندی ست از این حقیقت که ادعای جهادی آنان را هیچ بگیریم.

در اعتراض به نبود هویت ملی در تذکره‌ها، در ماجرای که داکتر صاحب زلمی زابلی با جسارت و زبان تند، به ایزدیار حمله کرد، زیرا گمان می‌رفت در مجموعه‌ای از چند تن، خیانت ملی (نبود کلمه‌ی افغان) را قانونی کرده بودند، در فردای آن، در

ویدیوی منتشره ای که گمان می رود در محلی در کارته ی پروان، ثبت کرده بودند، تعداد اندکی از «برادران شوربای نزار/ شورای نظار» با سخنرانی مهیج، اما کودکانه و وقیح کسی که با تخلص «تاجک تبار» افشا می شود، بار دیگر «ثابت» کردند شباهت های آن رویداد در تداعی ای که سلسله ای از وقایع را مرتبط می سازند، در انواع حقایقی به نتیجه می رسد که آن «مردک» با سرخ و سفید شدن می نالید: «ده سال پیش در کجا بودیم و حالا در کجا هستیم؟ اگر ما نباشیم، امنیت زنت را نیز گرفته نمی توانی!» خطاب آخر او، مستقیماً متوجه پشتون ها بود؛ اما واقعیت هایی که خبری می شوند، نشان می دهند یک گروهک کوچک، در حالی که در عقب، کوله باری از خاطرات بزرگ نمایی و دروغ های جهادی دارد، با منطقه ای متروکه، در حالی که در اجتماعات شهری و سیاسی گم شده اند، در این استحال، در خامی ای که با هزار سال ناپیدایی تاریخی، اگر در دو «خجالت» رونما می شوند، ثابت می سازند امروزه واقعاً چه کسانی از تامین امنیت زنان خویش، ناتوان اند.

در واقع بیرون شدن از تجمع کوچک یک منطقه ی کوچک، در پراکنده گی قدرت و جذب اجتماعی، نو میدی عظیمی ایجاد کرده که گروهک شریپسند با هراس از این تحلیل، نتواند هسته ای شود که به هر صورت، فقط در سرمایه گذاری های کلان قطب ها (بلاک شرق و غرب) کوچک ترین عناصر جامعه ی افغانستان را تابو و توتم کرده بودند. بلی، از خواص منفی جنگ ها، تغییر مکان نقطه هاست که در هر جا به جایی، «فیل با یک نقطه، قیل می شود.»

درس های تلخی در متن اجتماع و زنده گی ما وجود دارند که هر کی نخواهد بفهمد، زیان های آن، در هر لحظه و هر لمحہ از گریانش می گیرند.

می بینیم که گروهک های انحصار طلب، مشوش و پریشان، اما با لب های لیسیده، همچنان به قدرتی چشم دوخته اند که انحصارات آنان، دیگر هیچ جایی برای پذیرش مردمان یک منطقه ی کوچک و غیر مسکونی ندارد.

دل خوشی ها بر انحصار اردو، امنیت و پولیس، در اداره ای که با کمبود نخبه و اهل کار، عملاً به سرکس بی سوادانی می ماند که فقط با نقش پردازی ریش، اخذ لباس و تغییر ظاهری، در همه جا ضایعات کمک ها را ریکاردی کرده اند، در حالی که استراتیژی جدیدی بود برای تداوم و نهادینه گی قدرت یک گروهک و این توهم که اوضاع را از هسته (مرکزیت قدرت) کنترل کنند، اما در این بی عدالتی های محض مدیریت و مسوولیت، اوضاع بحرانی و شدت جنگ ها، در حالی که به وابسته گی بی حد دولت به کمک های خارجی گره می خورند، قطار های کشته گان، مجروحان و معلولان را برای مدعیانی به ارمغان آورده اند که در اوج آن ها در بیش از یک دهه، حالا با فرار از میدان های جنگ (مانند فرار امان الله گذر) در حصار های سمندی، اما نمی دانند که اگر سنت ستیز، توجیه منطقی نیابد، قطار مُرده گان و ردیف معلولان و مجروحان به اندازه ای خواهد شد که جبران آن از نفوس بشری اقلیت ها، به معنی صدور آنان به محل اعدام است.

انحصار قدرت در اردو، امنیت و پولیس، از رهگذر شدت جنگ ها، دیگر آدرس هایی نیستند که یک جمعیتی و شورای نظاری به راحتی به کار در آن جا ها دلخوش کنند. تجمع ملکیان در دواير

ملکی، با فساد و عدم مدیریت، اما ریخت شوم دیگری از این نمایش است که در دو سوی نظامی و ملکی، نشان می دهد با تمرکز در کار اداری، توافق کرده اند فقط برای انباشت سرمایه هایی کار کنند که در هر پرتگاه اجتماعی، هیچ تضمینی وجود ندارد که وقتی کودکانه تهدید می کنند، طوفان مصایب، مناطقی را نیز درمی نوردد که در هر گوشه ی شهرها، به ویژه در کابل، تعمیرات، مراکز تجارتی و ساحاتی اند که در خصوصیت پیدایی، بدون شک در انحصار یک گروهک فاسد سیاسی گره می خورند.

معروف است که آن چه کشت کردی، درو می کنی! کسانی که در مصایب یک دهه ی پسین، اصالت های انسانی، اسلامی و افغانی را فراموش کردند، پیش از آن که به بهتان رو آورند، در فرصت هایی که معلوم نیست مانده اند، کمی به تحلیل خود پردازند و از حاصل آن بیاندیشند انسان جایز الخطای نوع خودشان، چه قدر اشتباه کرده است که حالا در انحصار قدرت، در هاله ی دشواری ها گیر کرده اند و حتی یک گام به جلو شان، به معنی مرگ است.

شرح تصویر:

جسد سالم ایزدیار، فرزند معاون اول مشرانو جرگه که در شبکه های اجتماعی، پخش شد. این جوان با سابقه ی پرخاش و ایجاد آشوب، باری تصاویر حامد کرزی در خیمه ی لویه جرگه را پس از هتک حرمت، پاره می کند. او رییس سازمان «جمعیت فکر نو» یا تشکل جدید بخش ظاهراً جهادی- اخوانی با قومگرایان تاجک (ستمی) بود. هدف این سازمان، جمع بستن عناصر فعال تاجک،

بدون در نظر گیری معاضداتی که در گذشته، ظاهراً در جناح های کمونیستی، شعله یی یا اسلامی داشتند، است. در گُل، آرایش جدید قومی برای تداوم بحران و فقط تضمین آن چه در یک دهه ی اخیر، بسیار زیاد، غیر منصفانه و به زور خارجی، به دست آورده بودند. تذکر این نکته بی جا نیست که از استحاله ی این دو جناح، تعیین هدف برای دنبال کردن استراتژی حذف افغانستان، یا در مسیر تغییر نام ها یا در مسیر گسست و پارچه پارچه کردن است. تهدید تمامیت ارضی، ولو با هزاران مشکل آن، حربه ای برای وارد کردن هراس نیز می باشد که متاسفانه حاکمیت کرزی را با اخذ امتیازات به ستوه آوردند و از حیث این فرهنگ، تقلا می کنند وضعیت ناگوار کنونی (سیستم انحصارات اقلیتی - حزبی) حفظ شود. روزی احمد ولی مسعود، به صراحت بیان داشته بود آن چه با حضور خارجی در بیش از ده سال اخیر، ابقا شده، خوب ترین معنی وحدت، اتحاد و گرایش های ملی ست. آنان هیچ زمانی منظور خویش از حفظ چنین سیستمی را که در حد افصح، ناکارآمد شده، پنهان نکرده اند.



- هياهو بی جا

ریس جمهور غنی در یکی از سخنرانی های اخیرش پیرامون آزادی های بیان و رسانه، با کنایه ی مثل معروف دری (چاه کن در چاه است) روی سخن را متوجه کسانی کرد که با کمال بی خردی از مسایل مهم ملی، سوژه می سازند و می کوشند از این طریق، روال انحصارات دولتی را نگه دارند. نمونه های جمعیتی و ستمی چنین فرومایه گی هایی را دیدیم. در این جا با عطف به مثلی که رییس جمهور بیان کرد، به این حقیقت برمی گردم که طرح تفرقه انداز قومی، گریبان کسانی را گرفته که به مسایل منفی، دامن می زدند.

هياهو کوچک تر شدن در واقع کوچک ترها، بیشتر به این واقعیت برمی گردد که با طرح ناصواب ستیز قومی و قبیله یی، سعی می شد کلیت پشتون ها را وارنه بسازند. طرح هویت قبیله یی به جای قومی، از کم شعوری های دیگری بود که در این اواخر به ظهور می رسد.

رادیوی تفرقه افکن بی بی سی فارسی را گوش می دهم؛ زیرا احاطه به مجموعه، وصله ها و پیوند هایی که از درون و بیرون، عوامل ناقل را حمایت می کنند، به روشنگری ها و سوژه های ناب می رسند.

مجری فارس رادیوی بی بی سی، ضمن پرسش های یک جانبه و مغرضانه از خبرنگار افغان که در تمام آن ها، بزرگ نمایی پدرام ملعون منظور بود، بالاخره تحت تاثیر تبلیغات ناقلین بخارایی، نتیجه می گیرد که با قید ۱۴ قوم در قانون اساسی افغانستان، توزیع

تذکره به نام اقوام دیگر، هویت تباری پدرام ها را کوچک تر می سازد.

با شناختی که از جریان نحس افغان ستیز دارم، یقین نکردم که ضمن پاسخ های به جا و گسترده ی افغانان فعال به مدعیات پوچ بیگانه گان، در این مورد نیز به درستی توجه کرده باشیم.

جلدی از قانون اساسی مصوب سال ۱۳۸۲ شمسی را در خانه دارم. در صفحه ی ۵ این نسخه ی جیبی، در فصل اول (دولت) ماده ی چهارم، چنین تصریح می کند:

«حاکمیت ملی در افغانستان، به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نماینده گان خود، آن را اعمال می کند.

ملت افغانستان، عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند.

ملت افغانستان، متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می باشند.

بر هر فردی از افراد ملت افغانستان، کلمه ی افغان، اطلاق می شود و ...»

وقتی به جملات ماده ی چهارم قانون اساسی، دقت کردم، قید «سایر اقوام» که در کنار ۱۴ قوم نامبرده، آورده شده، نشان می دهد که مخالفان بی منطق از اختصار این جمله، چه گونه سوء استفاده کرده اند.

هرچند صراحت «سایر اقوام»، ثابت می کند که تنوع قومی افغانستان، بسیار بیشتر از ۱۴ قوم است، اما فکر می کنم عوامل جهال سقوی و ستمی در زمان تصویب قانون اساسی که بسیار کوشیدند مواردی چون کلمه ی افغان، تحریف یا حذف شود،

ظاهراً از توضیح بیشتر، جلوگیری کرده اند. شاید دلیل دیگری نیز در قصر جمله‌ی ماده‌ی چهارم، دخیل باشد، اما بهتر بود با اهمیتی که قانون اساسی دارد و واقعیت‌هایی که تنوع قومی افغانستان در کنار بیش از ۶۰ درصد پشتون‌ها، در حدود ۳۰ زبان و ۵۰ قوم خورد و خوردتر دیگر زنده‌گی می‌کنند، بی‌نیاز از تفاسیر زمان اعاده‌ی حقوق، تشریح می‌شدند. ظاهراً همین کوتاهی جمله، عوامل ستمی را تحریک کرده بود در کم شعوری‌های مستمر، همچنان گیر دهند. آنان توزیع تذکره به بیشتر از ۱۴ قوم را برش‌هایی قبیله‌یی از اقلیت قومی تاجک، وانمود می‌کنند.

در ماجراجویی‌های ۱۷ سال اخیر، بر کسی پوشیده نیست که در واقع‌گرایی‌های مذموم امثال پدرامی‌ها، ذهنیت‌های گسترده‌ی حقوق قومی را ایجاد کرده اند. مردمان مختلفی را می‌شناسیم که حتی در کلیت جامعه‌ی عرب‌ما، خواهان درج سادات، به نام قوم مجزا اند. این مثال، شامل اقوام دیگر نیز می‌شود که شماری به نام فارسی‌زبان، ظاهراً تاجک شناخته می‌شدند. جدا از ولایت کثیر القومی بدخشان که در کنار ۲۰ درصد تاجکان، حدود ۲۰ قوم دیگر از پشتون‌ها تا ترکان و پامیری‌ها وجود دارند، منگنه‌ی کنونی ستمیان، بیشتر با بازی‌های ناشی‌ست که بدون محاسبات دقیق اجتماعی و علمی، گاه جزو بحث‌هایی قرار می‌گیرد که شاید در میان پشتون‌ها، هزاره‌گان و ترکان، کم نباشند کسانی که بدون توجه به تنوع قومی گسترده‌ی ما، همه چیز را برای خودشان مصادره می‌کنند. این برداشت که بیشتر پس از هفت ثور، دامن گیر ما شده، اگر تصحیح نشود، آلوده‌گی‌های سیاسی را عقب‌خانه‌هایی ما می‌آورد.

بازیگری های کنونی جمعیت و شورای نظار در نقش مدافعان قومی و سعی پدرامی ها برای درگیری های اجتماعی، اگر به گمان می رسد که آنان بدون فهم و باور بسیار بر آن چه ادعا می کنند، می کوشند از نسخه ی کهنه ی باج گیری، استفاده کننده (مرعوب کردن تکنوکراتان) به این شک نیز یقین می دهد که با حمایت های بیگانه، عملاً پی تجربه ی تجرید افتاده اند؛ زیرا از این طریق، به فکرش خودشان هرچه بخواهند، انجام خواهند داد. خوانش و مدعای گروه های افغان ستیز که متاسفانه شمار کوچکی از فعالان به اصطلاح رسانه یی و فرهنگی اقوام دیگر را به فراخوان تغییر نام و تغییر هویت کشانده اند تا از این طریق در سایت های مبتذل، بار دیگر سوژه گیر بیاورند، اعمال فشار روانی نیز می تواند باشد؛ چه دولت افغانستان در تنازع مسلحانه، ناگزیر است از خنجر هایی نیز حذر کند که متاسفانه شماری در گروه قومی خود ما با گرایش های شدید مذهبی، ما را به حسرت گذاشته اند که آن تیغ های بُرنده، یک نمونه ی پدرامی ها را حلال نکرده است. تقابل دو سوی دشمن و خودی که هر دو مخرب اند، دشواری پرداختن به حذف امثال لاوارث ها را بیشتر می سازد.

دولت افغانستان با تعهدات بی جا که بسیاری میراث حکومت قبلی اند، در این تنگنا قرار دارد که وضع محدودیت معقول و منطقی روی تریبون های افغان ستیز، دل آن دوستان خارجی را نشکند که دولت را کمک می کنند و بدون توجه به ضعف ها و مشکلات ما، همچنان خواهان تطبیق نسخه های کشور های خودشان در افغانستان استند. این امر، حتی با سوء استفاده های گسترده ی علیه آنان به همراه شده است.

می دانیم که عوامل همسایه گان مغرض، چون پاکستان، ایران و تاجکستان که آخری به گونه ای دُم روسی نیز شمرده می شود، در فضای باز کنونی، اگر در جانی سرمایه گذاری می کنند تا سربازان غربی کشته شوند، در جانب دیگر از فضای باز کنونی، به شدت اذهان عامه را مشوش می سازند.

فکر کنید اگر مهارگسیخته گی های رسانه یی نبود، موضع جناح های حقیری چون جمعیت، شورای نظار و پدرام که تمام تشکیلات شورای تاجکانش در افغانستان، چند صد نفر نمی شود، در حالی ست که جناح جمعیت و شورای نظار در تیم عبدالله، می دانند شوونیسیم پدرامی، نه فقط آنان را خورد می سازد، بل اعتباری را که ظاهراً به نام اسلامی و افغانی داشته اند، زیر سوال می برد.

افراد نزدیک به جمعیت و شورای نظار، حداقل در نمونه های خوبی که بیشتر به نفع خودشان است، در زمان تاسیس شورای تاجکان پدرام، برنامه ی او را مختل کردند. آنان می دانستند که تاجک زده گی های نوع پدرامی، این اقلیت قومی را که خود قربانی تنظیم گرایی ست، به انزوا و تجرید اجتماعی می کشاند.

بسیاری از اعضای افغان ستیز تنظیمی و ستمی، بدون کمترین توجه به واقعیت ساختاری و اجتماعی اقلیت قومی تاجک، شعار تجزیه، تغییر و فدرال می دهند. نگرانی اکرام اندیشمند با مقاله ی «تاجیکان و زبان فارسی دری، بازنده ی اصلی نظام فدرالی»، یک رُخ دیگر هراس از تجزیه نیز می تواند باشد. طیف این روشنفکران تاجک، هرچند تنظیمی اند، خوب می دانند که عوارض جدایی برای اقلیت تاجک، آنان را در مجموعه ای حصار می کند که با

داعیه‌ی مذموم پدرامی‌ها، حالا بخش قابل ملاحظه را با تفکیک متکلم زبان و هویت قومی، از دست می‌دهند.

هیاهوی بی‌جا برای مصادره‌ی هویت‌های قومی، به جایی نمی‌رسد. میکانیسم توزیع تذکره‌های الکترونیک، روی درج ارادی و شعوری افراد استوار است. هر کس هر نام یا هویتی را درج تذکره کند، همان را برایش به رسمیت می‌شناسند. به این دلیل، خوداختیاری مردم برای اختیار هویت نیز می‌تواند پاسخی برای کسانی باشد که با پشتونی ساختن مسئله، می‌کوشند غرض کنند.

هیچ پشتون ناظر در کار توزیع تذکره‌ی الکترونیک، نمی‌تواند خواسته‌اش را بر یک غیر پشتون، اعمال کند، اما اگر با فضای جدید، متاسفانه یا خوشبختانه، اقوامی که به نام فارسی زبان، حذف هویت شده بودند، اصلیت قومی خویش را جدا از مسئله‌ی متکلم، ثبت می‌کنند، به هیچ پدرامی، سقوی و جهال تنظیمی، مربوط نیست! هزاره گان ما، هرچند به اصطلاح فارسی زبان‌اند، اما به کسی اجازه نمی‌دهند در تذکره‌ی آنان به نام فارسی زبان، تاجک بنویسند.

ضمن حمایت از وضاحت اصالت ده‌ها قوم و زبان مردم ما که در ماده‌ی ۴ قانون اساسی، مشمول قید «سایر اقوام» اند، پیشنهاد می‌کنم در فرصت‌هایی که میسر می‌شوند با تعدیل ماده‌ی ۴، نام تمام اقوام صراحت داده شود و سرود زیبای ملی، تکلیف دیگری بر استاد عبدالباری جهانی بیاورد تا از قلم و خامه‌ی توانای خویش، ابیات و مصراع بیشتر، صف برپایی ما به احترام سرود ملی را افزون‌تر کنند.

شرح تصویر:

ارتجاع و مرجع / ۱۸۴

عبدالحفیظ منصور (شورای نظاری و مجوس شناخته شده) در حال بیانیه. این شخص در این برنامه از عبدالله عبدالله، خواسته بود به نام تاجک خراسانی، تذکره بگیرد. مردم در واکنش به آن، به شوخی نوشته بودند، عبدالله، کی تاجک است! اما ظاهراً متوجه نشده اند که منظور آقای منصور، توهم برداشت از اصطلاح فارسی زبان است. بر اساس این فورمول، هر کی فارسی زبان باشد یا این زبان را بداند و تکلم کند، تاجک می شود.



– یکی بدتر از دیگر

بلای تجاوز بیگانه، بلایای بی شماری شد که بیش از همه، طبیعت افغانستان را در ساحه ی زیست مردم، تقسیم می کنند. چند قرن پسین، سهم سیاسی مردمانی شد (پشتون ها) که از سر اقتدار به سر سیاست رسیدند. در این آگاهی، هرچند در فشار مضاعف استعمار، اما قسمت آنان به جغرافیایی رسیده که اینک مانده است. آرامش های حاکمیت های مقتدر از امارت امیر آهنین پنجه تا پایان ریاست جمهوری محمد داوود، اگر سلسله ی تباری ابقا می کرد، اما به معنی انحصار نبود. سنت تایید فرهنگ ها و استعمال زبان، در جامعه ای که دشواری ها را عقب می زد، در زیست مدنی، به نمایی می رساند که تقریباً از میانه های سلطنت شاه محمد (رح) تا پایان ریاست جمهوری محمد داوود، صحبت از گل نمای همباران ما نیست. خلط واقعیت های فرهنگی که در مزج اجتماعی نهفته بود، از بالا تا پایین، افغانستان را به آینده ای می بُرد که اگر می ماند، شاید در منطقه ی ما خوب ترین تجربه ی زنده گی و حاکمیت، نصیب ملت افغان می شد.

تصادم جنگ سرد در جغرافیای افغانی، بر اساس خوانش طرف هایی که بر اساس شاخصه های فرهنگی، قومی و زبانی می توانستند پُل شوند، طبیعت افغانستان را بر اساس تنازع جناح های وابسته، به فصل های بزرگ خیانت، تعدی و ستم می کشاند. تجاوز شوروی، مبنای دیگر برداشت سیاسی در افغانستان شد. پیوند هایی جمهوریت های آسیای میانه، خیزش های مشکوک را به اهداف مشخص مبدل می کنند. سرمایه گذاری های کلان، از ۱۳۶۱ش (پیمان مسعود با شوروی) به این اهم می پرداختند که

تنظیم های نزدیک به شاخصه های قومی جمهوریت های آسیای میانه ی شوروی، استراتژی روسی برای اعمال فشار اند. تجربه ی این سیاست، بهای سنگینی بود که در شکست های مدحش و فشار های مداوم جبهات پشتون ها، تن خمیده ی روس را می شکست؛ اما سقوط مفتضح حاکمیت کمونیستی، آغاز بازی های دیگر شد که در قواره ی حاکمیت نحس ربانی و عقب نشینی های ننگین، حیات باهمی افغانان را در رقابت های سمت و منطقه سیاسی می کند.

بازیگران خود فروخته و وابسته که اکنون در داعیه ی ستمی، طلب حیات می کنند، در الوان مدعا، همان هایی شناخته می شوند که ظاهراً خیرخواه و حامی مصالح علیای کشور وانمود می کردند.

سلسله ی روسیاهی قهرمان به اصطلاح ملی از گنجینه ی مستندات صوتی، درس خوبی بود که اصل ملی با مردمی که از مسیر مهاجرت، وارد طبیعت این مملکت شدند و ظهور سیاسی شان در اجندای اغراض بیگانه، مسجل شده، چه قدر درد آورد و دروغین است.

سخنان ناشنیده ی قهرمان به اصطلاح ملی، تشت رسوایی شخصیت های کاذب را به زیر افگند، اما گویی از آن گنجینه، «یکی» درز کرده بود.

حاجی ظاهر قدیر که چیزی نمانده در ورطه ی خبط سیاسی هلاک شود، اما روزی از ارث جسارت شهید حاجی عبدالقدیر، به محمد قسیم فهمیم گفته بود: تو، چه کرده ای و کجا را گرفته ای که مارشال شده ای؟!

اسناد صوتی یکی دیگر از بازیگران سیاست های ناکام، به شیوه ای درز کرد که شباهت آن با دهن کجی، شک نمی ماند حلقات وابسته که از توهم رنج می برند، به هیچ نامی، اهل خیر نیستند.

کشف هر خبر و پخش هر صدای بازیگران سیاست های ناکام، اولتر از همه، کسانی را خجل می سازد که به نام امر خیر و مصالح ملی، احترام را فراموش نمی کردند. آنان در این نوبت، زحمت ما را کم کرده اند.

ادبیات یک آدم معمولی، از قسم بازیگران ارتجاع اول، نشان می دهد که خصوصیت فقر فرهنگی، میراثی ست که در بقایای آنان نیز منتقل می شود. با همان زبان شکسته، تراوش افکار مریض، باز به جان تبار ما می افتند و در موج ادعا، آدمی دست و پا می زند که به قول خودش «بیاید از این زمینه استفاده کنید!» (دعوت از خارجی).

بار دیگر حقیقت تلخ به معنی مشارکت اشتباه، به بدنه ی نظام آسیب می زند که تا زمان تصفیه، آینده ی ملک به سامان نمی رسد. در یک بنای کج، با مجموعه ی کج مدار که در عقده هایش توهم دارد، هر بار در زمان رونمایی چهره های واقعی، بازنگری عقبه ای را محرز می کند که به نام افتخارات کذایی، اصل واقعیت ها تحریف می شوند، اما اجحاف در حق مستحق، به بیانی می ماند که یکی دیگر از سست سالاران جهاد و مقاومت، در خلوت هایش درفشانی می کند.

محمد قسیم فهیم:

«... پاکستان که در وضعیت بسیار خراب بود، حمله ی شوروی ها سبب شد که مردم افغانستان مهاجر شوند و اونجه (پاکستان) یک

مرکز شود که دنیا مجاهدین را از اونجه کمک کنند. اونا ای غرور برای شان دست داد که بعد از این که شوروی ها از افغانستان خارج شدند، اونا بیایند افغانستان را بگیرند و در این جا قیادت و سرداری کنند و قطعن برای شان قابل قبول نبود- او بچه! برو اوسو بشین. ثبت نکو. هر گپ را آدم ثبت نمی کند - و قطعن برای شان قابل قبول نبود که یک قوم یک مردم به نام پنجشیری بیایند و افتخار آزادی افغانستان را بگیرند. اونا در اولین روز های جهاد و در اولین روزهایی که مجاهدین در کابل رفتند، سنگ اندازی را شروع کردند؛ حکمتیار را تقویه کردند، عرب ها را در گرد حکمتیار جمع کردند. حکمتیار که در جنگ در برابر این دولت ایستاده شد و شکست خورد، بعد طالبان را به وجود آوردند. تا آخرین بار تلاش کردند که ما را نگذارند که ما یک نظام در این جا بسازیم. از یک طرف مداخله ی از اونا و از طرف دیگه ناآشنایی و نابلدی ما با حکومت کردن و نظام و خدمتگذاری به یک جامعه، به سطح کشوری مثل افغانستان که یک ترکیب ملی عجیب و غریب دارد و اقوام مختلف در این جا زنده گی می کنند، سبب شد که باید ما مجبور شویم که دوباره کابل را ترک کنیم.»

انگاره ی افتخارات کذایی در قبول عدم کفایه ی سیاسی و اجتماعی که «نابلد و نا آشنا» بودند در طوالت «ترک کابل» در تریبون اهالی شر و فساد، نه همانی ست که از بیان عجز، تصور ناکامی بروز می کند. اینان عادت دارند برای هر دو نیت، توجیه ی بیافند.

در تنظیم بازاری سالیان دشوار که در سوی مخالفان رژیم کمونیست شناخته می شد، جغرافیای تباری، ائتلاف و معامله ی گروهک، بیش از جایی نبود که حالا نیز کوچک است، اما ادعای «افتخار آزادی افغانستان» را از همین توهم، به همه جا صادر می کنند.

عبیدالله بارکزی در واکنش به اغراض افغان ستیزان، چه قدر خوب گفته بود: او (مسعود) در کندهار، ارزگان، پکتیا و... ن جنگیده بود. او در پنجشیر جنگیده و قهرمان آنان است. فهمیم:

«... طرف ما هایی که عقب شیشته [نشسته] بودیم، بسیار سخت بود دوره ی مقاومت، ولی الحمد لله دوباره در نتیجه، اگر چه ما در دوران مقاومت بسیار تلفات دادیم و بزرگترین شخصیت های خود را مانند آمر صاحب شهید، شهید دادیم، اما از راه خود برنگشتیم. به خاطر این که راهی که ما انتخاب کرده بودیم، این راه، این یک کاروان است. اگر یکی ما شهید شدیم، دیگری ما باید علم برداریم. دیگری ما شهید شدیم، دیگری ما علم برداریم. به خاطر یک نقطه و این که افغانستان وطن من و شماست. مه به او خاطر ای برادر کمره والا را گفتم که همی گپا را ثبت نه کنید که باز آدم گپ خوده گفته نمی تواند.

یک نکته را وطندارا متوجه شوید! تمام مشکلات افغانستان سر چیست؟ اساسش که امروز ما با آن مواجه هستیم که بعد من توضیح می دهم در ارتباط به دنیا هم و وضعیت موجود افغانستان هم، او این است که پشتونای افغانستان که سال های سال در این کشور سردار و بادار بودند، اونا میگن که سیادت و سرداری ما را بپذیرید. شما مردم غریب بودید، چوب شکن بودید، سقو بودید،

کلینر بودید، شما این را مستحق نیستید و به زور گرفتین و غضب کردید. ما برای شان می گویم برادر! ما قبول داریم که شما سردار و سید بودین، اما روز امتحان، این کشور را شما ترک کردید و گریختید. ما از همی غریبی که داشتیم و ما قبول داریم که غریب بودیم و ما کی می گویم که مثل شما سردار بودیم؟ ما غریب بودیم و از این وطن دفاع کردیم و حالا ما مستحق هستیم که در این جا سیادت و سرداری کنیم. بناء تمام نزاکت و مشکلات که شما میگین، گاهی در چهره ی طالب ظهور می کند و گاهی در چهره ی به اصطلاح اشرف غنی ظهور می کند و گاهی در چهره ی داکتر نجیب ظهور می کند و گاهی در چهره ی حکمتیار ظهور می کند. اصل هدف یک هدف است و طرف مقابل که ما و شما خصوصاً قوم تاجیک را می گویند، مخصوصاً پنجشیری.»

در جغرافیای جهاد بزرگ افغانان، سهم جمعیت و شورای نظار، اگر در پایه های قومی و تباری، بیش از چند پشته، تپه، صخره و سنگلاچ نبود، این درست که طول آن به نام اسلامی، حتی به کندهار می رسید، اما پذیرفتن این که «پشتون های فراری» در عقب خویش، تنازع فی سبیل الله را برای کسانی رها کرده باشند که در ۱۷ سال اخیر، حتی با نیرو های خارجی، جرات ندارند پشتو و پشتون را از نزدیک بشناسند، بهتر است به برادرانی ارجاع داد که از مجموعه ی هفت تنظیم جهادی مستقر در پشاور، فقط یکی آن از ظرفیت تباری مسعود و ربانی، به نام یک اقلیت قومی نماینده گی می کرد.

حافظه ی تاریخی امثال مارشال های فرمایشی، ضعیف نبود. آنان لفاظانی اند که می دانند در سایه ی جامعه ی سنتی، عقب نگه

داشته شده و بایند عرف و عنعنه، روزی یک کمترین (بچه ی سقا) به راحتی در جلد خدای رونمایی شد که «آگاهی دینی اش، صد ها مرتابه، کمتر از شاه امان الله بود.» من در تنقید تاریخ معاصر افغانستان، این تعبیر را بسیار می پسندم. خوب است دوستان نزدیک مارشال فرمایشی (رهبران تنظیم های دیگر) نیز باب روشنگری را باز کنند؛ زیرا در رونمایی سند ناله و شیون دوستان شان، ادعا، اتهام و دورغ، موج می زند.

فهمیم:

«... وقتی که آمر شهید شد، فضا طوری آمد که امریکا هم ضربه خورد. روز های اول، محاسبه ی من این بود که آمر صاحب شهید، مه اول همقه کمال را به خرج دادیم و شهادت از او را پُت کردیم و گفتیم که زخمی شده. این همقه هنر را به خرج دادیم، ولی همی هنر الحمد الله نتیجه اش مثبت بود. به خاطری که ۵۲ ساعت بعد از شهادت آمر صاحب، قضیه ی امریکا شد. یک بار ذهن دنیا علیه طالب تغییر کرد. دنیا، تصمیم گرفت باید علیه طالب و القاعده جنگ کنند. از ما تقاضا کردند که ما می خواهیم جنگ کنیم. ما گفتیم ما عملاً در جنگ هستیم! بیاید از این زمینه استفاده کنید!»

تلخی حقیقت نهفته در این دعوت (بیاید از این زمینه استفاده کنید!) صراحت تاریخ در باب روابط دسته هایی بود که استخبارات پاکستان از فراریان ظاهراً اخوانی درست کرد و دیری نگذشت که از پیمان با اتحادشوروی سر در آوردند. در میان اینان کم نیستند که مصیبت وارده به ملت افغان را ودیعه ای می شمارند که در میان آن، عملیه ی زایش خاین و مزدور، موفقانه صورت گرفت. آنان حضور سیاسی خود را مدیون تجاوز بیگانه می دانند.

فہیم:

«ما همه چیز را به خاطر این کہ نظام بسازیم، امانت مردم را بہ مردم افغانستان دادیم. جنگ کہ در درون و دروازہ ہای تنگ شما بود، ہمو جنگ، با درایتی کہ بہ خرج دادہ شدہ است، بزرگترین این است کہ ہمو جنگ، ہشت سال است کہ ہمونجہ [کندهار] جریان دارد.

یک بچہ، شاہ آغا نام دارد. مخابرہ چی ما بود اون وقت. او میگہ کہ معاون مخابرہ ی وزارت دفاع است. میگہ وقتی مہ رفتم، از طرف وزارت دفاع، مخابرہ ہای قندہار و اوجا ہا را ہماہنگ می کردم. یک صدا کردم. صدا ہا صدای طالب برآمد. می گفتند او انس ماندہ نباشی! انس ماندہ نباشی! گفت گُل ہمونایی کہ ما را در تخار و شمالی می شناختند، اونجا بودند.»

طالبان، حق دارند معنی تنفر را بہ معنی تامین ارتباط مستقل، بہ طرفی حوالہ کنند کہ در حضور شان، داستان سخیف بازیگران ناکام، جزو سال ہای «تمدن یک بار مصرف» شد.

می توان بہ حجم مصایبی اشارہ کرد کہ با تقابل عمدی، بزرگترین واقعیت جامعہ ی افغانی (پشتون ہا) را در اجحاف گستردہ، در زمینہ ای از نارضایتی ہای گستردہ ی اجتماعی، قربانی کردند.

ما بہ خوبی بہ این معنی می رسیم کہ در تمام حاکمیت کرزی، از بازی ہای خاینانہ ی احمد ضیاء مسعود تا بازی ہای بقیہ ی انجمن شر و فساد، کوشش برای تضعیف پشتون ہا، بہ نام طالب، با این توہم توام می شد تا با حمایت بیگانہ، طبیعت افغانستان، اما بہ قیمت رویداد ہای خونین، متحول شود.

ارتجاع و مرجع / ۱۹۳

گسترده گی جبهات مخالفان مسلح، ناگفته های زیاد دارد که چه گونه با اغراض یک تجربه ی ننگین تاریخی (جمعیت و شورای نظار) دشواری های مردم، از منظر ستیز مسلحانه، دامن گیر دولتی، شود که طیف همبشاران ما در مانده اند ارتباط فکری و مردمی، روی ثبات را برگرداند.

حامد کرزی در حلقه ی حواریونش، تنظیمیان صاحب اثر و رسوخ داشت. در ماجرای ناگفته های نو، بابتی در فصل گرسنه گی و احتیاج او نیز آورده اند. اگر دروغ باشد، بهتر است خود پاسخ دهد. من نمی دانم ارزش غذایی گوشت، چه قدر باور های خورد و خوراک رییس جمهور قبلی را می ساخت؟

فهمیم:

«... حتی آقای کرزی را یک و نیم سال، مه اعاشه و نان می دادم. یک روز در خانه اش گفته بود که گوشت نیست. گفته بود چرا نیست؟ گفته بود به خاطر ازی که حالا دیگه نان مربوط رییس جمهور شده. تو رییس جمهور استی! زنش گفته بود. کرزی گفته: رییس جمهور چه؟ سابق از کجا می شد؟ سابق که فهمیم می داد آب و نان ما را. حالا گفته رییس جمهور شدی، او امر کرده که از ریاست جمهوری داده شود. حالا استحقاق گوشت تمام شده. گفته: نه، مه ای کار را نمی کنم. بروید از خانه ی فهمیم، پیسه بیاورید.»

منبع کامل سخنان ناشنیده ی محمد قسیم فهمیم:

<https://www.facebook.com/asif.ashna/videos/1838970/272800109>

شرح تصویر:

ارتجاع و مرجع / ۱۹۴

محمد قسیم فهیم (دومین مارشال افغانستان) در زمان کسب سواد از
کورس های سوادآموزی پنجشیر.



معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه های چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، گاهنامه ی «باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپاڼه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آیینہ ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.
۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.
۳- مرز و بوم (تاریخی).
۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.
۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م) - منتشر شده است.
۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
۱۴- روزگار (نوستالژی).
۱۵- پاسخ (واکنش ها).
۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
۱۷- ارتجاع و مرجع (انتقادی).
۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).
۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیع گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
- ۶- مُنحی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
- ۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسیم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزرگ).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).

- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

ارتجاع و مرجع / ۱۹۹

۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۶- ناگفته های ارگک: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تاییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنخی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.



(CRITICAL)

Reactionary And Reactionary

MUSTAFA OMARZAI

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**